



سرشناسه: بوداغي خياوى، طاهره، ۱۳۴۴-

عنوان و نام پديدآور: نام كودكت با من/گردآورى و تدوين طاهره بوداغي خياوى. - مشخصات نشر:

تهران: نشر ماهواره، ۱۴۰۳. - مشخصات ظاهري: ۳۴۷ص. - شابك: ۰-۸۳۹-۳۴۷-۶۲۲-۹۷۸

وضعيت فهرست نويسي: فييا- موضوع: نام‌هاى اشخاص -- ايران -- واژه‌نامه‌ها -- Names, Personal

Iran--Dictionaries - رده بندي كنگره: ۳۰۲۰CS - رده بندي ديويي: ۴۴۰۳/۹۲۹

شماره كتابشناسي ملي: ۹۹۱۹۳۱۲ - اطلاعات ركورد كتابشناسي: فييا

■ نام كودكت با من

گردآورى و تدوين:

طاهره بوداغي خياوى

ناشر مجوز: تهران، ماهواره

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۴۰۴

شابك: ۰-۸۳۹-۳۴۷-۶۲۲-۹۷۸

تيراژ: ۱۰۰ جلد

قيمت: ۴۵۰۰۰۰ تومان

تماس با انتشارات: ۰۹۱۰۶۱۹۵۵۰۳ - ۰۲۱۳۳۷۰۱۳۹۹ - ۰۲۱۶۶۹۱۳۵۱۲

mahvareh.pub@gmail.com

از شاعران و نويسندگان عزيز در زمينه چاپ آثار خود دعوت مى‌شود به

مجموعه انتشارات بين المللى ماهواره پيوندند.

مسئوليت صحت مطالب و پاسخگويى به شكايتهائى حقوق مادى و معنوى كتاب

بر عهده مولف است.

كليشه حقوق براى انتشارات ماهواره محفوظ است.

نام کودکت با من



گردآوری و تدوین:

ظاهره بوداغی خیاوی



مقدمه:

نام واژه ای است برای هویت بخشی هر انسان که بر اساس جنسیت، فرهنگ، دین، قومیت و یا خصوصیات دیگر برگزیده می شود.

نامگذاری کودکان یکی از دغدغه های مهم والدین است. پدر و مادرها به شخصیت های مذهبی، علمی، سیاسی، تاریخی و ادبی فکر می کنند و می کوشند با توجه به اصول و الگوها و ارزشهای خود نامی را برای فرزندشان انتخاب کنند.

بحث نامگذاری فرزندان بحثی بسیار فرهنگی است و نه تنها از یک کشور به کشور دیگر بلکه حتی از یک شهر به شهر دیگر هم ویژگی ها و مقتضیات آن تغییر می کند مثلاً:

- اینکه این نام چقدر برای مردم تداعی کننده اخلاق و منش انسانی و فردی است.

- اینکه این نام چقدر موفق است و افراد موفق از آن استفاده کرده اند.

- اینکه این نام چقدر عمومی است و مردم به شنیدنش عادت دارند.

- اینکه این نام چقدر هویت دخترانه یا پسرانه دارد.

- اینکه این نام در موقعیت جغرافیایی مختلف چگونه تلفظ می شود.

- اینکه این نام چه معانی پسندیده ای می تواند داشته باشد.

در این کتاب مجموعه ای با بیش از ۷۰۰۰ نام ایرانی گردآوری شده است که از این تعداد ۶۰۰۰ اسم که در آن جنسیت نام (پسر، دختر، پسرانه و دخترانه) و ریشه نام (فارسی، ترکی، عربی، عبری، سانسکریت، لری، کردی، اوستایی- پهلوی، لاتین و...) و معنی نام و همچنین بیش از ۱۰۰۰ نام قدیمی آورده شده است.

امیدوارم گردآوری و تدوین این مجموعه شما را در انتخاب نامی برازنده راهنمایی کند.



فهرست

عنوان	صفحه
❖ (آ) پسرانه	۱
❖ (آ) دخترانه	۱۰
❖ (آ) پسرانه و دخترانه	۲۱
❖ (ا) پسرانه	۲۲
❖ (ا) دخترانه	۳۴
❖ (ا) پسرانه و دخترانه	۳۷
❖ (ا) پسرانه	۳۸
❖ (ا) دخترانه	۴۲
❖ (ا) پسرانه و دخترانه	۴۵
❖ (ا) پسرانه	۴۶
❖ (ا) دخترانه	۴۷
❖ (ا) پسرانه و دخترانه	۴۹
❖ (ای) پسرانه	۵۰
❖ (ای) دخترانه	۵۲
❖ (ب) پسرانه	۵۴
❖ (ب) دخترانه	۶۲
❖ (ب) دخترانه و پسرانه	۶۸
❖ (پ) پسرانه	۶۹
❖ (پ) دخترانه	۷۲
❖ (پ) پسرانه و دخترانه	۷۶
❖ (ت) پسرانه	۷۷
❖ (ت) دخترانه	۸۰
❖ (ت) پسرانه و دخترانه	۸۴

۸۵.....	⊗ (ث) پسرانه.....
۸۶.....	⊗ (ث) دخترانه.....
۸۷.....	⊗ (ج) پسرانه.....
۹۰.....	⊗ (ج) دخترانه.....
۹۲.....	⊗ (ج) پسرانه و دخترانه.....
۹۳.....	⊗ (چ) پسرانه.....
۹۴.....	⊗ (چ) دخترانه.....
۹۵.....	⊗ (چ) پسرانه و دخترانه.....
۹۶.....	⊗ (ح) پسرانه.....
۱۰۰.....	⊗ (ح) دخترانه.....
۱۰۳.....	⊗ (ح) پسرانه و دخترانه.....
۱۰۴.....	⊗ (خ) پسرانه.....
۱۰۸.....	⊗ (خ) دخترانه.....
۱۱۱.....	⊗ (خ) پسرانه و دخترانه.....
۱۱۲.....	⊗ (د) پسرانه.....
۱۱۵.....	⊗ (د) دخترانه.....
۱۱۹.....	⊗ (د) پسرانه و دخترانه.....
۱۲۰.....	⊗ (ذ) پسرانه.....
۱۲۱.....	⊗ (ذ) دخترانه.....
۱۲۲.....	⊗ (ر) پسرانه.....
۱۲۷.....	⊗ (ر) دخترانه.....
۱۳۳.....	⊗ (ر) پسرانه و دخترانه.....
۱۳۴.....	⊗ (ز) پسرانه.....
۱۳۶.....	⊗ (ز) دخترانه.....
۱۳۹.....	⊗ (ز) پسرانه و دخترانه.....
۱۴۰.....	⊗ (ژ) پسرانه.....
۱۴۱.....	⊗ (ژ) دخترانه.....
۱۴۲.....	⊗ (ژ) پسرانه و دخترانه.....
۱۴۳.....	⊗ (س) پسرانه.....
۱۴۹.....	⊗ (س) دخترانه.....
۱۵۸.....	⊗ (س) پسرانه و دخترانه.....
۱۵۹.....	⊗ (ش) پسرانه.....

۱۶۵	 (ش) دخترانه
۱۷۱	 (ش) پسرانه و دخترانه
۱۷۲	 (ص) پسرانه
۱۷۵	 (ص) دخترانه
۱۷۷	 (ص) پسرانه و دخترانه
۱۷۸	 (ض) پسرانه
۱۷۹	 (ض) دخترانه
۱۸۰	 (ض) پسرانه و دخترانه
۱۸۱	 (ط) پسرانه
۱۸۳	 (ط) دخترانه
۱۸۵	 (ط) پسرانه و دخترانه
۱۸۶	 (ظ) پسرانه
۱۸۷	 (ظ) دخترانه
۱۸۸	 (ع) پسرانه
۱۹۹	 (ع) دخترانه
۲۰۲	 (غ) پسرانه
۲۰۴	 (غ) دخترانه
۲۰۵	 (ف) پسرانه
۲۱۲	 (ف) دخترانه
۲۲۱	 (ف) پسرانه و دخترانه
۲۲۲	 (ق) پسرانه
۲۲۵	 (ق) دخترانه
۲۲۷	 (ک) پسرانه
۲۳۱	 (ک) دخترانه
۲۳۳	 (ک) پسرانه و دخترانه
۲۳۴	 (گ) پسرانه
۲۳۶	 (گ) دخترانه
۲۴۳	 (گ) پسرانه و دخترانه
۲۴۴	 (ل) پسرانه
۲۴۵	 (ل) دخترانه
۲۴۷	 (م) پسرانه
۲۶۵	 (م) دخترانه

۲۷۸.....	❖ (م) پسرانه و دخترانه.....
۲۷۹.....	❖ (ن) پسرانه.....
۲۸۵.....	❖ (ن) دخترانه.....
۲۹۴.....	❖ (ن) پسرانه و دخترانه.....
۲۹۵.....	❖ (و) پسرانه.....
۲۹۸.....	❖ (و) دخترانه.....
۳۰۰.....	❖ (و) پسرانه و دخترانه.....
۳۰۱.....	❖ (ه) پسرانه.....
۳۰۴.....	❖ (ه) دخترانه.....
۳۰۷.....	❖ (ه) پسرانه و دخترانه.....
۳۰۸.....	❖ (ی) پسرانه.....
۳۱۱.....	❖ (ی) دخترانه.....
۳۱۳.....	❖ (ی) پسرانه و دخترانه.....
۳۱۴.....	❖ نام‌های قدیمی پسرانه.....
۳۲۴.....	❖ نام‌های قدیمی دخترانه.....
۳۳۰.....	❖ اسامی ترکیبی با محمد.....
۳۳۲.....	❖ اسامی ترکیبی با علی.....
۳۳۳.....	❖ اسامی ترکیبی با امیر.....
۳۳۵.....	❖ اسامی ترکیبی با فاطمه.....
۳۳۶.....	❖ پرکاربردترین نامهای پسرانه در سالهای اخیر طبق آمار اداره کل ثبت احوال.....
۳۳۸.....	❖ پرکاربردترین نامهای دخترانه در سال های اخیر طبق آمار اداره کل ثبت.....

◈ (آ) پسرانه

- آباد: (فارسی) تندرست، مرفه، آراسته
- آبان: (فارسی) نام فرشته نگهبان آب، آبها، فصل بارش باران
- آبتین: (اوستایی / پهلوی) روح کامل، انسان نیکو کار
- آبد: (عربی) همیشگی، دائمی، جاودانه
- آبدین: (عربی) جاودانه ها
- آبرام: (عبری) ابراهیم، پدر اُمت
- آبرلی: (ترکی) آبرودار، آبرومند
- آبس: (عربی) سرزنش کردن، ترساندن، غلبه کردن، قهر کردن
- آبستا: (اوستایی / پهلوی) اوستا، اساس، بنیاد، اصل
- آبش: (عربی) تازه روی، خندان
- آبیار: (فارسی) مامور تقسیم آب، میراب
- آپادا: (سانسکریت) کسی که خود را به خدا سپرده، متوکل
- آپنیتا: (سانسکریت) مقرب، بنده خاص پروردگار
- آتا باللی: (ترکی) یادگار مانده از پدر بزرگ، مرد کوچک اندام
- آتا بای: (ترکی) پدر بزرگ
- آتا بیک: (ترکی) پدر بزرگ، مربی کودکان بخصوص شاهزادگان
- آتا بیگ: (ترکی) لقب احترام برای خطاب کردن مربیان شاهزادگان در دربار سلاطین ترک
- آتاش: (ترکی) همنام، هم اسم
- آتامکین: (ترکی) مانند پدرم
- آتان: (ترکی) پرت کننده، پرتاب کننده
- آتبین: (فارسی) آبتین، روح کامل، انسان نیکو کار
- آتجان: (ترکی) کسی که بدن استوار و اندام محکمی دارد
- آترابان: (اوستایی / پهلوی) نگهبان آتش، پیشوای دینی

آترین: (فارسی) مجازاً زیبا و پر انرژی، آتشین
 آتلان: (ترکی) نام آور و تند
 آتیتی: (سانسکریت) مهمان
 آتیجی: (ترکی) تیرانداز ماهر
 آتیلا: (ترکی) چابک، شجاع، نامی، نامدار، معروف
 آتین: (اوستایی / پهلوی) نو، جدید، بوجود آمده
 آخش: (فارسی) قیمت، بها، ارزش
 آداد: (آشوری) خدای هوا و طوفان و باران
 آدارایل: (آشوری) خداوند یاریگر
 آدام: (عبری) آدم
 آدان: (کردی) مفید، سودمند
 آدریان: (یونانی / لاتین) دریا، آب
 آدریانوس: (یونانی) دریا، آب
 آدلی: (ترکی) نامور، سرشناس، معروف به خوبی
 آدلیم: (ترکی) نامدار، مشهور
 آدم: (عبری) مؤدب، با تربیت، انسان گندمگون، نام اولین بشری که خدا آفرید
 آدورا: (آشوری) کمک کننده، یاری دهنده
 آدهاوا: (سانسکریت) نزدیک ترین دوست خداوند
 آدی شیرین: (ترکی / فارسی) نام دوست داشتنی، نام خوشایند
 آدی گوزل: (ترکی) خوش نام، نیک نام
 آدی: (عربی) امین تر، امانت دارتر
 آدیار: (عربی / فارسی) دوست و همدم قوی، مونس نیرومند
 آدیش: (فارسی) آتش، اخگر، شراره آتش

آدین: (فارسی) وسایل تزئینی که برای تزئین کوچه و بازار یا خانه برای نوروز یا ورود اشخاص مهم استفاده میکنند

آدینگک: (فارسی) پسری که روز جمعه بدنیا بیاید

آذر اوغلی: (فارسی / ترکی) پسر آذربایجان

آذر ماهان: (فارسی) ماه آتشین، ترکیب دو اسم آذر و ماهان (آتش - روشن و زیبا مانند ماه)

آذران: (فارسی) آتش ها، دارنده عواطف تند، پر شور و شوق

آذرخش: (فارسی) صاعقه، برق

آذین فر: (فارسی) پسر با شکوه و آراسته

آذین: (فارسی) زینت، زیور، بهتر، خوبتر، زیباتر

آرات: (ترکی) شجاع، دلیر، جسور

آراد: (فارسی) آراینده، سپید دست، جوانمرد، آراسته، بخشنده

آرادی: (فارسی) آراینده، بخشنده، جوانمرد، آراسته

آرارات: (ارمنی) آتش

آراز علی: (ترکی / عربی) قهرمان علی (ع)، جوانمرد علی (ع)

آراز: (ترکی) قهرمان، جوانمرد، خوشبختی، کامیابی

آراس: (ترکی) آراز، قهرمان، جوانمرد، خوشبختی، کامیابی

آرال: (ترکی) رشته کوه، جزیره، اطراف برکه، نیزار، خارزار، جنگل، دریاچه

آرام علی: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم آرام و علی (آسایش و راحتی - شریف و بزرگوار)

آرام: (فارسی) آهسته، ساکت، سنگین و باوقار

آران: (کردی) دارای طبیعت گرم

آرپان: (فارسی) آریایی نژاد، شجاع و دلیر

آرتا: (اوستایی / پهلوی) شاد و خوشحال، خشنود

آرتابان: (فارسی) پاسدار راستی، نگهبان درستی

آرتام: (فارسی) کسی که دارای نیروی مقدس است

آرتامن: (فارسی) اندیشه مقدس، نیک والا، بلند مرتبه، برازنده
 آرتان: (فارسی) افزایش یابنده، زمان طلوع خورشید، افزوده، پر برکت
 آرتمن: (فارسی) اندیشه و پندار نیک، پاک
 آرتوان: (فارسی) یاری کننده درستکاران
 آرتوش: (ارمنی) جاودانه، جاویدان
 آرتیا: (فارسی) مرد پاک و نیکو سرشت
 آرتیان: (فارسی) منسوب به پاکی و تقدس
 آرتیما: (کردی) پاک و مقدس
 آرتیمان: (فارسی) اندیشه مقدس، تفکر پاک
 آرتین: (فارسی) عاقل، زیرک، دانا
 آرحام: (عربی) خویشان، بستگان، منسوبان، مهربانی کردن، مهر ورزیدن، بخشایش آوردن
 آردا: (فارسی) مقدس، پاک، منزّه
 آردوان: (فارسی) نگهبان درستکاران، نگهدارنده خشم
 آردین: (فارسی) مقدس
 آرژوان: (کردی) بدست آوردن، پیروز شدن
 آرسام: (فارسی) دارنده زور خرس، قوی، پر قدرت، دلاور، دلیر
 آрсان: (فارسی) مانند آتش، بسیار دانا، بسیار هوشمند
 آرسای: (ترکی) جوانمرد، جسور، شجاع
 آرسن: (عبری) مرد مبارز، مجاهد، یاور
 آرسوی: (ترکی) کسی که از ایل و تبار قوی است
 آرسین: (فارسی) پسر آریایی، تنومند و قوی
 آرسین: (فارسی) پسر آریایی، شعله آتش، پسر آریایی جنگجو
 آرش: (فارسی) عاقل، زیرک، دانا، خردمند
 آرشا: (فارسی) پاک و مقدس

آرشا: (فارسی) توانمندی، زور، قدرت

آرشام: (فارسی) قوی، پرتوان، پرقدرت، دلاور، دلیر

آرشان: (فارسی) دلیر، دلاور، درست

آرشاویر: (فارسی) مرد مقدس

آرشاوین: (فارسی) مرد مقدس

آرکا: (ترکی) مایه اطمینان و پشت گرمی

آرکان: (ترکی) بزرگ، ارجمند، کسی که سرشت پاک دارد

آرکین: (ترکی) آزاد، مستقل

آرمات: (فارسی) عطر، بهشت، فردوس، سعادت

آرمان: (فارسی) آرزو، امید، مراد، خواسته، کمال مطلوب

آرمهر: (فارسی) مهر آریایی، مهر و محبت و دوستی آریایی

آرمیا: (عبری) ارمیا، بزرگ داشته شده

آرمین: (فارسی) مرد همیشه پیروز، آرام گرفتن، دلیر، جنگجو

آرنا: (ترکی / فارسی) نهر، رودخانه

آرِنیا: (فارسی) زیبارو، قوی مثل عقاب

آرنیک: (فارسی) آریایی نیک، خو، آریایی نیک سرشت

آروان: (لری) آریایی، ایرانی، آزاده، نجیب زاده

آروکو: (فارسی) نجیب، نجیب زاده

آرون: (فارسی) صفت نیک، خصلت پسندیده، فضیلت

آرویج: (ترکی) همیشه سبز، با طراوت، شاداب

آرویش: (فارسی) سرزمین آریایی

آروین: (فارسی) تجربه، آزمایش، امتحان، آزمون

آرهان: (ترکی) پادشاه پاک و درستکار، صادق، شریف

آریا بُد: (فارسی) بزرگ نژاد آریایی

- آریا راد: (فارسی) آریایی جوانمرد و شجاع و دانا
- آریا فر: (فارسی) دارای فرّ و شکوه آریایی
- آریا من: (فارسی) مرد آریایی، نیک اندیش، آرامش دهنده، خوشبخت بودن
- آریا منش: (فارسی) دارای خوی و رفتار آریایی، نجیب، اصیل
- آریا مهر: (فارسی) برخوردار از محبت آریایی، علاقمند به ایران
- آریا: (فارسی) دوست، با وفا، نجیب
- آریاپاد: (فارسی) مردمان شریف و آزاده، پاسدار سرزمین آریایی، نگهبان ایران
- آریاز: (فارسی) راهنما، پیشوا، رهبری، تدبیر
- آریاز: (فارسی / اوستایی) رهبر، راهنما
- آریان: (فارسی) آریایی، آزاده، نجیب
- آریز: (کردی) شبنم، روز سرد، مهتر قوم
- آریس: (ارمنی) امیر، رئیس، زیرک، هوشیار، با هوش، با خرد، خردمند
- آریل: (عبری) شیر خدا
- آریمان: (ترکی) مرد پاکیزه، مرد درستکار
- آرین: (فارسی / انگلیسی) آریایی نژاد، از نسل آریایی، آزاده، نجیب زاده
- آریو برزن: (فارسی) کنایه از قدرت و خشم ایرانی
- آریو داد: (اوستایی / پهلوی) ایران داد، داده ایران
- آریو راد: (فارسی) ایرانی جوانمرد، آریایی شجاع
- آریو: (فارسی) آریایی نژاد، آریایی
- آریوش: (فارسی) قوی، پسر آریایی
- آزا: (کردی) نترس، بی باک، سالم، تندرست، با عقل و خرد، خردمند، بی نقص و عیب
- آزاد به: (فارسی) بهترین آزاد، بهترین وارسته
- آزاد سرو: (فارسی) همچون سرو زیبا و بی تعلق، بزرگوار، متواضع، کنایه از وارستگی از دنیا
- آزاد علی: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم آزاد و علی (آسوده و رها شده — برتر و بزرگوار و شریف)

آزاد: (فارسی) رها، وارسته، نجیب، شریف، اصیل، مختار، نوعی گل سوسن
آژند: (فارسی) پیوند دهنده
آژنگ: (فارسی) خشم، موج کوتاهی که روی سطح آب ایجاد میشود، چین و شکنی که بر پیشانی
ایجاد
آژوان: (کردی) دید عقاب در آسمان به زمین
آسام: (لری) داستان خوشایند، حدیث خوش
آسپیان: (فارسی) روح کامل، انسان نیکوکار
آسیم: (فارسی) بلند مرتبه، عظیم الشأن، استاد بزرگ
آشر: (عبری) شاد و خوشحال
آشودات: (آشوری) فرزند
آشور: (فارسی / آشوری) آمیختن، سرشتن، زیر و رو کردن، شورانیدن
آشینا: (آشوری) قوی، قدرتمند، نیرومند، زورمند
آصف: (عربی) تدبیر، مشاور خردمند
آغیش: (یونانی) طاهر، پاک
آقا شیرین: (ترکی / فارسی) سرور خوشایند، آقای زیبا، آقای عزیز
آقا گل: (ترکی) آقای زیبا و قشنگ
آقا میر: (مغولی) سلطان بزرگ، امیر والامقام
آقا وردی: (ترکی) داده خدا، آفریده خدا
آقایار: (ترکی / فارسی) ترکیب دو اسم آقا و یار (سید و سرور و مالک - مونس و همدم و رفیق)
آکام: (فارسی) سود، فایده، بهره
آکو: (کردی) مکان بلند، انسان با عظمت و مقتدر
آگا: (کردی) آگاه، مطلع، با خبر
آل مراد: (عربی) ترکیب دو اسم آل و مراد (خاندان و سلسله - آرزو و خواسته)
آلان: (کردی) سرزمین آریاییها، آران، دارای طبیعت گرم

آلب ارسلان: (ترکی) شیر دلاور، پهلوانی مانند شیر

آلب تکین: (ترکی) مرد دلیر

آلب: (ترکی) دلیر، پهلوان

آلپای: (ترکی) پهلوان زیبارو مانند ماه

آلتای: (ترکی) روح والایی که بر زمین فرمان می راند

آلیا: (عبری) گل ختمی صحرائی، مجازاً زیبارو و بلند مرتبه

آماج: (فارسی) مقصد، نشان، نشانه، هدف، غلبه کردن، قهر کردن

آمانج: (کردی) هدف، مقصد

آنار: (ترکی) تیز هوش، با هوش، فهیم، دانا، خردمند

آنلار: (ترکی) فهمیده، دانا، خردمند

آنوشه: (عربی) خوشی و شادی، داماد، پادشاه نوجوان

آنیل: (ترکی) معروف، نامدار، کسی که نامش ورد زبانهاست

آوات: (کردی) آرزو، خواسته

آودیس: (ارمنی) بشارت، مژده، نوید

آوش: (فارسی) آب پاک و زلال، روشن

آوید: (فارسی) دانایی، هوشمندی، زیرکی

آویر: (کردی) آتش

آهور: (فارسی) معشوق، محبوب، مطلوب

آهیر: (کردی) آتش، شعله

آهیل: (گیلکی) نوعی پرند

آهین: (گیلکی) آهن

آیاز الدین: (ترکی / عربی) ترکیب دو اسم آیاز و علی (هوای خنک و نسیم - مذهب و آیین)

آیاز علی: (ترکی / عربی) ترکیب دو اسم آیاز و علی (هوای خنک و نسیم - بزرگوار و شریف)

آیاز: (ترکی) باد خنک، نسیم، شبنم، مجازاً بهار، زیبایی، با طراوت، لطافت و تازگی

آیت علی: (عربی) نشانه علی (ع)، معجزه علی (ع)

آیت: (عربی) آیه، نشانه، شخص زیبا چهره

آیتاش: (ترکی) مانند ماه

آیتکین: (ترکی) مانند ماه

آیدین علی: (ترکی / عربی) ترکیب دو اسم آیدین و علی (شفاف و روشن و درخشنده مانند ماه - بلند قدر و شریف و بزرگوار)

آیدین: (ترکی) شفاف، روشن، درخشنده مانند ماه، نورانی، روشن فکر

آیدین: (ترکی) یکرنگ، خوش نیت، صاف، روشن، آشکار، روشنایی، درخشنده

آیراد: (ترکی / فارسی) ماه جوانمرد، اعتراض، انتقاد، عیب جویی

آیریک: (فارسی) آریایی، ایرانی، فرمانروا، صاحب تاج و تخت

آیکان: (ترکی) نجیب، اصیل

آیهان: (ترکی) پادشاه ماه، انسان زیبا و مشهور مانند ماه می شود

❖ (آ) دخترانه

آبان دخت: (فارسی) دختری که در ماه آبان متولد شده
آبان دیس: (فارسی) مانند آبان، کنایه از کسی که خلق و خوی متغیر دارد
آبان‌ه: (فارسی) منسوب به آبان، آبها
آبتات: (فارسی) دختری با چهره زیبا و درخشان، تابان
آبدیس: (فارسی) مانند آب زلال و شفاف
آبرخ: (فارسی) زیبا، روشن، کسی که چهره ای مانند آب دارد
آبرنگ: (لری) دختری که دارای پوستی لطیف و نرم است
آبرود: (فارسی) سنبل، نیلوفر، دختری که مانند سنبل خوش نقش و زیباییست
آبروشن: (فارسی) خوشبخت، ارجمند
آبرون: (فارسی) گل همیشه بهار، شاد و سرزنده
آبسال: (فارسی) باغ، بستان
آبشار: (فارسی) آبی که بطور طبیعی از بلندی به پایین فرو می ریزد
آبشن: (فارسی) آویشن، گیاهی علفی و معطر با گل‌های سفید یا صورتی
آبگل/آب گل: (فارسی) مایعی خوشبو که از برگ گلها بدست میاید، گلاب
آبگون: (فارسی) به رنگ آب، آبی، گل نیلوفر
آبناز: (فارسی) مایه فخر آب، کنایه از لطافت پوست
آبنوس: (عبری/ یونانی/ فارسی) درختی سیاه رنگ و سخت و گران‌بها
آبنوش: (فارسی) آب گوارا، نوشنده آب، دوستدار روشنایی
آبیژ: (فارسی) شراره، اخگر، آتش، کنایه از افراد پر جنب و جوش
آپادیآ: (سانسکریت) آتش افروز و گرما بخش، نورانی مثل خورشید
آپامه: (فارسی/ اوستایی) خوشرنگ، زیبا
آپگیا: (سانسکریت) وجود فرخنده، موهبت

آپگیتی: (سانسکریت) ترانه، آواز دلنشین

آپیکک (ترکی) ابریشم

آتا ناز: (ترکی) دختر نازنین بابا، افتخار پدر، آسایش پدر

آترا: (فارسی) آذر، آتش، سرخ رو و زیبا، آذرین

آتریسا: (فارسی) آذرگون، مانند آتش، دختری با چهره زیبا و برافروخته

آترین: (فارسی) آذرین، مانند آتش، زیبا و پرانرژی

آتش: (فارسی) گرما، حرارت، حرارت توام با نور

آتشه: (فارسی) برق، آذرخش

آتکه: (عربی) زن خوشبو

آتلاز: (ترکی) اطلس، حریر، پارچه نرم و لطیف

آتنا: (فرانسوی) در اساطیر یونان خدای فکر و هنر و علم و صنعت

آتنایا: (یونانی) مظهر اندیشه و هنر و دانش، آتنا

آتنه: (فرانسوی) مظهر فکر و هنر و صنعت و علم

آتور: (اوستایی / پهلوی) آتش، آذر

آتوسا: (یونانی) زبر دست، ماهر، هدیه نیک

آیتا: (اوستایی) دسته گل نیلوفر، گلستان نیلوفر

آتیه: (عربی) آینده، زمان آینده

آدا: (فارسی) پاداش معنوی، فرشته توانایی

آدریانا: (فارسی) صالح، خوشقدم، عشق زیبا، درخشان و خلاق

آدرینا: (فارسی) آتشین، سرخ روی، بانوی آتشین، دختر زیبا

آدُنیس: (فارسی) گل لاله

آدورا: (آشوری) کمک کننده، یاری دهنده

آدیشه: (فارسی) آتش

آذار: (سریانی) فصل بهار

آذر بانو: (فارسی) بانوی آتش، نورانی و زیبا مانند آتش
 آذر جهان: (فارسی) آتش جهنده، آتش خیز
 آذر خاتون: (فارسی) بانوی آتش
 آذر گل: (فارسی) نوعی گل سرخ، گل آتشین
 آذر: (اوستایی / پهلوی) آتش، نام فرشته نگهبان
 آذر الملوک: (اوستایی / پهلوی / عربی) ترکیب دو اسم آذر و ملوک (آتش - پادشاهان)
 آذرک: (فارسی) آتش کم و اندک، شعله، شراره آتش
 آذرگون: (فارسی) نوعی گل شقایق، رنگ آتش
 آذرمینا: (فارسی) لعل گون، سرخ رنگ
 آذین دخت: (فارسی) دختری که وجودش موجب آرایش و ارج بستگانش است
 آرا گل: (فارسی) آراینده گلها، زیبا کننده گلها
 آرا: (فارسی) آراینده، آرایشگر، زیور، زینت
 آرادا: (لری) مادر آراسته، مادر زیبا
 آراسته: (فارسی) دارای صفتهای خوب اخلاقی، آرایش شده، زیور و زینت داده شده
 آرام تاج: (فارسی) ترکیب دو اسم آرام و تاج (آسایش، صلح، آشتی - کلاه پادشاهان)
 آرام دخت: (فارسی) دختر آرام، دختر ساکت، دختر با وقار
 آرام دل: (فارسی) مایه امید، مایه تسلی خاطر، معشوق
 آرامش: (فارسی) آسایش، آسودگی، استراحت، راحتی، فراغ بال، آشتی، صلح، آرام، تسکین
 آرامیس: (یونانی) آرامش، راحتی
 آرایه: (فارسی) آرایش و زیبایی
 آرتا دخت: (فارسی) دختر راست گفتار و درست کردار، دختر پاک و مقدس
 آرتیمس: (یونانی / فارسی) ایزد بانوی شکار، قدرتمند و قوی، دختر جنگجو
 آرتینا: (فارسی) پاک، مقدس، منزّه
 آردان: (عربی) همیشه بودن، ثابت و برقرار ماندن

آرزو: (فارسی) امید، چشمداشت، آرمان، خواهش، اشتیاق، مطلوب، محبوب
آرسینه: (عبری) زن مبارز، یاور
آرشیدا: (فارسی) بانوی درخشان آریایی، بانوی آراسته و درخشان
آرشین: (فارسی) دوست داشتنی، آریایی اصیل، دختر زیبای دوست داشتنی
آرشیناز: (فارسی) دختر دلربا، دختر زیبای دوست داشتنی
آرمانا: (فارسی) امیدوار، آرزومند
آرمتی: (ارمنی) فرشته محبت و بردباری و شکیبایی
آرمیتا: (اوستایی / پهلوی) الهه نعمت، آرامش یافته
آرمیس: (فارسی) روشن و پاک، جاودان
آرمینا: (فارسی) دختر همیشه پیروز، بانوی مقتدر، الهه زیبایی
آرنوش: (فارسی) ایران جاوید، آریایی
آرنوشا: (فارسی) آریایی جاویدان، ایرانی جاوید
آرنیکا: (فارسی) آریایی نیک خو، آریایی نیک پندار، همیشه بهار کوهی
آروا: (کردی) تبع شعر داشتن، روان کردن، عقاب
آروشا: (فارسی) درخشان، نورانی، باهوش
آرونا: (فارسی) صفت نیک و خصلت پسندیده، فضیلت و خوی خوش، بانوی نیکو خصال
آریا ناز: (فارسی) افتخار قوم آریایی، مظهر زیبایی و جمال نژاد آریایی
آریا نوش: (فارسی) شاد کننده و خوشحال کننده آریایها
آریتا: (اوستایی / پهلوی) پارسا، پاک، رستگار، فروتن
آریسا: (فارسی) رنگین کمان، ریشه بوته گل سوسن
آریسان: (فارسی) دختر اصیل و نجیب آریایی
آریستا: (فارسی) زیبا و خوشگل مانند عروس
آریش: (فارسی) اخگر، آتش، شراره
آریلا: (عبری) ماده شیر خداوند

آرینا: (کردی) دختر آریایی، نجیب و با اصالت
آزاده: (فارسی) عاری از صفات ناپسند اخلاقی، رها، وارسته، نجیب، شریف، اصیل، مختار
آزاله: (فرانسوی) گیاهی دارای گل‌های سفید و قرمز
آزرم: (فارسی) شرم و حیا، بزرگی و شرف، عزت و حرمت
آزمیدخت: (فارسی) دختر پیر نشدنی، دختر همیشه جوان
آزرمینه: (فارسی) زن با حیا، زن با شرف، زن با عزت و حرمت
آزیتا: (فارسی) زیاده طلب، کسی که دارای حرص است
آسا دخت: (فارسی) دختر زیبا، دختر آرام، دختر برازنده و متین
آسا: (فارسی) زیور، مایه زیبایی و آرایش، وقار و ثبات، تمکین، آسودگی
آساره: (لری) ستاره، زیبا مانند ستارگان آسمان
آسکی: (کردی) آهو، کنایه از زیبایی و دلفریبی
آسمان: (فارسی) فضای لایتناهی که در بالای سر ماست
آسمین: (فارسی) آسوده، راحتی یافته
آسنا: (اوستایی / پهلوی) روشنایی درونی، سرشت مادر زادی
آسنا: (یونانی) دختر یکتا پرست، بانوی پاکدامن و یکتا پرست
آسو: (کردی) افق، روشنایی، افق طلایی، کوشا، آهو
آسودا: (فارسی) راحت و آرام، آسوده
آسوده: (فارسی) راحت و آرام
آسیمین: (اوستایی / پهلوی) سیمین، نقره ای
آسیه بگیم: (عربی / ترکی) بانوی شفا دهنده
آسیه: (عبری) زن اندوهگین، ستون
آشا: (فارسی) پاک، راستی، خرد مقدس، خرد نیکو
آشتی: (فارسی) صلح و صفا، مصالحه و تجدید دوستی
آشنا: (فارسی) شناخته شده، عاشق، دلداد

آصفه: (عربی) زن خردمند و دانا

آغ گل: (ترکی / فارسی) گل سفید

آغا بانو: (فارسی) بانوی بزرگ

آغا نساء: (ترکی / عربی) ترکیب دو اسم آغا و نساء (خاتون، زن - زنان)

آفاق: (عربی) کرانه ها، کشورها، جمع افق

آفت: (عربی) بلا، کنایه از زیبایی و عشوه گری

آفتاب: (فارسی) نور و گرمای خورشید که به زمین می رسد، کنایه از زیبایی و خیره کنندگی

آفریده: (فارسی) مخلوق، بشر، انسان، آدمی، خلق شده، از نیستی هست گردیده

آفرین دخت: (فارسی) دختر تحسین برانگیز، دختری که تمامی خوبیها را دارد

آفرین گل: (فارسی) گل تحسین برانگیز، کنایه از دختر بسیار زیبا

آفرین ماه: (فارسی) آفریننده ماه، آفریده ماه

آفرین ناز: (فارسی) دختری که بسیار ناز دارد، کنایه از دختر زیبا و طناز

آفرین نوش: (فارسی) دختری که تحسین همه را بر می انگیزد

آفرین: (فارسی) شاد باش، کلمه ستایش و تحسین

آفرینا: (فارسی) آفرین

آفرینش: (فارسی) خلقت، خلق، ابداع، کائنات، آفریدن

آفشید: (فارسی) خورشید، آفتاب

آق بانو: (ترکی / فارسی) بانوی سپید، نوعی پارچه نخی نازک و گلداز که با آن چارقد درست می

کردن

آق گل: (ترکی / فارسی) گل سپید، گل سفید

آقچه: (مغولی) زر، پول، طلا، نقره، اشرفی، سکه

آگرین: (کردی) آتشین، به رنگ آتش

آل ماه: (فارسی) ترکیب دو اسم آل و ماه (خاندان، سلسله، اولاد، ایل و تبار - ماه)

آلا گل: (ترکی / فارسی) گل رنگی، گل سرخ

آلا: (فارسی / عربی / ترکی / کردی) پروا، احتیاط، در عربی نعمتها و نیکیها، در ترکی سایه و روشن، در کردی پرچم معنی می دهد

آلاله: (فارسی) لاله، لاله سرخ، شقایق

آلان گوا / آلان قوا: (ترکی) زیبای وحشی

آلاوه: (فارسی) آتشدان، شعله آتش

آلتنا: (ترکی) ماه طلایی

آلتون تل: (ترکی) مو طلایی

آلتون زر: (ترکی) طلا، زر

آلتین گلین: (ترکی) عروس طلایی

آلتین زر: (ترکی) زر، طلا

آلما گل: (ترکی) گل سیب، کنایه از زیبایی و طراوت و تر و تازگی

آلما: (ترکی) سیب، کنایه از زیبایی

آلماز: (ترکی) الماس، شمشیر برنده فولادی

آلند: (کردی) اولین پرتو خورشید

آلنوش: (ارمنی) عروس جاودانه دریا، دختر زیبا و دلربا

آلو گونه: (فارسی) کسی که سرخی گونه هایش به آلو می ماند، دختر زیبا و به اصطلاح سرخ و سفید

آلیس: (فرانسوی) بانوی نجیب زاده، دختر اصیل، خانم با اصل و نسب

آلیسا: (فارسی) رنگین کمان، ریشه بوته گل سوسن

آلیش: (ترکی) شعله، شعله گیر

آماتیس: (یونانی) نوعی کوارتز شفاف برنگ بنفش یا صورتی که در جواهر سازی بکار می رود

آمال: (عربی) آرزوها، خواسته ها، دوست داشتنی ها

آماندانا: (ترکی) در امان، در پناه تو

آمنه بگیم: (عربی / ترکی) ترکیب دو اسم آمنه و بگیم (ایمن و در امان - خانم)

آمنه: (عربی) بانوی نترس، زن دلیر، خانم استوار
آمیتریس: (اوستایی / پهلوی) ستایش کننده، شکر کننده
آن: (فارسی) سبب، علت، دلیل، قصد، عزم، عقیده
آنا بگیم: (ترکی) ترکیب دو اسم آنا و بگیم (مادر – خانم)
آنا ناز: (ترکی / فارسی) مادر با کرشمه
آنا یار: (ترکی / فارسی) دوست و یار مادر، برخوردار از محبت مادر
آنا: (ترکی / عبری) در ترکی مادر و در عبری به معنی دوست داشتنی، ظریف، خوش اندام، برانگیزاننده لطف و محبت
آناز: (فارسی) زیبا، زیبایی، ناز
آناشید: (ترکی) دختر زیبا روی مادر، مایه دلگرمی و روشنایی زندگی مادر
آنالی: (ترکی) برخوردار از مهر مادری، کنایه از نور چشمی مادر
آناهیتا: (فارسی) از بین برنده نپاکی و پلیدی، معصوم، نام الهه آب
آناهید: (فارسی) آناهیتا، معصوم، از بین برنده نپاکیها و پلیدیها
آندیا: (فارسی) دختر پاک، فرشته کوچک
آنسه: (عربی) مأنوس، خوگیرنده، همنشین نیکو، زن دلربا، جذاب
آنوش: (ارمنی) جاوید، پاینده، شیرین
آنوشا: (ارمنی / فارسی) جاوید، پاینده، شیرین، در فارسی دین و آیین
آنوشکا: (عبری) زیبا، خوش اندام، جذاب
آنه گل: (ترکی) گل مادر
آنیا: (ترکی / کردی / فارسی / یونانی) بی نظیر، عشق مطلق
آنیتا: (فارسی) آناهیتا، از بین برنده نپاکی و پلیدی، معصوم
آنید: (فارسی) فرشته پاکیها، فرشته مهربان
آنیدا: (فارسی) خالق و آفریننده عشق و مهر و محبت
آنیس: (یونانی) مقاومت و اعتراض

آنیکا: (فارسی / عبری / لاتین / سانسکریت) فرد خوش صورت و زیبا، نیکی، زیبایی
آنیلا: (ترکی) مشهور، نامی، معروف
آوا دخت: (فارسی) دختر آواز خوان، بانوی خوش صدا
آوا: (فارسی) مخفف آواز، بانگ، آهنگ، پاداش معنوی
آوات: (کردی) آرزو، خواسته
آوادان: (ترکی) زیبا، قشنگ
آوادیس: (فارسی) کنایه از کسی که دلنشین است یا صدای دلنشینی دارد
آواز: (فارسی) صدای بلند، صدای دارای آهنگ، صدای آهنگین
آوازه: (فارسی) نغمه، ترانه، نوا، آگاهی، شهرت نیک، نام آوری
آوان: (کردی) سرسبزی، شادابی، آباد، وسیع، آبادان
آوانوش: (فارسی) شنونده آواز و صدای خوش
آویتا: (اوستایی / پهلوی) بی همتا، تک
آویدا: (فارسی) دانش، خرد، عقل
آویده: (فارسی) مشتاق، خواهان
آویز: (فارسی) نام نوعی گل، نوعی زیور آلات
آویژه: (فارسی) خاص و خالص، پاک و پاکیزه، یار و دوست نزدیک
آویسا: (فارسی) پاک و تمیز مانند آب
آویشن: (فارسی) گیاه علفی و معطر با گل‌های سفید یا صورتی
آوین: (کردی) عشق، دوست داشتن، نگریستن، تماشا کردن، امیدوار
آوینا: (اوستایی / پهلوی) دختر پاک، بانویی که مثل آب زلال و شفاف است، عشق
آهار: (فارسی) نام گل
آهنگ: (فارسی) قصد، عزم، روشن، وزن و آواز موزون
آهو: (فارسی) غزال، نام جانوری با چشمان زیبا که در دویدن و رمیدن معروف است
آهید: (فارسی) آهوی صحرائی

آی اوز: (ترکی) ماهرخ، دارای صورتی مانند ماه
آی پارا: (ترکی) ماه پاره، مهپاره، تکه ای از ماه
آی پری: (ترکی) ماه پری، زیبا مانند ماه
آی تکین: (ترکی) مانند ماه، زیبا و درخشان مانند ماه
آی سن: (ترکی) مانند ماه، مجازاً زیبارو
آی سودا: (ترکی) ماه در آب
آی گل: (ترکی) گلی مانند ماه، کنایه از زیبایی
آی گوزل: (ترکی) ماه زیبا، زیبارو
آی گین: (ترکی) مانند ماه، زیبارو
آی ماه: (ترکی) ماه من، زیبارو، ماهرو
آی نشان: (ترکی) دارای نشان ماه
آی: (ترکی) ماه
آیا تای: (ترکی) زیبارو، مانند ماه، دختری که مثل ماه زیباست
آیتا: (ترکی) مانند ماه، دختر زیبارو
آیتان: (ترکی) مانند ماه، زیبارو
آیتای: (ترکی) مانند ماه، زیبا
آیتک: (ترکی) مثل ماه، زیبا
آیتن: (ترکی) ماه پیکر، ماه تن
آیجان: (ترکی) پاک و آراسته مانند ماه
آیدا: (ترکی) شاد، خوش، در ماه
آیدان: (ترکی) مانند ماه، بانوی زیبارو
آیدنک: (ترکی) مهتاب
آیرا: (ترکی) ممتاز و برجسته، جدا، سوا
آیرین: (کردی) آتشین، قوی، بسیار شجاع

آیسا: (ترکی) مثل ماه، قشنگ، زیبا
آيسان: (ترکی) مانند ماه، قشنگ، زیبا
آيسل: (ترکی) زیبا و درخشان مانند ماه
آيسو: (ترکی) آب و ماه، زیبارو، با طراوت و درخشنده
آيشن: (ترکی) مانند ماه، شبیه ماه، زیبارو
آيشين: (ترکی) مانند ماه، زیبا
آيفر: (ترکی / فارسی) شأن و شوکت و شکوه ماه، عظمت ماه، زیبارو
آيگين: (کردی) ایل زیبا، دارنده و همراه ماه، زیبا رو
آيلا: (ترکی) هاله دور ماه، هاله
آيلار: (ترکی) ماه ها، زیبارویان، خوبرویان
آيلما: (ترکی) تاب ماه، مهتاب
آيلي: (ترکی) مهتاب، بانوی ایرانی
آيلين: (ارمنی) ماه طلعت، هاله ماه، هاله
آيما: (ترکی) ماه من، عزیز من، زیبارو، بانوی زیبا، دختر خوش چهره
آينا: (ترکی) آینه، آبگینه، شیشه، دختر زیبارو، دختر سپید چهره
آيناز: (ترکی) ماه ناز، کرشمه و فخر ماه، ماه قشنگ و زیبا، زیبارو
آينور: (ترکی) نور ماه، نورانی مثل ماه، روشنایی ماه
آيه: (عربی) نشانه، علامت، هر جمله قرآن مجید
آييد: (فارسی) شراره، آتش، اخگر، شخص پر جنب و جوش
آييز: (فارسی) شراره، شراره آتش

❖ (آ) پسرانه و دخترانه

- آبگین: (فارسی) شیشه، آینه
آترینا: (فارسی) آتش، آتشین، زیبارو
آتش: (فارسی) سرخی و برافروختگی
آدینه: (فارسی) زینت شده، آرایش
آذرنگ: (فارسی) روشن، نورانی، آتش، آذرگون، برنگ آتش، تابناک
آذین: (فارسی) زینت، زیور، آرایش، رسم و قاعده، آیین
آرژان: (فرانسوی) نقره
آرشین: (فارسی) پهلوان باستان، داناترین و عاقلترین
آریان: (یونانی) بسیار مقدس
آریانا: (فارسی) آریایی، شقایق وحشی، خیلی مقدس، نجیب
آلوا: (فارسی) نوعی گیاه، آلوئه ورا
آلیشان: (ترکی) شعله ور، آتش گیرنده، اُنس گیرنده
آمین: (عربی) قبول کن، بپذیر، چنین باشد
آنیسا: (یونانی) مبارز بزرگ، جنگجوی دلیر
آنیل: (ترکی) به خاطر آورده شدن، مشهور، نامی، معروف، نامدار
آیین: (فارسی) دین، مذهب، عادت، رسم، روش

❖ (۱) پسرانه

- اباذر: (عربی) پدر نسل ها
اباسط: (عربی) توسعه دهنده، گسترش دهنده
اباصت: (عربی) اباصلت، پدر شمشیر تیز و بران
اباصلت: (عربی) پدر شمشیر تیز و بران
ابرار: (عربی) نیکو کاران، خوبان، نیکان
ابو تراب: (عربی) پدر تراب، پدر خاک
ابو طالب: (عربی) پدر جوینده
ابو عزیز: (عربی) پدر عزیز
ابو مسلم: (عربی) پدر مسلم، پدر مسلمان
ابو ناصر: (عربی) پدر یاری دهنده
ابو نصر: (عربی) پدر نصرت
ابوالحسن: (عربی) پدر حسن، پدر نیکو
ابوالحسین: (عربی) پدر حسین، پدر نیک
ابوالعباس: (عربی) پدر بسیار تند خو و عبوس، پدر عباس
ابوالعلاء: (عربی) پدر اعلاء، پدر برگزیده و برتر
ابوالفتح: (عربی) پدر پیروزی و نصرت و فتح
ابوالفرج: (عربی) پدر گشایش، پدر آزادی
ابوالفضل: (عربی) پدر فضل، فاضل، خداوند هنر
ابوالقادر: (عربی) پدر توانا و توانمند
ابوالقاسم: (عربی) پدر قسمت کننده، پدر قاسم
ابوالنادر: (عربی) پدر بی همتا و بی نظیر
ابوبکر: (عربی) پدر بکر، ترکیب دو اسم ابو و بکر (پدر - تازه و نو و دست نخورده)

ابوذر/ اباذر: (عربی) پدر نسل ها

ابوریحان: (عربی) پدر ریحان

اتابک: (ترکی) پدر بزرگ، وزیر بزرگ، مربی کودک

اترک: (فارسی) ترک، رها کردن، چشم پوشیدن، تسلیم کردن، واگذار کردن

اترین: (اوستایی / پهلوی) آذرین، مانند آتش زیبا و پر انرژی

اثیر الدین: (عربی) بلند و برگزیده در دین

اثیر: (عربی) عالی، بلند، برگزیده، جلال و درخشندگی شمشیر

احد اله: (عربی) خدای واحد و یگانه

احد: (عربی) یک، واحد، تک، یگانه، یگانه فرد

احرام اله: (عربی) حج خدا

احسن اله: (عربی) نیکو ترین خدا

احسن: (عربی) بهترین، نیکو، نیکوترین، خوشترین

احمد رضا: (عربی) ستوده تر و خشنود

احمد سلطان: (عربی) سلطان ستوده تر

احمد علی: (عربی) ستوده تر و بزرگوار تر

احمد: (عربی) ستوده تر، بسیار ستوده

احیا: (عربی) زندگان، نام شبهای پر فیض رمضان

اخوان: (عربی) برادران، دوستان

ادنان/ عدنان: (عربی) جاویدان، ابدی

ادهم: (عربی) اسب سیاه، تیره گون، آثار کهنه و پوسیده

ادیب: (عربی) با ادب، با فرهنگ، زیرک، سخن شناس

ادیب: (عربی) شاعر، سخن سنج، کسی که ادب بداند

اربیل: (کردی) بسیار خوب

ارتا: (فارسی) درستی، عاری از دروغ

ارحم: (عربی) مهربانتر، بسیار مهربان
اردا: (فارسی) فریبنده و جذاب، مقدس، راست، دوستی
اردشیر: (اوستایی / پهلوی) شهریار و پادشاه مقدس
اردلان: (کردی) جا و مکان مقدس، درستی، راستی
اردوان: (فارسی) یاری دهنده نیکان، پشتیبان راستی و درستی
اردی داد: (فارسی) داده ی ماه اردیبهشت
اردیان: (فارسی) مقدس
اردین: (فارسی) راستی، صداقت
ارزین: (فارسی) ارزنده
ارژن: (فارسی) نام نوعی درخت که چوبی سخت و محکم دارد
ارژنگ: (فارسی) نقش و نگار
ارس: (فارسی) اشک، آب چشم
ارسطو: (یونانی) فهم و ادراک
ارسطون: (یونانی) شراب غلیظی که از خمر و ادویه حاره درست کنن، معجونی که اعضای تنفس را نافع است
ارسلان: (ترکی) شیر
ارسن: (اوستایی / پهلوی) مجلس، بزم، انجمن
ارسیا: (فارسی) زلال و شفاف مانند اشک چشم
ارش: (فارسی) عاقل، باهوش، زیرک
ارشان: (فارسی) بسیار دانا، بسیار هوشمند
ارشد: (عربی) رشید تر، بزرگتر، ما فوق، دارای درجه و مقامی بزرگتر از دیگران
ارشن: (فارسی) مرد دلیر و پهلوان
ارشیا: (فارسی) تاج و تخت پادشاهی
ارض اله: (عربی) زمین خدا، آسمان خدا، نعمت خدا، یاران خدا

ارغان: (ترکی) گوش به سخن کردن، گوش داشتن و قبول کردن سخن
ارفع: (عربی) رفیع ترف بلندتر، بلند پایه تر، اشرف
ارکان: (عربی) رکن ها، میناها، پایه ها، کنایه از بزرگان و کارگزاران حکومت
ارکین: (ترکی) آزاد، مستقل
ارمان: (فارسی) آرمان، آرزو، امید
ارنوش: (فارسی) نعره و صدای ببر
اروند: (فارسی) شأن، شوکت، فرّ و شکوه
ارهام: (فارسی) باران نرم، نم نم باران
ازبر علی: (فارسی / عربی) به یاد داشتن علی(ع)، بخاطر سپردن علی(ع)
ازبر: (فارسی) از فراز، از روی، بالای، فوق، چیزی را به یاد داشتن، ازبر کردن، حفظ کردن، بخاطر
سپردن
ازدر: (فارسی) منسوب به پاک، طاهر، پاکیزه، تمیز و مرتب
اژدر علی: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم اژدر و علی (اژدها - بلند مرتبه)
اژدر: (فارسی) مار افسانه ای بزرگ، اژدها
اسد الدین: (عربی) کسی که مانند شیر از دین دفاع کند
اسد اله: (عربی) شیر خدا
اسد بیک: (عربی / ترکی) شیر بزرگ
اسد: (عربی) شیر درنده
اسربار: (فارسی) رخصت دهنده به اسیر
اسرین: (کردی) اشک، سرشک
اسعد: (عربی) سعیدتر، نیک بخت تر، خوشبخت تر
اسوار: (فارسی) سوار، مرد دلیر و آزاده، آزادگان، بزرگان
اشرف الدین: (عربی) شریفتر در دین
اشکان: (فارسی) پهلوان، قهرمان، سردار بلند بالا، پارسایی، پاکی

اشیر: (عبری) شاد

اصبر: (عربی) شکیبا تر، صابر تر، بردبار تر، بادوام تر، توانا تر

اصغر علی: (عربی) ترکیب دو اسم اصغر و علی (کوچک - بزرگوار)، علی کوچک

اصغر: (عربی) کوچکتر

اصفیاء: (عربی) برگزیدگان، پاکان، خالصان، اولیاء، دوستان و یاران یکدل

اصلان: (ترکی) شیر

اصلانعلی: (ترکی / عربی) پادشاه قوی مثل شیر

اصیل الدین: (عربی) اصالت در دین

اصیل الدین: (عربی) دارای اصالت در دین

اطهر: (عربی) پاکترین، مطهر

اظهر: (عربی) آشکارترین، ظاهرترین

اعلا: (عربی) برگزیده، برتر، بالاتر، برگزیده از هر چیزی

اعلم: (عربی) دانا ترین، آگاهترین، آگاه، دانا

اغنيا: (عربی) توانمندان، بی نیازان، دارایان، توانگران، غنی

افخم: (عربی) ارجمند، بزرگقدر، بزرگوار، گرانمایه

افراز: (فارسی) فراز، بالا، بلندی، افراشتن و افروختن

افراسیاب: (اوستایی / پهلوی) ترساننده

افشار: (کردی / ترکی / فارسی) معاون، شریک

افشین: (فارسی) کریم، صاحب همت

افضل الدین: (عربی) بالاترین در دین

افضل: (عربی) فاضلتر، برتر، بالاتر، بهتر، خوبتر

افکار: (عربی) اندیشه ها، پندارها، فکرها

افلاطون: (یونانی) وسیع

اقدم: (عربی) مقدم تر، قدیمی تر

اکبر تقی: (عربی) پرهیزگار و با تقوای بزرگ

اکبر نقی: (عربی) برگزیده و پاکیزه بزرگ

اکبر: (عربی) بزرگتر، عظیم تر، بزرگسالتر

اکرم الدین: (عربی) بزرگتر در دین، جوانمردتر در دین

امان اله: (عربی) کسی که در پناه و سایه خداوند است

امان: (عربی) ایمنی، آرامش

امانت: (عربی) سپرده، ودیعه، درستکاری، راستی

امجد: (عربی) بزرگوارتر، باشرف تر، بزرگتر

امراه: (عربی) خداوند امر کننده، خداوند دستور دهنده، فرمان خدا

امن وردی: (عربی) ترکیب دو اسم امن و وردی (ایمن و بی ترس - منسوب به گل سرخ)

امن: (عربی) ایمن، بی ترس، بی خوف

امیر ابراهیم: (عربی / عبری) فرمانروا و پدر مهربان

امیر ابوالفضل: (عربی) فرمانروای صاحب فضل و هنر

امیر اتابک: (عربی / ترکی) فرمانروا و پدر بزرگ

امیر احسان: (عربی) فرمانروا و بخشش

امیر اردلان: (عربی / کردی) پادشاه درستی و راستی

امیر ارسلان: (عربی / ترکی) حاکم شجاع، پادشاه شیردل

امیر ارشد: (عربی) فرمانروای بزرگ

امیر ارشیا: (عربی / فارسی) کسی که ارشیا حاکم و سرور اوست

امیر اسعد: (عربی) فرمانروای نیک بخت

امیر اسماعیل: (عربی / عبری) فرمانروای شنونده امر خدا

امیر اصلان: (عربی / ترکی) حاکم شجاع و شیردل

امیر اعلا: (عربی) فرمانروای برتر

امیر افشین: (عربی / فارسی) حاکم و پادشاه کریم و صاحب همت

- امیر آرسام: (عربی / فارسی) فرمانروای نیرومند و قوی هیکل
امیر آرش: (عربی / فارسی) فرمانروا و درخشنده
امیر آرشا: (عربی / فارسی) فرمانروای دلیر
امیر آرشام: (عربی / فارسی) فرمانروای نیرومند
امیر آرمین: (عربی / فارسی) امیر آریایی منش
امیر آرمین: (عربی / فارسی) فرمانروای دلیر
امیر بردیا: (عربی) بلند مرتبه، بزرگوار، سرسخت و استوار
امیر بهراد: (عربی / فارسی) فرمانروای جوانمرد و نیکو
امیر بهزاد: (عربی / فارسی) پادشاه نیک نژاد
امیر پارسا: (عربی / فارسی) پادشاه پرهیزگار، حاکم خدا ترس
امیر پاشا: (عربی / فارسی) فرمانروای بزرگ
امیر پدرام: (عربی / فارسی) فرمانروای آراسته
امیر پرهام: (عربی / فارسی) فرمانروا و فرشته خوبی
امیر پوریا: (عربی / فارسی) فرمانروای بسیار دارنده
امیر تارخ: (عربی / عبری) فرمانروای آرام و صبور
امیر تیمور: (عربی / ترکی) پادشاه آهنین و فولادین
امیر جاوید: (عربی / فارسی) فرمانروای جاویدان
امیر جمیل: (عربی) پادشاه زیبا
امیر حسام: (عربی) پادشاه دارای شمشیر برنده و تیز
امیر حسن: (عربی) پادشاه خوش اخلاق و نیکو، کسی که حسن (ع) حاکم و سرور اوست
امیر حسین: (عربی) پادشاه نیکو، کسی که حسین (ع) حاکم و سرور اوست
امیر حمید: (عربی) پادشاه ستوده و ستایش شده
امیر حیدر: (عربی) فرمانروا و شیر بیشه
امیر خان: (عربی / ترکی) پادشاه

امیر خدا کرم: (عربی / فارسی) پادشاه بخشنده، خداوندگار بخشنده

امیر راد: (عربی / فارسی) فرمانروای جوانمرد

امیر رحمان: (عربی) پادشاه بخشنده و مهربان

امیر رحمت: (عربی) فرمانروای مهربان و بخشنده

امیر رسام: (عربی) فرمانروا و تصویرگر

امیر رشید: (عربی) فرمانروای شجاع

امیر رضا: (عربی) پادشاه خشنود و راضی، کسی که رضا حاکم و سرور اوست

امیر رهام: (عربی / فارسی) فرمانروا و پرنده شکست ناپذیر

امیر سالار: (عربی / فارسی) حاکم بزرگ، کسی که سالار حاکم و سرور اوست

امیر سام: (عربی / اوستایی) پادشاه سیاه رنگ

امیر سامان: (عربی / فارسی) پادشاه صبور و آرام، پادشاه ثروتمند

امیر سبحان: (عربی) پادشاه پاک و منزّه

امیر سپهر: (عربی / فارسی) پادشاه و آسمان

امیر سجاد: (عربی) پادشاه بسیار سجده کننده

امیر سعید: (عربی) پادشاه خوشبخت و سعادتمند

امیر سلطان: (عربی) پادشاه

امیر سلیمان: (عربی / عبری) پادشاه و پراز سلامتی

امیر سهراب: (عربی / فارسی) پادشاه دارنده ی آب و رنگ سرخ

امیر سیاوش: (عربی / فارسی) فرمانروا و دارنده اسب نر سیاه

امیر سینا: (عربی / فارسی / عبری) پادشاه شکافنده

امیر شایان: (عربی / فارسی) پادشاه شایسته

امیر شکور: (عربی) فرمانروای بسیار شکر کننده

امیر شهاب: (عربی / فارسی) کسی که شهاب حاکم و سرور اوست

امیر صالح: (عربی) پادشاه شایسته

- امیر صبا: (عربی) ترکیب دو اسم امیر و صبا (پادشاه — باد خنک)
- امیر صدرا: (عربی / فارسی) پادشاه بلند مرتبه و بالا مقام
- امیر طارق: (عربی) کسی که طارق حاکم و سرور اوست
- امیر طاهّا: (عربی) پادشاه پاک و بی گناه
- امیر طاهر: (عربی) پادشاه پاک
- امیر عابد: (عربی) فرمانروای عبادت کننده
- امیر عارف: (عربی) فرمانروای دانا
- امیر عباس: (عربی) پادشاه خشمگین، کسی که عباس حاکم و سرور اوست
- امیر عبدالله: (عربی) پادشاه بنده خدا
- امیر عدل: (عربی) پادشاه دادگر
- امیر عدنان: (عربی) فرمانروا و نام یکی از اجداد پیامبر
- امیر عرفان: (عربی) فرمانروای با معرفت
- امیر عطا: (عربی) پادشاه بخشنده
- امیر علی: (عربی) پادشاه صعود کننده، کسی که علی (ع) حاکم و سرور اوست
- امیر عیسی: (عربی) پادشاه نجات دهنده
- امیر فاضل: (عربی) فرمانروای دارای فضیلت و برتری
- امیر فرحان: (عربی) فرمانروای مسرور
- امیر فرزام: (عربی / فارسی) پادشاه لایق و شایسته
- امیر فرشاد: (عربی / فارسی) فرمانروای شادمان
- امیر فرنام: (عربی / فارس) فرمانروا و بالاترین مقام
- امیر قلی: (عربی / ترکی) ترکیب دو اسم امیر و قلی (پادشاه — بنده)
- امیر کامیار: (عربی / فارسی) فرمانروای کامیاب
- امیر کسری / امیر کسرا: (عربی / فارسی) پادشاه، خسرو
- امیر کیارش: (عربی / فارسی) فرمانروا و پادشاه دلیر

- امیر کیان: (عربی / فارسی) پادشاه پادشاهان، سرور سروران
- امیر مانی: (عربی / فارسی) پادشاه جاوید
- امیر ماهان: (عربی / فارسی) پادشاه زیبا همچون ماه
- امیر مجید: (عربی) فرمانروای بزرگوار
- امیر محراب: (عربی) فرمانروا و عبادتگاه
- امیر محمد: (عربی) پادشاه ستوده، کسی که حضرت محمد(ص) حاکم و سرور اوست
- امیر محمود: (عربی) پادشاه و ستوده
- امیر مسعود: (عربی) پادشاه نیک بخت
- امیر موسی: (عربی / عبری) پادشاه از آب گرفته شده
- امیر مهدی: (عربی) پادشاه صالح، کسی که مهدی(ع) حاکم و سرور اوست
- امیر مهدیار: (عربی / فارسی) فرمانروا و محافظ
- امیر مهر علی: (عربی / فارسی) پادشاه محبت و بزرگوار
- امیر مهرداد: (عربی / فارسی) فرمانروا و جوانمرد بزرگ
- امیر مهیار: (عربی / فارسی) حاکم و پادشاه زیبا مانند ماه
- امیر مؤذن: (عربی) پادشاه اذانگو
- امیر میلاد: (عربی) کسی که میلاد حاکم و سرور اوست
- امیر نظام: (عربی) فرمانده کل قوای نظامی کشور
- امیر نیکان: (عربی / فارسی) فرمانروا و نیکو
- امیر وحید: (عربی) فرمانروای یگانه
- امیر وهاب: (عربی) فرمانروای بسیار بخشنده
- امیر هوشنگ: (عربی / فارسی) پادشاه آگاه و خردمند
- امیر هومان: (عربی / فارسی) فرمانروای نیک اندیش
- امیر یارا: (عربی / فارسی) فرمانروای با قدرت
- امیر یاشار: (عربی / ترکی) پادشاه جاویدان

امیر یل: (عربی / فارسی) پادشاه شجاع و دلیر و پهلوان
امیر: (عربی) پادشاه، حاکم، حضرت
امیرآراد: (عربی / فارسی) فرمانروای بخشنده
امیرروز: (عربی / فارسی) پادشاه زمان
امیرش: (عربی) پادشاه، حاکم، سلطان، شاه، فرمانده، رئیس
امین الدوله: (عربی) امانتدار در دین
امین الدین: (عربی) کسی که راستگو و درستکار در دین است
امین اله: (عربی) دارای اعتماد در نزد پروردگار
امین آقا: (عربی / فارسی) آقای امانتدار
امین: (عربی) امانت دار، طرف اعتماد، درستکار
انام: (عربی) خلق، آفریده
انصار: (عربی) یاری کننده، یاران
انعام اله: (عربی) احسان خدا، هدیه خدا، پاداش الهی
انعام: (عربی) احسان، بخشش، پاداش، جایزه، خلعت، هدیه
انوش: (فارسی) جاودانه، جاویدان
انوشیروان: (فارسی) روح و روان جاویدان، جاوید
اوستا: (فارسی / اوستایی / پهلوی) اساس، بنیاد، پناه، یآوری
اهرام: (عربی) اجسام مخروطی شکل
اهل ایمان: (عربی) صاحب عقاید اسلامی، صاحب اعتقاد به وجود خداوند
اهورا: (فارسی) آفریننده هستی، وجود پروردگار
ایاز: (ترکی) نسیم شب، باد خنک
ایام: (عربی) روزها، روزگار، زمانه، عهد
ایوب: (عبری) بازگشت به سوی خدا
البرز: (اوستایی / پهلوی) کوه بلند و بزرگ

التقی: (عربی) پرهیزگار، با تقوا

الطاف: (عربی) نیکویی کردن، ملامت، نرمی کردن

الف اله: (عربی) دوستی خدا، انس با خدا، الفت گرفتن با خدا

الف: (عربی) هزار، هزاره، انس، الفت گرفتن، خو گرفتن، دوست شدن

الفتح: (عربی) پیروزی، ظفر، چیرگی

الله بخش: (عربی/فارسی) خداوند تقسیم کننده

الله داد: (فارسی) داده ی خدا، آفریده خدا

الله شکر: (عربی) خدا را شکر، سپاس خدای را

الله قلی: (عربی/ترکی) بنده خدا

الله محمد: (عربی) خداوند و بسیار تحسین شده

الله مراد: (عربی) خداوند و آرزو

الله نظر: (عربی) کسی که نظر کرده خداست

الله وردی: (ترکی) خدا آفریده، خدا خلق کرده، خدا داده

الله ورن: (ترکی) خدا خلق کرده، خدا آفریده، خدا داده

اللهیار: (فارسی) یار و یاور خداوند

النقی: (عربی) پاکیزه، پاک، برگزیده

الوند: (اوستایی/پهلوی) توانا و تیز پا

❖ (۱) دخترانه

ابره: (عربی) نیش کژدم، نیش مار، نیش تیغ، هر نیشی که باشد
 ابریشم: (عبری) کنایه از چیزهای نرم و لطیف، حریر، پارچه گرانبها و ظریف
 اثمر: (عربی) پر میوه تر، میوه دارتر، سودمندتر، پرنتیجه، پر حاصل، پر بهره
 اثنا: (عربی) هنگام، زمان، گاه، میانه ها، وسط ها
 اثنای: (عربی) طی و میانه، ثنا گفتن، ستودن
 احلام: (عربی) بردباریها، صبوریهها، وقارها
 اختر: (عربی) ستاره، کوکب، بخت و طالع، نام گلی
 اخگر: (فارسی) شراره آتش، رخشنده، ماده عشق و عاشقی
 ادرینا: (فارسی) زیبارو، آتشین، سرخ روی
 ادلیا: (فارسی) شکر خدا، سپاس از خدا
 ارزنده: (فارسی) ارزش دار، دارای ارزش، بهادار
 ارزینه: (فارسی) با ارزش، ارزنده، بهادار
 ارشین: (فارسی) عاقلترین، هوشمندترین
 ارغنون: (یونانی) نوعی ساز موسیقی، ارغوانی
 ارغوان: (فارسی) نام درختی با برگهای گرد و گلهای قرمز رنگ که طعم گلهایش شیزین است
 ارکناز: (ترکی / فارسی) عشوه ناز
 ارمغان: (ترکی) تحفه، سوغات، رهاورد
 اروس: (اوستایی / پهلوی) سپید، قشنگ، زیبا
 اروشا: (اوستایی / پهلوی) سفید، روشن، دختری با روی سفید
 اسرا: (عربی / فارسی) در شب سیر کردن، معراج پیامبر(ص)
 اسرین: (کردی) اشک، سرشک
 اسماء: (عربی) نام نهادن، جمع اسم، نامها، اسامی، حقایق

اسمانه: (فارسی) آسمان، عرش، سقف خانه، عمارت
اسمر: (عربی) سبزه، گندمگون
اسنا: (عربی) بزرگوار دانستن، بلند مرتبه کردن
اسنایی: (اوستایی / پهلوی) سرشت درونی، سرشت مادر زادی
اشرف دخت: (عربی / فارسی) دختر شریف و گرانمایه
اشک ناز: (فارسی) کنایه از دختر زیبارو و لطیف
اصلی ناز: (فارسی) حقیقتاً زیبا، زیبای واقعی
اصلی: (فارسی) حقیقی، واقعی، اساسی، عمده، مهم، اصل، جوهری
اصیلا: (عربی) بانوی با اصل و نسب
اطلس: (یونانی) تیره رنگ، خاکستری، نوعی پارچه ابریشمی
اطهر: (عربی) پاکیزه ترین زن، پاکدامن ترین بانو
اعظم: (عربی) بزرگتر، بلند مرتبه تر از همه
افرا: (فارسی) نوعی درخت
افروز: (فارسی) مصدر افروختن، روشن کننده، افروزنده
افروزه: (فارسی) شهاب، تابان، سوزاننده، آتش گیره
افروغ: (عربی) تابش خورشید، شعاع آفتاب، تابش ماه
افسانه: (فارسی) داستان خیالی، حکایت، قصه
افسون: (فارسی) جادویی، با جاذبه، حيله، مکر، نیرنگ
افشان: (فارسی) پراکنده، پاشیده
افشید: (فارسی) نور خورشید
اقاقیا: (یونانی) درختی خاردار که گل‌های خوشبویی دارد
اقدس: (عربی) پاکتر، مقدس تر، پاکیزه تر، منزّه تر
اکرم دخت: (عربی / فارسی) دختر آزاده تر، دختر گرامیتر
امانه: (عربی) اطمینان و آرامش قلب، دختری که وجودش مایه قوت است

امل: (عربی) آرزو، امید

امیر دخت: (عربی / فارسی) دختر پادشاه، شاهزاده

امین دخت: (عربی / فارسی) دختر مورد اعتماد، دختر راستگو و درستکار

امینه: (فارسی) امانت دار، طرف اعتماد، درستکار

انار گل: (فارسی) گل درخت انار

انار: (فارسی) نام میوه

انجم: (عربی) اختران، ستارگان، کوكب

اندیشه: (فارسی) فكر، تدبیر، تأمل، تصور، گمان، پندار

انوشكا: (عبری) زیبا، خوش اندام، جذاب

انوشه: (فارسی) بی مرگ، بی زوال، جاودانه

انیس: (عربی) اُنس گیرنده، یار و همدم

انیسا: (عربی) بانوی همدم، دختری که مونس انسان است

انیسه: (عربی) اُنس گیرنده، همدم

اویتا: (اوستایی / پهلوی) بی همتا، تك، یگانه

اویسا: (فارسی) پاک و تمیز مانند آب

الماس خاتون: (یونانی / فارسی) بانویی مانند الماس، بانوی زیبا

❖ (۱) پسرانه و دخترانه

اشرف: (عربی) شریف تر

اکرم: (عربی) گرامی تر، بزرگتر، آزاده تر

انور: (عربی) روشن تر، نورانی، درخشان تر

الحان: (عربی) آوازهای خوش، نغمه های دلکش، صدای موزون و خوشایند

الماس: (یونانی) نام سنگ قیمتی وزینتی و سخت

❖ (۱) پسرانه

ابتهاج: (عربی) شادمانی، خوشحالی، شادی
ابراهیم خلیل: (عربی) پدر امت و دوست یکدل
ابراهیم: (عبری) پدر امت
ابراهیم: (عبری) ابراهیم، پدر امت
ابواله: (فارسی) پدری کردن کسی را، پدری
ابی: (عربی) مخفف ابراهیم، پدر امت
ابیل: (عربی) ابابیل، گله مرغان
احتشام: (عربی) شکوه و شوکت داشتن، بزرگ شدن
احسان اله: (عربی) بخشش خداوند
احیا علی: (عربی) زندگی از نو و بزرگوار و شریف، زندگی علی (ع)
اختیار الدین: (عربی) کسی که دین او را برگزیده است
اختیار: (عربی) برگزیده، انتخاب شده
ادریس: (عربی) درس خوانده
ادوین: (کردی) آتش عشق، دوست و رفیق
ادهم: (عربی) سیاه رنگ، خاکستری، آثار نو، اسب سیاه و تندرو
اذن اله: (عربی) اجازه و جواز و رخصت و دستور خدا
ارشاد: (عربی) راهنمایی کردن، راه راست را نشان دادن، رهبری کردن
ارمیا: (عبری) مورد احترام، بزرگ
اسپر: (عربی) پیشانی، قسمتی قائم و بدون پنجره که میان سر ستون و لبه بام قرار می گیرد
اسپند: (اوستایی) اسفند، پاک و مقدس، دانه ای که جهت چشم زخم در آتش ریزند
اسپندیار/اسفندیار: (اوستایی/پهلوی) آفریده خرد پاک، یار نیک، یار خوب، یار مقدس
اسحاق: (عبری) خندان

اسحق / اسحاق: (عبری) خندان

اسرافیل: (فارسی) درخشیدن مانند آتش، از فرشتگان مقرب خدا که با دمیدن در شیپور مردگان را بیدار می کند.

اسرائیل: (عبری) مرد خدا، بنده خدا، برگزیده خدا

اسفندیار: (اوستایی / پهلوی) اسپندیار، یار نیک، یار خوب، یار مقدس

اسکندر: (یونانی) یار و یاورى کننده، رهبر مردان

اسلام علی: (عربی) مطیع و تسلیم حضرت علی(ع)

اسلام: (عربی) گردن نهادن، پذیرفتن دین، فرمانبردن، تسلیم شدن

اسماعیل: (عبری) کسی که خدا او را شنید، شنونده و اطاعت کننده امر خدا

اسمران: (فارسی) آب و گندم، آب و نیزه

اسمعیل / اسماعیل: (عبری) کسی که خدا او را شنید، شنونده و اطاعت کننده امر خدا

اسی: (عربی) مخفف اسماعیل، شنونده و اطاعت کننده امر خدا

اشتیاق: (عربی) رغبت بسیار، شوق، آرزومندی، مجذوب شدن عاشق به معشوق

اشراق: (عربی) بلند مرتبه، درخشیدن، تابیدن

اصالت: (عربی) اصیل بودن، پاک نژادی، نجابت داشتن، نیک نژادی

اعتقاد: (عربی) ایمان، باور، عقیده، پای بند، گرایش، گرویدن به یک دین

اعتماد: (عربی) اطمینان کردن، تکیه کردن، پشت گرمی، باور داشتن، وا گذاشتن کار به کسی

افتخار الدین: (عربی) موجب فخر دین

افتخار: (عربی) موجب فخر، مایه افتخار، سرافرازی

افراهیم: (عربی) از نسل ابراهیم، ستاینده بلند

اقبال علی: (عربی) کسی که بخت و اقبالش را از حضرت علی(ع) گرفته است

اقبال: (عربی) بخت، طالع، پیش آوردن و روی آوردن چیزی

اکرام: (عربی) بزرگداشت، گرامی داشتن، احترام کردن، حرمت، احسان

ال آتا: (ترکی) پدر ایل، پدر مردم

امام قلی: (فارسی / ترکی) خادم امام، خدمتگزار امام
اماموردی: (فارسی / ترکی) داده ی امام
انشاء الله: (عربی) امیدوارم، به امید خدا، اگر خدا بخواهد
ایواله: (عربی) آفرین، بارک الله، درست راست، راست است
اثل آرای: (ترکی / فارسی) زیور و زینت و آرایش ایل، آراینده ایل
اثل آلان: (ترکی) مورد پسند ایل
اثلتن: (ترکی / فارسی) پهلوان ایل
اثلخان: (ترکی / فارسی) امیر و سرور ایل، رئیس ایل
اثلشن: (ترکی) شادی بخش، ایل، مایه شادی طایفه، حاکم، رهبر
اثلمان: (ترکی) مانند مردم
اثلیاد: (ترکی) کسی که همیشه در یاد ایل خواهد ماند
التزام / التزام: (عربی) در بر گرفتن، همراه بودن، همراهی، ملزم شدن به امری
التفات: (عربی) توجه، نگرش، مهربانی، لطف
الداد: (ترکی / فارسی) دارو دادن به ایل، مجازاً حکیم ایل
الدار: (ترکی) مردم دار، مردم دوست، دولت مرد، صاحب ایل
الگار: (فارسی / سریانی) ایلگار، خداوندگار، قدرتمند
المان: (ترکی) مانند مردم
النور / ایلنور: (ترکی) نور ایل، روشنایی ایل
الوین: (ترکی) بزرگ و سرآمد خانواده و ایل
الیا: (عبری) الیاس، مالک و صاحب من خداست
الیاد: (ترکی) یاد ایل
الیار: (ترکی) یار و یاور ایل
الیا: (ترکی) رشد دهنده و بالنده ایل
الیاس: (عبری) مالک و صاحب من خداست

الیان: (ترکی) نیکی و هدیه، مأنوس، دوست داشتن ایل، دوست و معشوق ایل
الیف: (ترکی استانبولی) دوست، مونس، یار، همدم

❖ (۱) دخترانه

ابتسام: (عربی) لبخند، تبسم

ابرا: (عربی) از بیماری رها شدن، شفا دادن، چشم پوشی کردن، پاک کردن، بری کردن
احترام السادات: (عربی) حرمت داشتن سیدها، بزرگداشت و گرمی داشت سیدها
احترام: (عربی) حرمت داشتن، بزرگ شمردن، گرمی داشتن، بزرگواری، شکوه
ادرینا: (آشوری) تکیه گاه، پشتیبان

ادلیا: (ترکی / فارسی) مشهور، نامدار، مجازاً دختری که به زیبای مشهور است
الارا: (ترکی) آراینده ایل، الهه زیبایی، زیبای ایل و طایفه
الارز: (عبری / فرانسوی) گل سرخ بسیار زیبا

استفاء: (عربی) حيله کردن، برگرداندن روی خود

استک: (ترکی) دوست داشتنی، راستگو، تسکین دهنده، پیشگویی

اسرا: (عربی) در شب سیر کردن، معراج پیامبر اسلام، در شب راه رفتن

اسمر: (عربی) سبزه، گندمگون، کسی که رنگ پوستش بین سیاهی و سفیدی باشد

اصطفا: (عربی) برگزیده، کسی را برگزیدن و مورد احترام قرار دادن

اقباله: (عربی) بخت، طالع، پیش آوردن و روی آوردن چیزی

اقلیمه: (یونانی) ریزه نور، ریزه طلا

ال ایستین: (ترکی) مردم دوست دارش هستن، محبوب و مورد علاقه ایل و خانواده

ال آی: (ترکی) ماه ایل، ماه طایفه، زیباروی ایل

ال آیدا: (ترکی) شاد و خوشحال ایل، مثل ماه ایل، فرشته ایل

اما: (فارسی) هستی، جهان، منسوب به دنیا و عالم هستی

امامه: (عربی) مؤنث امام، ولی، پیشوا، پیشرو، راهنما، رهبر

امراه: (عربی / ترکی / استامبولی) زن، امپراطور و فرمانده، خواننده

امل: (عربی) امید و آرزو

انجی بگیم: (عربی / ترکی) خانم شاد، خانم سخاوتمند، خانم صالح، خانم خوش شانس
انجیل: (عربی) خبر خوش، مژده، بشارت
انسیه: (عربی) انسانی، رام، سازگار، با مردم
اثلناره: (ترکی / عربی) زیبا روی ایل، آتش ایل
ائوگلی: (انگلیسی) نوعی میوه که طعم آن شبیه گریپ فروت، نارنگی یا پرتقال است
الزا: (ترکی) فرزند ایل، زاییده ایل
السا: (بین المللی) مثل ایل، ملکه یخی، دختر نجیب و پاکدامن، حقیقت، قسم خدا، قو
السانا: (ترکی / فارسی) مثل ایل، مثل مردم شهر و ولایت و ایل، اصیل، خانواده دار
السا: (ترکی) مورد پسند و احترام ایل
السونا: (ترکی) زیبا و قشنگ ایل، مرغابی زیبا و قشنگ
المیرا: (ترکی) پیش مرگ ایل و طایفه
المینا: (ترکی / فارسی) ترکیب دو اسم ال و مینا (مردم - آبگینه، شیشه، جام)
النا: (یونانی) نورانی، روشنایی
الناز: (ترکی) زیبای قبیله و ایل
الهام: (عربی) تلقین کردن، در دل کردن امر یا مطلبی
الهامه: (عربی) تلقین کردن، در دل کردن امر یا مطلبی
الهه: (عربی) معبودی غیر از پروردگار
الی: (عبری) بسیار سوگند خورنده، سخاوتمندانه، خوش شانس، خلاق، مُدرن، شاد
الیانا: (ترکی) نیکی، هدیه، مأنوس، دوست داشتنی ایل
الیزا: (لاتین) مؤمن، با وفا، دیندار
الیزابت: (عبری) سوگند خدا
الیسا: (عربی) دختری که مانند گل انار لطیف است
الیسان: (ترکی / فارسی) مانند ایل
الیکا: (سانسکریت) مال بسیار، دارایی فراوان

الین / ائلین: (ترکی) سرخ گون، قرمز رنگ، هم نژاد، هم خون، مهربان، دختر زیبا
الینا: (فارسی / عربی) بخشنده بزرگی و احترام

❖ (۱) پسرانه و دخترانه

احسان: (عربی) نیکی کردن، نیکو کاری در باره کسی، یخشش

اروین: (فارسی) تجربه، آزمایش، امتحان، آزمون

اوین: (کردی) عشق، مانند آب، زلال

اثلچین / الچین: (ترکی / فارسی) برگزیده ایل و طایفه

❖ (۱) پسرانه

أحد الدین: (عربی) یگانه در دین

أختای: (ترکی) همانند نیزه، تیز

أردو: (فارسی) سپاه، قشون، لشکرگاه

أردوخان: (فارسی) ترکیبی از دو اسم اردو و خان (لشکرگاه، سپاه، قشون، گردش دسته جمعی - آقا، امیر، سرور)

أسامه: (عربی) شیر

أسلوب: (عربی) شیوه، روش، طرز، طریقه، راه و روش

أکتای: (ترکی / مغولی) نامدار، مشهور، بزرگزاده، بزرگمنش

ألدنیز: (ترکی) آقیانوس

أمید رضا: (فارسی / عربی) آرزو و خوشدلی و خوشنودی

أمید علی: (فارسی / عربی) آرزو و بلند قدر

أمید: (فارسی) آرزو، چشم داشت

أمیدوار: (فارسی) آرزومند، منتظر، متوقع

أوجال: (ترکی) اثر، رد، اوج بگیر، بلند شو

أوجی: (ترکی) بلندی، رفعت، صعودی، فراز، قله، بالا، بلندی

أوحد: (عربی) یگانه، یکتا، بی همانند

أورنگ: (فارسی) تحت فرمانروایی، عقل و دانش، فرّ و شکوه، جلال، آب و رنگ

أورهان: (ترکی) امپراطور، حاکم سرزمین

أوریا: (عبری) روشنایی خداوند

أوریاد: (فارسی) نام یکی از طوایف ایل قشقایی

أویس: (عربی) بچه گرگ

❖ (۱) دخترانه

اُردیهشت: (فارسی) فرشته پاکی، نگهبان آتش
اُرکیده: (فرانسوی/فارسی) نوعی گل سرخ و صورتی، گل زینتی
اُسوه: (عربی) پیشوا، رهبر، مقتدا
اُفق: (عربی) کرانه، کران، چشم انداز، دورنما، دور دست، کناره آسمان
اُلفت: (عربی) دوستی، همدمی، اُنس، محبت، عادت کردن به کسی
اُلکا: (ترکی) زمین، ناحیه، ایالت
اُم البنین: (عربی) مادر پسران
اُم کلثوم: (عربی) شیر ماده، مادر زیبایی ها
اُم لیلا: (عربی) دختر سبزه، مادر آرامش بی پایان
اُم لیلان: (عربی/فارسی) مادر آرامش بی پایان، دختر سبزه
اُمی خانم: (عربی/ترکی) زن بزرگزاده و شریف
اُمی لیلی: (عربی) شراب، شرابی که رنگ آن سیاه باشد، شراب سیاه
اُمی نساء: (عربی) مادر زنان
اُمیده: (فارسی) آرزو، امید، چشم داشت
اُورانوس: (فرانسوی) نام هفتمین سیاره منظومه شمسی
اُورانیا: (یونانی) الهه آسمانها و پشیمان عشق
اُورم گل: (فارسی) گل انگور
اُورینا: (یونانی) الهه فراوانی
اُورین: (ترکی/کردی) آتشین
اُوژین: (کردی) بهترین زندگی، اوج خوشی
اُوساندو: (فارسی) افشاندن

اُوشین: (انگلیسی) مرزنجوش صحرایی، وسیله ای چوبی که خرمن کوبیده را بدان باد دهند و گاه را

از دان جدا کنند

اُولدوز: (ترکی) ستاره

اُویسا: (فارسی) پاک و تمیز مانند آب

❖ (۱) پسرانه و دخترانه

اُورامان: (کردی) برازنده، مناسب

❖ (ای) پسرانه

ایثار: (عربی) فداکاری، بذل و بخشش با تمام وجود

ایران پناه: (فارسی) در پناه ایران

ایرانیار: (فارسی) یاور ایران

ایرج: (فارسی) یاری دهنده ایرانیان

ایرمان: (فارسی) مهمان، پیشوای دینی

ایزد بخش: (فارسی) بخشش پروردگار

ایزد داد: (فارسی) آفریده پروردگار

ایزد: (اوستایی / پهلوی) پروردگار، خدای بزرگ

ایزدپناه: (فارسی) آنکه خداوند پشتیبان اوست

ایزدیار: (فارسی) کسی که خداوند یاری دهنده اوست

ایلخان: (ترکی / مغولی) خان و فرمانروای ایل، لقب سلاطین مغول

ایلدار: (ترکی) مردمدار

ایلدرم: (ترکی) تندر، آذرخش، رعد و برق

ایلشاد: (ترکی / فارسی) موجب شادی ایل و طایفه، ایل و طایفه شاد و خوشحال

ایلشان: (ترکی) شادی بخش ایل

ایلقار: (ترکی) عهد و پیمان، عهد بستن

ایلکین: (ترکی) اولین، نخستین، جلوتر از همه

ایلگار: (سریانی) خداوندگار، قدرتمند

ایلماز: (ترکی) پایدار، جاویدان، ماندگار

ایلمان: (ترکی) سمبل ایل، بزرگ ایل

ایلهان: (ترکی) امپراتور، حاکم

ایلیا: (عبری) نام عبری حضرت علی(ع)، بلند قدر، شریف، بزرگوار، برتر، توانا، سخت و قوی

ایلیاد: (ترکی / فارسی) به یاد ایل

ایلیاس / الیاس: (عبری) خداوند یکتا

ایمان علی: (عربی) اعتقاد به علی (ع)

ایمان قلی: (عربی / ترکی) خدمتکار و نوکر علی (ع)

ایمان: (عربی) عقیده داشتن، اعتقاد به وجود پروردگار

ایماندار: (عربی / فارسی) دارای ایمان

ایمانوردی: (عربی / ترکی) خدا به او ایمان داده است

ایواله: (عربی) آفرین، بارک الله، درست است، راست است

ایوب: (عبری) کسی که به خدا تکیه می کند

❖ (ای) دخترانه

ایپک ناز: (ترکی / فارسی) ابریشم زیبا و ظریف

ایپک: (ترکی) حریر، ابریشم، ابریشمی

ایران الدوله: (اوستایی / عربی) رئیس ایران، دولت ایران، حاکم ایران

ایران تاج: (اوستایی / فارسی) ترکیب دو اسم ایران و تاج (ایران – کلاه جواهر نشان که پادشاهان بر سر می گذارند)

ایران ناز: (فارسی) موجب شکوه و افتخار ایران

ایران: (اوستایی / پهلوی) سرزمین آریاییان، نام سرزمینمان ایران

ایرانا: (فارسی) ایرانی

ایراندخت: (فارسی) دختر ایران

ایرانشید: (فارسی) خورشید ایران

ایرانمهر: (فارسی) خورشید ایران

ایرانه: (فارسی) ایرانی

ایرسا: (یونانی) نام گل زنبق سفید

ایرما: (اوستایی) ماه مهمان

ایرن: (فارسی) مایه ی شیر

ایرنا: (فارسی) سرزمین آریایی

ایرینا: (فارسی) مشتق از اسم آریا، نجیب و شریف، خوش قیافه، خوب و زیبا

ایضا گل: (ترکی / فارسی) مانند و مثل گل، زیبارو

ایلا: (ترکی) هاله دور ماه

ایلاتا: (عبری) سرزنده، دختر سرزنده، نام نوعی درخت

ایلماه: (ترکی / فارسی) ماه ایل، میوه بهشتی شبیه سیب سرخ

ایلناز / الناز: (فارسی) زیبای قبیله و ایل

ایلیار: (ترکی) یاری دهنده به ایل و قبیله

ایمنه/آمنه: (عربی) بانوی نترس، زن دلیر، خانم استوار

اینسیه/انسیه: (عربی) رام، سازگار با مردم

ایوا: (عربی) پناه دادن به کسی، پناه و جان دادن کسی را

❖ (ب) پسرانه

باب اله: (عربی) در رحمت الهی

بابر: (ترکی) ببر، لقبی شاهانه

بابک: (اوستایی / پهلوی) پدر کوچک، استوار

باپیر: (کردی) پدر بزرگ، کنایه از دانای کهن سال

باراد: (فارسی) جوانمرد، نیرومند، غیور، غیرتمند

باربد: (فارسی) بزرگ دربار

بارسین: (آشوری) زاده‌ی پروردگار، ماه

بارشین: (فارسی) درختچه

بارمان: (فارسی) شخص محترم و لایق، دارای روح بزرگ

بارون: (فرانسوی) آزاده، رزمنده

باریندوق: (ترکی) به خواسته و آرزو رسیدن

باسام: (کردی) ترسناک

باستان: (فارسی) قدیمی، دیرینه، کهنه، گذشته

باسط: (عربی) گستراننده، گشاینده، فراخ کننده

باشار: (کردی) مقاومت، مقابله، چاره و علاج، درمان

باشوان: (کردی) آشیانه

باقر: (عربی) گشاینده، باز کننده

باقی: (فارسی) بازمانده، موجود، مانا، زنده، پایدار و برقرار، ابدی، پایا

بال اوغلان: (ترکی) پسر کوچکتر

بامداد: (فارسی) صبح، صبح زود، صبحگاهان، نزدیک طلوع آفتاب

بامشاد: (فارسی) شکوهمند، شاد

بانی: (عبری) پدید آورنده

باهر: (عربی) روشن، آشکار، درخشان، مشهور، شاخص، هویدا

بایخ: (کردی) پایداری، ارزش، قدر

بایرام: (ترکی) عید، جشن، ترکی شده پدرام

بایرامقلی: (ترکی) ترکیب دو اسم بایرام و قلی (عید و جشن - بنده و نوکر)

بایز: (عربی) زنده، مرد نیکو حال

بایزید: (کردی) با ایمان، مومن

بایندر: (ترکی استامبولی) منادی بزرگ به سوی حق و روشنی و پاکی

بایندور: (ترکی استامبولی) منادی بزرگ به سوی حق و روشنی و پاکی

بیر اصلان: (فارسی / ترکی) شیر، ببر، قوی، نیرومند

بیرستان: (فارسی) سرزمین بیرها

بیک: (ترکی) مردمک چشم

بیر: (ترکی) ببر

بحرعلی: (عربی) ترکیب دو اسم بحر و علی (اقیانوس و دریا - بزرگ و بلند مرتبه)

بحیرا: (عبری) پیروز، برگزیده

بخت آفرین: (فارسی) آفریننده بخت و اقبال

بختیار: (فارسی) سعادت‌مند، خوشبخت، کسی که بخت با او یار باشد

بخشایش: (فارسی) گذشت، چشم پوشی کردن گناه یا کار نادرست کسی، عفو، رافت، رحمت، شفقت

بخشعلی: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم بخش و علی، کسی که نصیب و بخت از علی (ع) یافته است، بخشیده شده از سوی علی (ع)

بدر الدین: (عربی) ماه دین

بدیر: (عربی) بارانی که بیش از زمستان و سرما ببارد، بدر بودن، ماه تمام و دو هفته بودن (حالت ماه ۲ هفته)

بدیع الزمان: (عربی) آنکه در زمان خود بی همتا است

بدیع: (عربی) پدید آورنده، نو پدید، تازه، زیبا، جالب، آفریننده
برات اله: (عربی) بخشش خداوندی، خیرات در راه خدا
برات: (عربی) اعمال نیک، خیرات
براتعلی: (عربی) ترکیب دو اسم برات و علی، خیرات برای علی (ع)
براخاس: (کردی) دوست دانا و عاقل
برادوست: (کردی) دوست صمیمی
برازنده: (فارسی) شایسته، لایق، زبیده، سزاوار، قابل، متناسب
برام: (کردی) خوشبو
برانوش: (فارسی) آسمان
براهام: (عبری) ابراهیم، پدر مهربان
برتن: (فارسی) مرد مغرور
برج علی: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم برج و علی (بالا و بلند و بزرگ - شریف و بزرگوار)
برچاو: (کردی) منظر، زیبا، پدیده
بردبار: (فارسی) شکیبا، صبور، صبرکننده، تاب آورنده، تحمل کننده
بردیا: (فارسی) بلند پایه، والا، متعالی، برازنده
بردیس: (فارسی) مرد مغرور
برُز: (فارسی) بلند بالا، کنایه از عظمت و شکوه و جلال
برزمند: (فارسی) باشکوه، با افتخار
برزمهر: (فارسی) خورشید نیرومند و باشکوه
برزو: (فارسی) بلند بالا، کنایه از عظمت
برزین مهر: (فارسی) خورشید باشکوه
برزین: (فارسی) کسی که قامتی بلند دارد، بلند بالا
برسا: (ترکی) پهلوان، قدرتمند
برسام: (فارسی) آتش بزرگ

برنا: (فارسی) جوان

برومند: (فارسی) بارور، دارای میوه

برهان الدین: (عربی) دلیل و حجت دین

برهان: (عربی) دلیل قاطع، بیان واضح

بزرگ مهر: (فارسی) دارای محبت بسیار

بزرگ: (فارسی) والا، برجسته

بسام: (کردی) ترسناک

بسود: (کردی) دارای فایده

بسیم: (عربی) خنده رو، خندان، گشاده رو

بشار: (عربی) بشارت دهنده

بشیر: (عربی) نوید دهنده، آورنده‌ی خبری خوب

بصیر الدین: (عربی) بینا بودن در دین، آگاه بودن در دین

بصیر: (عربی) بینا، دانا، روشن کننده

بقیت اله: (عربی) باقی گذاشته خدا از چیزهای خوب و حلال

بکتابش: (ترکی) ارزشمند، عزیز، دوست، یار، ایل

بلاش: (اوستایی / پهلوی) عارف، دانا

بلال: (عربی) آب و هر چیزی که گلو را تر کند

بلود: مقیم شدن، در جایی اقامت داشتن، شهر سازی، قدمت و کهنگی

بلیمت: (کردی) نابغه

بمون: (فارسی) بمان، اقامت کن، توقف کن، ایستادگی کن

بن سان: (عربی) پسر برکت

بنار: (کردی) دامنه کوه که رو به دشت است

بنجامین: (عبری) بنیامین، پسر دست راست، ضامن

بنده علی: (فارسی / عربی) نوکر علی (ع)، خدمتگذار علی (ع)

بنشاد: (فارسی) شاد بنیان

بنیامین: (عبری) پسر دست راست، ضامن

بنیعلی: (فارسی / عربی) فطرت و نهاد علی (ع)، قدرت و نیروی علی (ع)

بوذر: (عربی) ابوذر

بورنگ: (فارسی) نوعی ریحان کوهی

بوژان: (کردی) نمو کردن، شکوفا شدن، به خود بالیدن

بونصر: (عربی) ابونصر، این یاری کننده

بهاء الدین: (عربی) درخشندگی در دین

بهادر: (ترکی) زورمند، پهلوان، دلاور، شجاع، دلیر

بهادر علی: (ترکی / عربی) ترکیب دو اسم بهادر و علی (دلاور و شجاع - شریف و بزرگوار)

بهار علی: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم بهار و علی (گل و شکوفه درختان - شریف و بزرگوار)

بهامد: (فارسی) اتفاق نیک

بهان: (فارسی) نیکان، بهترین ها

بهاور: (فارسی) قیمتی، گرانبها، پر ارزش

بهاوند: (فارسی) دارای خصلت خوب

بهید: (فارسی) نگهبان نیکی، نیکو سرشت

بهبود: (فارسی) پیشرفت تدریجی، حرکت رو به بهتر شدن

بهپور: (فارسی) پسر خوبتر، پسر نیکوتر

بهتاج: (فارسی) بهترین زلف، بهترین کلامی که توسط پادشاهان و ملکه ها بر سر گذاشته می شود

بهتاش: (فارسی) شریک خوب، صاحب اخلاق و رفتار نیکو، امیری که دارای اخلاق و رفتار خوب

است

بهداد: (فارسی) نیک آفریده شده، هدیه داده شده، مخلوق نیک

بهداور: (فارسی) کسی که به نیکی و عدالت داوری کند

بهدین: (فارسی) دارای دین نیکوتر

بهراد: (فارسی) بهترین پهلوان، نجیب و بخشنده، رادمرد

بهرام علی: (عربی) ترکیب دو اسم بهرام و علی (پیروزی - بزرگوار)

بهرام: (فارسی) فتح، پیروزی

بهران: (فارسی) بهترین راه و روش، کسی که بهترین مسیر را می یابد، بهترین رهبر

بهر علی: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم بهر و علی (بهره و نصیب - بزرگ و بلند مرتبه)، برای علی

بهرنگ: (فارسی) خوشرنگ، دارای رنگ خوب

بهرود: (فارسی) فرزند نیک

بهروز: (فارسی) روز خوش، روز خوب و نیک، کسی که روشنایی با اوست

بهروش: (فارسی) کسی که دارای روش بهتری است

بهزاد: (فارسی) خوش نژاد، اصیل، نیکو تبار، نیک زاییده شده

بهستان: (فارسی) نیکو سرشت، نیکو بنیان

بهسود: (فارسی) دارای سود و فایده بیشتر

بهشاد: (فارسی) کسی که شادی و خوشحالی در او بیشتر است

بهشید: (فارسی) تابناک، دارای فروغ و روشنایی

بهفام: (فارسی) رنگ بهتر، خوشرنگ تر، دلیر، نیرومند، پر قدرت، پر زور

بهفر: (فارسی) باشکوه تر

بهکام: (فارسی) کسی که به بهترین وجهی به آرزوی خود رسیده، بهترین کامروا

بهلول: (عربی) مرد خنده رو، نیکوکار

بهمن: (فارسی) دارای منش نیک، دارنده‌ی اندیشه خوب

بهمنش: (فارسی) کسی که دارای راه و روش نیکویی است

بهنام: (فارسی) کسی که نام نیک دارد

بهنود: (فارسی / سانسکریت / هندی) بهترین پسر، پسر عزیز

بهنیا: (فارسی) کسی که از تبار خوبان است

بهوران: (فارسی) آنکه دارای روح و روان نیکو است

بهیاد: (فارسی) دارنده‌ی بهترین یاد، کسی که از او به نیکی یاد می کنند

بهیار: (فارسی) پرستار

بهیز: (کردی) نیرومند، قوی

بی باک: (فارسی) با دل و جرأت

بیات: (فارسی) شب مانده، بیتوته، شب زنده داری

بیاض علی: (عربی) ترکیب دو اسم بیاض و علی (کتاب دعا و سفیدی- برتر و توانا)

بیاض: (عربی) سفیدی، سپیدی، پاک نویس، سفینه، دفترچه، کتاب دعا

بیان اله: (عربی) سخن و گفتار خداوند

بیت اله: (عربی) خانه خدا، کعبه

بیدار: (فارسی) مطلع، آگاه

بیرام: (ترکی) بایرام، عید و جشن

بیرامعلی / بایرامعلی: (ترکی / عربی) ترکیب دو اسم بایرام و علی (جشن و عید - شریف و بزرگوار)

بیرامقلی: (ترکی / عربی) ترکیب دو اسم بیرام و قلی (جشن و عید - بندگی)

بیرشاد: (کردی) یادمان خوشحالی

بیرنگ: (فارسی) کنایه از ساده و بی آرایش، بدون رنگ

بیروز: (کردی) متفکر

بیژن: (فارسی / کردی) شجاع، جنگجو، در کردی به معنای مجرد و تنها

بیستون: (کردی) محل عبادت خداوند، خانه یا کاخی که در آن ستون نباشد

بیضاء: (عربی) سفید، روشن، درخشان، آفتاب، خورشید، شمس

بیگ محمد: (ترکی / عربی) ترکیب دو اسم بیگ و محمد، رئیس و ارباب محمد (ص)

بیگ اوغلان: (ترکی) پسر ارشد، پسر بزرگتر

بیگ علی: (ترکی / عربی) ترکیب دو اسم بیگ و علی (رئیس و ارباب - شریف و بزرگوار)

بیگ میرزا: (ترکی / فارسی) ترکیب دو اسم بیگ و میرزا (رئیس و ارباب - بزرگ، امیر، شاهزاده)

بیگلر: (ترکی) امیر و بزرگ شهر، بزرگان شهر

بین اله: (عربی) سوگند به خدا

بینش: (فارسی) بصیرت، بینایی، بینندگی، دیدن

بیوک: (ترکی) بزرگ، سرور

ب (دخترانه) ❖

بابان: (کردی) خانه پدری

بابونه: (فارسی) نماد وفاداری و خلوص عشق و صبر و سادگی است، گل های سفید که مصرف دارویی دارد

باتینو ک: (کردی) آلاله

بارانا: (فارسی) ای باران

بارسین: (آشوری) دختر خدای ماه، دختر ماه

بارقه: (فارسی) پرتو، نور، روشنی

بارلی: (ترکی) با فایده، مفید، دارای میوه

بارنگ: (کردی) ریزش باران همراه با باد، رنگ دار

بارنگ: (کردی) ریزش باران همراه باد

باریزان: (کردی) رواج، برکت

باریزان: (کردی) رواج، برکت

بارین: (کردی) بارندگی، بارش

بازان: (کردی) بازها، پرنده شکاری

باسکار: (کردی) قدرتمند، توانمند در بحث و استدلال

باغان: (کردی) چند باغ میوه که در کنار یکدیگر قرار دارند

باغداسر: (ترکی / فارسی) باغ و پیشوا، رئیس، سرور، برتر، والاتر / ترکیبی از باغ و سر

باغداگل: (ترکی) گلی در باغ، زیبا، نیکو

بافته گل: (فارسی) بافته شده، تابیده شده، بهم پیچیده شده از گل، پارچه یا فرش با نقش گل

بافرین: (فارسی) لایق آفرین، شایسته تحسین

بالادسته: (فارسی) فرقه و گروه و طایفه علیا

بالنده: (فارسی) کسی که در حال پیشرفت است

بالیده: (فارسی) کسی که پیشرفت و رشد داشته است

بامک: (فارسی) بامداد

بامین: (فارسی) روشن، درخشان، نور

بانو حشمت: (فارسی / عربی) خانم بزرگ، خانم باشکوه، خانم باعظمت

بانو: (فارسی) واژه‌ای احترام آمیز برای خانم‌ها، خانم، ظرف گلاب

بانوگل اثر: (فارسی) کنایه از خانمی که مانند گل زیباست

باوان: (کردی) بابان، خانه پدری

باور: (فارسی) یقین، اراده، عقیده

باهار: (ترکی) فصل بهار

بتول: (عربی) کسی که از دنیا دل بریده و به خدا پیوسته، پارسا

بتی: (ترکی) تصویر کردن چهره و صورت، فرم، اندام و پیکر، قد و قامت

بتین: (کردی) پر حرارت، قدرتمند

بخت آفرید: (فارسی) آفریده‌ی بخت و اقبال

بختور: (کردی) بهروز، کامران، دارای روزگار خوش

بدر السادات: (عربی) ماه تمام سادات

بدر الملوک: (فارسی) ماه شاهان، ماه کامل و تمام پادشاهان

بدری: (عربی) منسوب به بدر، ماه کامل

بدریه: (عربی) ماه کامل

بدیعه: (عربی) جدید، تازه، زیبا، جالب، شگفت انگیز

برز آفرید: (فارسی) آفریده با جلال و حشمت

برزی: (کردی) کنایه از بلند قامت، جای بلند

برفا: (فارسی) بانوی سپیدی

برفاب: (فارسی) آبی که از ذوب برف حاصل می‌شود و سرازیر شده و جویبار تشکیل می‌دهد

برفین: (فارسی) برفی

برکه: (فارسی) آبگیر، استخر طبیعی
برگین: (فارسی) مانند برگ گل
برلیان: (فرانسوی) الماس تراش داده شده که دارای زیبایی خیره کننده‌ای است
برهون: (فارسی) هاله، خرمن ماه
بریتان: (کردی) دختر دلیر و شجاع
بژهان: (فارسی) آرزو، غبطه، آرزوی چیزهای خوبی که دیگران دارند بدون آرزوی زوال آن برای دیگران
بژیو: (کردی) قوت، مایه‌ی زندگی
بسته گل: (فارسی) دسته‌ای از گل
بسی: (فارسی) زیاد، فراوان، بسیار، کنایه از بس بودن فرزند دختر
بشرا/ بشری: (عربی) نوید، بشارت دهنده، مژده، بانوی خوش خبر
بصیرت: (عربی) دانایی، هوشیاری، آگاهی، زیرکی
بعثت: (عربی) برانگیختن و به کاری واداشتن، زنده کردن، رستاخیز
بفاوان: (کردی) کدبانو، خانه دار
بفران: (کردی) معصوم، رو پاک مانند برف
بفرین: (کردی) برف و بوران
بگم جان: (ترکی/ فارسی) بزرگوار، بانو، خاتون و عزیز/ ترکیب دو اسم بگم و جان
بلقیس: (عبری/ فارسی) بسیار برازنده، طناز
بلکا: (ترکی) دانا، دانشمند، عاقل، خردمند
بلواژ: (کردی) آبگینه
بلور: (عربی) نوعی شیشه، کنایه از هر چیز لطیف و ظریف و درخشان، آبگینه
بلورین: (عربی) لطیف و ظریف و درخشان مانند بلور
بلوط: (فارسی) نوعی درخت جنگلی که دارای میوه خوراکی است
بلیسه: (کردی) لهیب، شراره

بمانی: (فارسی) آرزوی جاودانگی برای کودکی که به این نام می‌نامند

بمونی: (فارسی) ماندن، جاودانه، تا ابد ماندن، زنده

بناز: (کردی) نازنین

بنان: (کردی) عنفوان، اوایل، آغاز، ابتدا، اول

بناو: (کردی) نوعی درخت محکم و سخت

بنت الهدی: (عربی) دختر هدایت شده، دختری که در راه راست است

بنرخ: (کردی) قیمتی

بنفشه: (فارسی) نام گلی است در رنگ‌های مختلف

بنیا: (عبری) تو فرزند من هستی

بنیتا: (فارسی) دختر بی همتای من

بنیسا: (سانسکریت) هدیه خداوند

بوژنه: (فارسی) شکوفه، غنچه، شکوفه‌ی درخت

بوستان: (فارسی) بستان، باغ گلستان، باغی که دارای گل‌های فراوان باشد

بوکان: (کردی) زیبارویان، عروس‌ها

بویه: (فارسی) آرزو

به آفرید: (فارسی) خوش نژاد، اصیل

به آفرین: (فارسی) آفریده‌ی نیکو، دارای اصالت در آفرینش، بهترین تحسین

به آیین: (فارسی) نیک آیین، نیک روش

به خاتون: (فارسی) بهترین بانو

به سما: (فارسی / عربی) به سمت آسمان، قسم به آسمان، آسمان خوب

بهار نارنج: (فارسی) شکوفه درخت نارنج

بهار: (فارسی) نام اولین فصل سال، کنایه از لطافت و زیبایی

بهارا: (فارسی) بهار، کنایه از لطافت و زیبایی

بهاران: (فارسی) هنگام بهار، موسم بهار جمع بهار

بهار تاج: (فارسی) زیبا و لطیف مانند تاجی از گل‌ها

بهار دخت: (فارسی) دختر بهار

بهار رخ: (فارسی) کسی که چهره‌اش مانند بهار لطیف و زیباست

بهار ک: (فارسی) مانند بهار، زیبا و لطیف

بهار گل: (فارسی) گلی که در بهار می‌روید

بهار ناز: (فارسی) دختری که از نظر زیبایی موجب فخر بهار است

بهاره: (فارسی) بهاری، آنچه مربوط به فصل بهار است، شکوفه درخت پرتقال

بهمین: (فارسی) فصل بهار

بهبانه: (فارسی) دلیل، علت

بهاور: (فارسی) قیمتی، بهادار، گرانبها، پر قیمت

بهتا: (فارسی) یار نیکوتر

به‌دخت: (فارسی) دختر خوبتر، دختر نیکوتر

به‌دیس: (فارسی) همانند نیکی و خوبی

بهرامه: (فارسی) ابریشم، جامه‌ی سبز

بهرانه: (فارسی) کسی که دارای فایده و سود است

بهرخ: (فارسی) کسی که دارای چهره‌ای زیباست

به‌رو: (فارسی) خوب‌رو، نیک منظر، دختر زیبا، خوش چهره

به‌روزه: (فارسی) خوشبخت، سعادت‌مند

به‌سا: (فارسی) بانوی خوش چهره، دختر زیبارو

به‌شته: (فارسی) پردیس، فردوس، جنت، پاداش نیکوکاران در جهان آخرت

به‌شید: (فارسی) روشنایی بیشتر، خورشید خوبتر

به‌فرین: (فارسی) نیکوترین، بهترین، خوب‌ترین، زیباترین، قشنگ‌ترین، لایق‌ترین، شایسته‌ترین

به‌کامه: (فارسی) دارای آرزوی بهتر

به‌گل / به‌گل: (فارسی) بهترین و زیباترین گل

بهناز: (فارسی) دارای ناز، کسی که نازش خریدار دارد، ملوس

بهنواز: (فارسی) مهربان ترین فرد، دختر مهربان

بهنوش: (فارسی) گوارا، نیک نژاد

بهیجه: (فارسی) شاداب، بهجت آور، لذت بخش، خوشی آور، دلپسند، دلپذیر، شاد

بهین: (فارسی) خوب، نیکو، گزیده، بهترین

بهیه: (عربی) تابان، روشن، فاخر، شکوهمند، زیبا، نیکو

بی نظیر: (فارسی) بی مانند، بی همتا

بیانه: (عربی) بیان، تصریح، کلام، تعبیر، تقریر، تاکید

بی بی گل: (فارسی) مادر بزرگ عزیز، خانم گل

بی بی ماه: (فارسی) مادر بزرگی همچون ماه، مادر بزرگ عزیز

بیتا: (فارسی) بی نظیر، بی مانند، بی مثال، یکتا

بیدگل: (فارسی) گل های معطر درخت بید، کنایه از زیبایی

بیری: (کردی) زنی که شیر می نوشد

بیگم: (ترکی) عنوان زنان منسوب به خانواده های بزرگ

بیوک خانم: (ترکی / فارسی) خانم بزرگ، عروس خانم

❖ (ب) دخترانه و پسرانه

باران: (فارسی) قطرات آب که از سرد شدن بخارهای موجود در هوا حاصل می شود و به زمین می ریزد

بارزان: (فارسی / کردی) بخشش کردن، انعام دادن، ارزانی داشتن
بروسکه: (کردی) درخشش، روشنائی

بریار: (کردی) عهد و پیمان، قول و قرار، عهد، شرط

بشارت: (عربی) خبر خوش، مژده دادن، مژده آوردن، مژده

به آذین: (فارسی) زیور و زینت، زیباتر

بهتام: (فارسی) کسی که در بین سایرین بهترین و کامل ترین است

بهجت: (عربی) شادمانی، سرور، خرمی، شادابی، طراوت

بهینا: (فارسی) فرزند نیکان، کسی که نیاکانش از خوبان بوده اند، بهترین، برگزیده ترین، خوبترین،
زیباترین

بیان: (عربی / کردی) سخن، شرح، توضیح، در کردی به معنای بامداد، پگاه

❖ (پ) پسرانه

پاپور: (فارسی) پسر پادشاه

پاتیرا: (آشوری) فراوانی

پاداش: (فارسی) اجر کار خوب

پارانا: (برزیل) به بزرگی دریا

پارسا: (فارسی) پرهیزکار، مومن، پاکدامن، متقی

پارسین: (فارسی) منسوب به پارس، اهل پارس

پاشا: (فارسی) پادشاه، صاحب رتبه، حاکم، امیر، وزیر

پاکان: (فارسی) منسوب به پاک، طاهر، پاکیزه، تمیز و مرتب

پاکداد: (فارسی) عادل، دادگستر، اصیل

پاکراد: (فارسی) جوانمرد پاک

پاکروان: (فارسی) پاک جان، پاک باطن، نیک نفس

پاکروز: (فارسی) روز روشن

پاکزاد: (فارسی) پاک نژاد، حلال زاده، نجیب، اصیل

پاکیار: (فارسی) یار مخلص، دارنده پاکی

پایا: (فارسی) پایدار، جاویدان

پایار: (کردی) پایدار، سربلند، مقاوم

پایدار: (فارسی) پایا، جاویدان، مقاوم

پاینده: (فارسی) جاوید، جاویدان، پایدار، استوار، ابدی، باقی

پایور: (فارسی) مقام دار، صاحب منصب

پدرام: (فارسی) خوش و خرم، آراسته، مبارک

پرداد: (اوستایی / پهلوی) اولین مخلوق

پرسام: (فارسی) پهلوان مانند سام

پرمان: (فارسی) فرمان، امر

پروان: (فارسی) بلند پرواز، اوج گیرنده، بالنده، رشد یابنده

پرویز: (اوستایی / پهلوی) شکست ناپذیر، پیروزمند

پرهام: (فارسی) پدر امت

پرهان: (فارسی) خوش رفتار، دلیر

پریشان: (فارسی) آشفته، بی آرام، بی قرار، پراکنده خاطر

پژمان: (فارسی) خیال، غمخوار، دلشنگ

پژوهان: (فارسی) در حال پژوهش و تحقیق، محقق

پسند: (فارسی) مخفف پسندیده، مقبول، پذیرفته، خوش آمد، مطبوع، خوش آیند

پسندیار: (فارسی) اسفندیار، آفریده پاک، مقدس آفریده

پناه علی: (فارسی / عربی) پشتیبان علی (ع)، حامی علی (ع)

پنجه‌علی: (فارسی / عربی) بلند مرتبه، کسی که پنجه‌های بزرگی دارد

پندار: (فارسی) اندیشه، گمان، خیال، تصور، فکر، رویا

پوربه: (فارسی) پسر بهتر، پسر خوب تر

پورسام: (فارسی) پسر سام (مراد زال است)

پورنگ: (فارسی) پسر خورشید

پوریا: (فارسی) بسیار دارنده، دارا

پوریار: (فارسی) پسر همراه

پولاد: (فارسی) آهن سخت، فولاد

پویا: (فارسی) پوینده، رونده، پیشرو، جوینده

پویان: (فارسی) شتابان، در حال جستجو

پیام: (فارسی) خبر، پیغام، درود، الهام

پیربد: (فارسی) آموزگار، معلم، آموزنده

پیرداد: (فارسی) فرزندی که در پیری داده شود

پیرعلی: (فارسی / عربی) پیرو علی (ع)، کسی که علی (ع) مرشد اوست
پیرمحمد: (فارسی / عربی) پیرو محمد (ص)، کسی که محمد (ص) مرشد اوست
پیروت: (کردی) مرشد
پیروز: (فارسی) فاتح، کامیاب، چیره گر
پیمان: (فارسی) شرط، قول، قرار، عهد، معاهده

❖ (پ) دخترانه

پارامیدا: (فارسی) پارمیس، دانا، دانشمند، بانوی پرمهر
پارلا: (ترکی) درخشان، نورانی، منور، پخش کننده نور
پارلار: (ترکی) درخشان، نورانی، منور، پخش کننده نور
پارمیدا: (فارسی) دانا، دانشمند، بانوی پرمهر
پارمیس: (فارسی) دانا، دانشمند، بانوی پرمهر
پارمین: (فارسی) تکه یا قطعه ای از بلور
پاک آفرین: (فارسی) آفریننده پاک
پاک گوهر: (فارسی) وجود پاک، گوهر پاک
پاکدخت: (فارسی) دختر پاک و با عفت
پاکرخ: (فارسی) پاکیزه رو، زیبارو
پاکنوش: (فارسی) گوارا، نوشیدنی، پاک و گوارا
پاکیزه: (فارسی) پاک، تمیز، طاهر، منزه، خالص، نظیف روشن
پالیز: (فارسی) باغ، بستان
پامچال: (فارسی) نوعی گل زینتی
پانته آ: (فارسی) مقاوم، پایدار، زیباترین زن آسیایی
پانیا: (فارسی) محافظ، نگهبان
پانید: (فارسی) شکر، شیرین
پانیسا: (فارسی / هندی) مانند آب، زیبا و با طراوت
پانیک: (فارسی) کسی که قدمش نیک است، خوش قدم
پاییز: (فارسی) فصل برگ ریزان، کنایه از دختر زیبارو
پدیده: (فارسی) بوجود آمده، خلق شده، رویداد ناگهانی
پربها: (فارسی) ارزشمند، قیمتی، ارزنده
پرتو: (فارسی) درخشش، فروغ، روشنایی

پردخت: (فارسی) مخفف پریدخت، دختر پری
پردیس: (فارسی) فردوس، بهشت، باغ زیبا، بستان، فضای سبز و گلکاری شده
پرزاد: (فارسی) پری زاد، زاده‌ی پری، زیبا
برزین: (کردی) پرچینی از گلهای ریز به دور باغات
پرسا: (فارسی) نرم و لطیف مثل پر
پرستش: (فارسی) نیایش کردن، عبادت کردن
پرستو: (فارسی) نام پرنده
پُرشاد: (فارسی) از شادی لبریز، بسیار شاد
پرک: (فارسی) ستاره سهیل، تاج، پر کوچک
پرگل: (فارسی) گلبرگ گل
پرنا: (فارسی) نقش و نگار، رنگارنگ، پارچه ابریشمی که نقش و نگارهای زیبایی دارد
پرناز: (فارسی) زیبا، قشنگ
پرنده: (فارسی) دختر لطیف و با طراوت
پرندیس: (فارسی) مانند ابریشم و حریر نرم و لطیف بودن
پرنساء: (فارسی) دیبای منقش و لطیف
پُرنوش: (فارسی) شیرین، زیبا، دوست داشتنی
پرنیا: (فارسی) پارچه ابریشمی، زیبا و لطیف
پرنیان: (فارسی) ابریشم، حریر، پارچه ابریشمی گلداز، کنایه از لطافت
پروا: (فارسی) باک، بیم، صبر و قرار، شکیبایی، توجه
پرواز: (فارسی) پرگشودن و پریدن پرنده، پرش، پریدن
پروانه: (فارسی) اجازه، اذن، جواز، نام حشره‌ای با بال‌های زیبا
پرور: (فارسی) پرورش دادن، رشد دادن، تربیت کردن
پروش: (فارسی) نرم و لطیف مثل پر
پروین دخت: (فارسی) دختری که چهره‌ای مانند پروین دارد مجاز از زیبارو

پروین: (فارسی) ثریا، کنایه از بلندی، مجموعه ای از شش ستاره در آسمان
پری تاج: (فارسی) سرآمد پریان
پری جان: (فارسی) زیبای عزیز
پری رخ: (فارسی) پری رور، پری صورت، زیباروی، خوبروی
پری سای: (فارسی) مانند پری زیبا
پری سیما: (فارسی) زیبا روی، خوبروی
پری گل: (فارسی) زیبا مانند پری و گل
پری مهر: (فارسی) با محبت و نیکو کار
پری: (فارسی) کنایه از زیبایی، موجود افسانه ای بصورت زن زیبارو که مثل فرشته ها بال دارد
پریا: (فارسی) پری، زن زیبا رو
پریان: (فارسی) جمع پری، زیبا رویان
پریچه: (فارسی) پری کوچک، زیبا، پوست و پوشال خرما که با آن ریسمان می بافند
پریچهر: (فارسی) پری رو، پری صورت، خوبروی، زیباروی
پریدخت: (فارسی) دختر پری، زیبارو
پریزاد: (فارسی) زاده ی پری
پریسا: (فارسی) مانند پری، بانویی زیبا مانند پری، دختری که مانند پری زیبا است
پریسان: (فارسی) مانند پری، دختری که مانند پری زیباست
پریشا: (فارسی) پری شاه، سرآمد پری ها
پریفام: (فارسی) شبیه و مثل پری، زیبارو
پریمه: (فارسی) دختری ماه صورت، دختری که مثل ماه زیبا است
پرین: (فارسی) لطیف مثل پر
پریناز: (فارسی) زیبا و نیکو مثل پری
پرینام: (فارسی) دارای نام زیبا همچون پری
پرینوش: (فارسی) دارای نامی زیبا

پریوان: (کردی) شیر دوش، دختری که گوسفندان بازگشته از چراگاه را صدا می زند

پریور: (فارسی) دختر زیبا و باوقار، دختری که مثل پری ها زیبا و باشکوه است

پریوش: (فارسی) مانند پری، پری وار

پریهان: (فارسی) پادشاه پری

پگه: (فارسی) سپیده دم، صبح زود، سحر، اول بامداد

پوپک: (فارسی) پرنده شانه به سر

پوران: (فارسی) جانشین، پسران

پوراندخت: (فارسی) دختر سرخ و گلگون، زیبا رو

پوری: (فارسی) نام قلعه ای در هند

پولک: (فارسی) فلس ماهی، دایره های نازک رنگین که به لباس می دوزند

پونه: (فارسی) گیاهی خوشبو شبیه نعناع

پیچک: (فارسی) گیاهی صحرایی که به دور گیاهان دیگر می پیچد

پیراسته: (فارسی) زیبا شده، خوش نما شده، مزین، مرتب

پیراندخت: (فارسی) دختر سرخ و گلگون، زیبارو

پیرایه: (فارسی) زیور، زینت، طلا و جواهری که به عنوان زینت استفاده میشود

پیروزه: (فارسی) فیروزه، سنگ گرانبها

پیمانه: (فارسی) معیار، ساغر، قدح

پینار: (ترکی) سرچشمه

پیوند: (فارسی) پیوسته بودن، نزدیک بودن

❖ (پ) پسرانه و دخترانه

پژواک: (فارسی) انعکاس صدا

پناه: (فارسی) حامی، نگهبان، پشتیبان

❖ (ت) پسرانه

تاپدوق: (ترکی) کمیاب، کیمیا، به سختی بدست آوردن
تاج الدین: (عربی) سرور و بزرگ دین
تاج بخش: (فارسی) یاری دهنده کسی برای به دست آوردن تاج پادشاهی
تاج سر: (فارسی) بزرگ، گرامی، سرور، آقا، ارجمند
تاجیک: (عربی) غیر عرب و ترک را تاجیک نامند، ایرانی
تارخ / طارخ: (عبری) دوره گرد
تاریوردی: (ترکی) خدا داده
تالای: (ترکی) دریا
تانیش: (ترکی) آشنا، فامیل
تایماز: (ترکی) بی اشتباه، عاری از خطا
تاینور: (ترکی / فارسی) مانند نور
تراب علی: (عربی) خاک پای علی (ع)
تراب: (عربی) خاک، زمین
تربت: (عربی) خاک، مرقده، مزار، مقبره، آرامگاه
تریت اله: (عربی) پرورش یافتن برای خدا، پرورده‌ی خدا
تریت: (عربی) پروردن، پروراندن، آداب و اخلاق را به کسی آموختن، پرورش، تعلیم
ترحم علی: (فارسی / عربی) مهرورزی به علی (ع)
ترحم: (فارسی) بخشایش، دلسوزی، رحم، شفقت، عطف، مهرورزی
ترحیم: (فارسی) مهربانی کردن بر کسی، طلب آمرزش کردن، رحمت فرستادن، درود فرستادن
تسلی: (عربی) از اندوه رها شدن، بی غمی، دلجویی، دلداری، آرامش یافتن
تسلیم: (عربی) رام شدن، مطیع شدن، تقدیم
تعارف علی: (عربی) خوشامد علی (ع)

تعارف: (عربی) شیرین زبانی، مهربانی، خوش و بش، خوشامد
تفضل: (عربی) برتری یافتن، نیکی کردن، نیکی، لطف
تقدیر: (عربی) سرنوشت
تقی الدین: (عربی) پرهیزکار در دین
تقی: (عربی) پرهیزکار، خدا ترس، پارسا
تک آفرین: (فارسی) آفریننده گل
تکاور: (فارسی) اسب تندرو، دونده
تکتا: (فارسی) بی همتا
تکین: (ترکی) پهلوان، شجاع، خوش ترکیب
تگین: (ترکی) پهلوان، شجاع، خوش ترکیب
تمجید: (عربی) ستایش، تحسین، تعریف، مرحبا
تمدن: (عربی) فرهنگ، فرهیختگی، مدنیت
تموچین: (مغولی) آهنگر یا آهنگر
تمیم: (عربی) کسی که دارای آفرینش کامل است
توانا: (فارسی) نیرومند، پر قدرت
توانگر: (فارسی) تاجر، ثروتمند، دارا، غنی، دولت مند، بی نیاز
توحید: (عربی) یگانه پرستی، یکتا پرستی
توراج: (فارسی) دلیر، پهلوان
تورال: (ترکی) جاوید، همیشه زنده، پهلوان
تورج: (اوستایی / پهلوی) دلیر، پهلوان
تورنگ: (فارسی) خروس صحرائی، قرقاول
توسل: (عربی) عملی که ما را به خواسته خود نزدیک میکند، دست به دامان شدن، نزدیکی جستن
توسن: (ترکی) اسب سرکش، گردن کش
توفیق: (عربی) موفقیت برای کار نیک، موفق گردیدن

توکل: (عربی) اعتماد کردن، سپردن کارها به خداوند، یقین داشتن به رحمت الهی

توماج / طوماج: (ترکی) چرمی رنگین و خوش بو

تومار / طومار: (عربی) نامه، کتاب، دفتر، مکتوب، نوشته لوله کرده

تهماسب / طهماسب: (فارسی) دارای اسب نیرومند

تهمتن: (فارسی) کسی که قوی جثه و شجاع و بی نظیر است، دارنده تن نیرومند

تهمورس / تهمورث / طهمورث: (فارسی) نیرومند، قوی

تهمین: (فارسی) دارای بدنی قوی

تیامین: (لری) فدایی چشمان

تیرداد: (فارسی) داده‌ی تیر، متولد شده در تیر ماه

تیغ علی: (فارسی / عربی) شمشیر علی (ع)

تیلا: (لری) عصای دست، تکیه گاه

تیمور: (ترکی / مغولی) آهن، فولاد، کنایه از قوی بودن

❖ (ت) دخترانه

- تابان چهر: (فارسی) کسی که چهره‌ای درخشان و روشن دارد
- تابان دخت: (فارسی) دختر روشنی دهنده
- تابان رخ: (فارسی) دختر روشنی دهنده
- تابان گل: (فارسی) همچون گل درخشان
- تابان مهر: (فارسی) خورشید روشنی دهنده
- تابان: (فارسی) درخشان، روشنی دهنده
- تابس / تابست: (فارسی) دگرگون شدن، تغییر، نرم شدن
- تابناک: (فارسی) تابنده، نورانی، جذاب
- تابنده: (فارسی) درخشان، پرتو افشان، نورانی، روشن کننده، براق
- تابیتا: (عبری) آهو
- تاج افروز: (فارسی) فروزنده‌ی تاج، ارجمند گرداننده پادشاهی، مجاز از موجب سربلندی
- تاج الزمان: (فارسی / عربی) سرور و بزرگ زمانه
- تاج الملوک: (فارسی / عربی) افسر شاهان
- تاج آفرین: (فارسی) آفریننده تاج
- تاج بانو: (فارسی) شاهزاده خانم، بانوی بزرگ، ملکه
- تاج گل: (فارسی) قشنگ، کنایه از زیباترین گلها
- تاج ماه: (فارسی) قشنگ، کنایه از زیبایی بسیار
- تاج مهر: (فارسی) دسته گلی به شکل تاج، بسیار زیبا، آنکه چون تاجی بر سر خورشید است
- تارا: (فارسی / کردی) ستاره، سر انداز عروس
- تاران: (فارسی) تارک سر، فرق سر، بسیار عزیز و گرامی
- تارلا: (ترکی) کشتزار، مزرعه
- تارمیتا: (آشوری) پایه، اساس، زیر بنا

تازه خانم: (فارسی) بانوی باطراوت و شاداب

تازه گل: (فارسی) گل شاداب و با طراوت

تاکانه: (فارسی) یگانه، بی همتا

تالیا: (فارسی) تلاوت کننده قرآن

تامام: (ترکی) تمام، پایان

تامیلا: (ترکی) بخشنده و امیدوار

تاینا: (فارسی / ترکی / فرانسوی) آشنا، آشنایی، دختر یگانه و بی همتا، ملکه و شهبانوی مهربان در فرانسوی

تاینا: (کردی / فارسی / فرانسوی) ملکه مهربان، دختری بی همتا و یگانه

تبار: (ترکی) دودمان، خویشاوندان، خاندان، طایفه، ایل، نژاد، اصل

تبرک: (عربی) برکت جویی، درخواست خجستگی، میمنت و شگون

تبریک: (عربی) شادباش، مبارک باد، خجسته، فرخنده

تبسم: (عربی) لبخند، خنده آهسته

تحفه: (عربی) کادو، هدیه ارزشمند

ترانه: (فارسی) آواز، سخنی که با آواز خوانده شود

ترگل: (فارسی) گل شاداب، خوش و خرم، تازه رو

ترمه ناز: (فارسی) پارچه گرانبهای قشنگ

ترمه: (فارسی) نوعی پارچه‌ی نقش دار و گرانبها

ترنج: (فارسی) نوعی میوه از خانواده مرکبات، چین و شکن

ترنم: (عربی) آواز، زمزمه کردن ترانه یا نغمه

تروسکه: (کردی) درخشان و نورانی

تسکین: (عربی) ساکن و آرام قرار دادن کسی را

تسنیم: (عربی) نام چشمه‌ای در بهشت

تصنیف: (عربی) ترانه، سرود، سروده، نوعی شعر که با آهنگ خوانده شود

تعرفه: (عربی) صورت، قیمت، ارزش متاع

تک بانو: (فارسی) بانوی بی همتا

تل خوش: (فارسی) تپه باصفا و خرم، تپه یا پشته زیبا

تللی بگیم: (ترکی) بانویی با گیسوان بلند و پر مو

تللی ناز: (ترکی / فارسی) دختری که موهای پرپشت و بلند دارد، دختری با گیسوی بلند و زیبا، زلف

دار

تللی: (ترکی) کسی با گیسوان بلند و پر مو

تلما: (لاتین) امید و آرزو

تلناز: (ترکی) دارای موی زیبا

تماشا: (عربی) نظاره، نظر، نگاه، دیدن، نگاه کردن، گشت و گذار

تمام: (فارسی) پایان، آخر

تمنا: (عربی) خواهش، درخواست

تن ناز / طناز: (فارسی) نازک بدن، دارای بدن لطیف

تندیس: (فارسی) مجسمه، پیکر

توار: (کردی) پرنده

توتیا: (هندی) گرد سر مه چشم، نوعی صدف دریایی

توران: (فارسی / اوستایی / پهلوی) دلاوران

توراندخت: (فارسی) دختر سرزمین توران

تورکای / تورک آی: (ترکی) ماه ترک

توکا: (فارسی) نوعی پرنده رنگارنگ

تهامه: (عربی) زمینی که مکه معظمه متصل به آن است

تهمینه: (فارسی) نیرومند، شجاع

تیارا: (لری) آراینده چشم ها، زیبا

تیانا: (لاتین) بسیار زیبا، آسمان پاک

تیاناز: (لری) چشم زیبا و قشنگ، زیباروی عزیز و گرامی چون چشم

تیا: (فارسی) عشوه، بازی گوش، آهو

تی تی گل: (گیلکی) شکوفه گل

تیدا: (اوستایی / پهلوی) دختر خورشید، زاییده خورشید، دختر زیبارو

تیس: (فارسی) خالص، تنها

تیسگل: (فارسی) گل خالص

تینا / طینا: (عربی) الهه عشق، ناز و ادا

تینوش: (گیلکی) گوارای وجود تو

❖ (ت) پسرانه و دخترانه

تابان: (فارسی) درخشان، روشنی دهنده

تحسین: (عربی) ستودن، تمجید کردن، آفرین گفتن، تعریف، مورد ستایش قرار گرفتن

ترلان / طرلان: (ترکی) تیز پر، پرنده شکاری، زیبا

توفان / طوفان: (عربی) وزش بادهای سخت، حرکت شدید امواج دریا، عصیان

تیام: (فارسی) چشمانم، بسیار عزیز و دوست داشتنی

❖ (ث) پسرانه

ثابت علی: (عربی) استوار و پابرجا مانند علی (ع)

ثابت: (عربی) ایستا، پابرجا، استوار

ثاقب: (عربی) روشن، فروزان، رخشان، تابان

ثامر: (عربی) میوه دهنده، ثمر دهنده

ثامن: (عربی) هشتم

ثبت علی: (عربی) ترکیبی از دو اسم ثبت و علی (مورداعتماد - علی)

ثروت: (عربی) مال، دارایی، مال بسیار

ثنا اله: (عربی) ستایش خدا، دعا

❖ (ث) دخترانه

ثامره: (عربی) میوه، ثمره، حاصل، نتیجه

ثریا: (عربی) پروین، مجموعه‌ای از ۶ ستاره در آسمان، کنایه از بلندی، چلچراغ

ثمر: (عربی) ثمره، حاصل، نتیجه

ثمررخ: (عربی / فارسی) مجازاً خوش سیما، خوش چهره، زیبا رخ

ثمره: (عربی) میوه، حاصل، نتیجه

ثمن: (عربی) ارزش، بها، قیمت

ثمیلا: (عربی) سر مه کشیده

ثمین: (عربی) با ارزش، گرانها

ثمینا: (عربی / فارسی) با ارزش، قیمتی

ثمینه: (عربی) گرانها، ارزشمند، قیمتی، نفیس، گران

ثنا: (عربی) ستایش، تمجید، دعا، تحسین

❖ (ج) پسرانه

- جابر: (عربی) تسکین دهنده، آرامش بخش
- جاراله: (عربی) جاری شده از طرف خداوند
- جاسر: (فارسی) بی باک، گستاخ، جسور
- جاسم: (عربی) قاسم، بزرگ، سبتر
- جالوت: (عبری) کسی که جلای وطن کرده
- جالوس: (عربی) نام لهجه ای در چالوس
- جالینوس: (یونانی) نوایی از موسیقی قدیم
- جاماسب: (اوستایی / پهلوی) دارای اسب درخشان
- جان افروز: (فارسی) فروزنده جان، روشنایی بخش جان
- جان علی: (فارسی / عربی) جان علی
- جان محمد: (فارسی / عربی) جان ستوده شده
- جان مهر: (فارسی) جان با محبت
- جانبخش: (اوستایی) آنکه موجب شادی و آرامش و تازگی روح میشود، زنده کننده
- جانیار: (فارسی) یاری کننده جان
- جاوید: (فارسی) پاینده، پایدار، همیشگی، دایم
- جاویدان: (اوستایی) پایدار، پاینده، همیشگی
- جاویدنام: (فارسی) آنکه نامش همیشه باقی میماند، پاینده نام
- جاهد: (عربی) کوشش کننده
- جبار: (عربی) مسلط، متکبر
- جبرائیل: (عبری) نام فرشته حامل وحی، بنده خدا
- جسیم: (فارسی) تنومند، عظیم الجثه، خوش اندام، بزرگ
- جعفر: (عربی) نهر، رود، ناقه پر شیر

جعفر علی: (عربی) ترکیب دو اسم جعفر و علی (نهر و رود، بزرگوار)
جعفر قلی: (عربی / ترکی) ترکیب دو اسم جعفر و قلی (نهر و رود، بنده و غلام)
جغتای: (ترکی) پرتابگر تیر، تیرانداز
جلال الدین: (عربی) شکوه و عظمت دین
جلال: (عربی) شکوه، عزت، بزرگواری
جلایر: (ترکی) زمین خوش آب و رنگ، کنایه از زمین آباد و حاصلخیز
جلیل الدین: (عربی) بزرگ و بزرگواری در دین
جلیل اله: (عربی) بزرگی خدا
جلیل: (عربی) بزرگ، بزرگوار
جمال الدین: (عربی) زیبایی دین و آیین
جمال: (عربی) حسن، زیبایی
جمشاد: (فارسی) پادشاه بزرگ و خوشحال
جمشید: (فارسی) پادشاه روشن، پادشاه بزرگ درخشان، پسر خورشید
جمل اله: (عربی) زیبایی خدا
جمیل: (عربی) زیبا، مجازا شایسته و نیکو و خوب
جنت علی: (عربی) بهشت برتر
جواد: (عربی) بخشنده، سخن، سخاوتمند
جوانشیر: (اوستایی) شیر جوان، کنایه از زورمند و دلاور
جوانمرد: (فارسی) کسی که دارای خصلت های نیک و پسندیده، بخشنده، گذشت، دلیری و
کمک به دیگران است
جویا: (فارسی) جستجوگر، جوینده
جویان: (فارسی) جوینده، جستجوگر
جهاد: (عربی) پیکار، مبارزه، کوشیدن، تلاش، در راه دین جنگیدن
جهان تاب: (فارسی) عالم تاب، نوردهنده جهان

جهان دیده: (فارسی) آنکه بسیار در عالم سفر کرده، سیاحت کننده و جهانگرد، مسافر

جهان سوز: (فارسی) آتش افروزنده جهان

جهان شاد: (فارسی) کسی که جهانیان از وجودش شادند

جهان قلی: (فارسی / ترکی) بنده‌ی جهان

جهان: (فارسی) عالم، گیتی، دنیا

جهانبخش: (فارسی) بخشاینده عالم، خداوند

جهانبین: (فارسی) جهان نما، چشم و دیده، آنچه جهان را میتوان در آن دید

جهانپور: (فارسی) فرزند گیتی، پسر جهان

جهانشاد: (فارسی) آنکه مردم جهان از او شادند

جهانشید: (فارسی) روشنایی گیتی

جهانشیر: (فارسی) کسی که در جهان مانند شیر شجاع است

جهانعلی: (فارسی) دنیای برتر

جهانفر: (فارسی) کسی که مایه شکوه و عظمت جهان است، کسی که جهانیان به او افتخار میکنند

جهانگیر: (فارسی) فتح کننده جهان، جهان گشا

جهانیار: (فارسی) یار و یاری دهنده جهان

❖ (ج) دخترانه

جاسمین: (فارسی) یاسمن، گلی خوشبو به رنگ زرد یا سفید یا کبود
جان آرام: (فارسی) آرام کننده جان، باعث آرامش
جان بگیم: (فارسی / ترکی) خانم عزیز، خانم گرامی
جان دخت: (فارسی) دختری که همچون جان دوست داشته است
جان ناز: (فارسی) عزیز با کرشمه
جان نواز: (فارسی) آرامش بخش جان، محبوب
جانا: (فارسی) ای جان، ای عزیز
جانان: (فارسی) محبوب، معشوق
جانانه: (فارسی) معشوق، محبوب
جاهده: (عربی) زن جهد کننده و کوشا، مونث جاهد
جده: (عربی) بی بی، مادر بزرگ، ننه
جعهده: (عربی) بره ی ماده، گیاهی خوشبو که در کنار رودها می روید
جلالت: (عربی) بزرگواری، بزرگی، شکوه، فر
جلاله: (عربی) مونث جلال، شکوه، عزت، بزرگواری
جلوه: (عربی) زیبایی چشمگیر، آشکار کردن
جليله: (عربی) بزرگ، بزرگوار، مونث جلیل
جميله: (عربی) خوب، زیبا، قشنگ
جنان: (عربی) بهشت، باغ ها، دل، قلب
جنت: (عربی) فردوس، بهشت
جوانه: (فارسی) شاخه تازه، منسوب به جوان، جوانی
جواهر: (عربی) گوهرها، زیورآلات قیمتی
جهان افروز: (فارسی) روشن کننده گیتی

جهان آذر: (فارسی) آتش عالم، آتش گیتی

جهان آسا: (فارسی) موجب آرامش و آسودگی جهان

جهان آوا: (فارسی) آوای جهان، بانگ جهان

جهان بانو: (فارسی) بانوی گیتی

جهان خاتون: (فارسی) بانوی گیتی، خاتون عالمیان

جهان خانم: (فارسی / ترکی) خانم گیتی

جهان دخت: (فارسی) دختر جهان

جهان ماه: (فارسی) کسی که در جهان مثل ماه است، کنایه از زیبایی

جهان ناز: (فارسی) موجب افتخار جهان

جیران: (ترکی) آهو، غزال، کنایه از زیبایی

جیلا: (گیلکی) ژیلا، تگرگ

❖ (ج) پسرانه و دخترانه

جهان مهر: (فارسی) خورشید گیتی، کنایه از زیبایی

❖ (چ) پسرانه

چابک: (فارسی) چالاک، سریع

چالاک: (فارسی) زرننگ، چست و چابک، جای بلند، زیرک

چاووش: (ترکی) پیشرو لشکر یا کاروان

چراغ علی: (فارسی) چراغ یا روشنایی علی

چنگیز خان: (مغولی / فارسی) امیر و رئیس قوی و استوار

چنگیز: (مغولی) استوار، قوی، ایستا

چیا: (کردی) کوه، تپه

چیاکو: (کردی) کوه کوچک

❖ (چ) دخترانه

چرمه: (فارسی) اسب سفید رنگ

چشمه: (فارسی) جایی که آب از زمین بیرون میاید

چکامه: (فارسی) شعر یا ترانه ای که همراه آهنگ سروده شود

چکاوک: (فارسی) نوعی پرنده

چکاو: (فارسی) چکاوک، نوعی پرنده

چلچله: (فارسی) پرستو

چمن آرا: (فارسی) زینت بخش باغ و بستان

چمن چهر: (فارسی) خرم چهره، کسی که صورتی مانند باغ و بستان دارد

چوک: (کردی) چشمه

چهراب: (فارسی) کسی که صورتی روشن همچون آب دارد

چهره گل: (فارسی) کسی که صورتش همچون گل است

چیچک: (ترکی) گل، غنچه

چیستا: (فارسی) فرشته علم و دانش و آگاهی

چیم: (ترکی) سبزه زار، سر سبز، چمن

❖ (چ) پسرانه و دخترانه

چنور: (کردی) نام گیاهی خوشبو شبیه شوید

❖ (ح) پسرانه

- حاتم: (عربی) حاکم، قاضی
حاجب الدوله: (عربی) پرده دار دولت
حاجب: (عربی) پرده، حجاب، پرده دار، دربان، حایل
حاجت: (عربی) احتیاج، درخواست، ضرورت، نیاز، آرزو، امید، مقصود
حاجتعلی: (عربی) نیازمند به علی (ع)
حادید: (عبری) سریع و تند
حارث: (عربی) کشاورز، زارع
حافظ الدین: (عربی) آنکه محافظ و نگهبان دین است
حافظ علی: (عربی) پشتیبان علی (ع)
حافظ: (عربی) نگهدارنده، حفظ کننده
حاکم: (عربی) صاحب اختیار، استاندار، امیر، پیشوا، قاضی، حکم کننده، فرمانروا
حامد: (عربی) ستایشگر، ستاینده
حامد حسین: (عربی) ستایشگر نیکو
حامی: (عربی) حمایت کننده، پشتیبان
حامیم: (عربی) ستوده، با عظمت
حانون: (عبری) صاحب نعمت
حبيب اله: (عربی) دوست و یار خداوند
حبیب: (عربی) دوست، یار، معشوق
حجت الدین: (عربی) کسی که دلیل و برهان و رهبر دین است
حجت اله: (عربی) رهبر
حجت: (عربی) دلیل، برهان، فتوا، رهبر
حجتعلی: (عربی) پیشوا و رهبر علی (ع)

حجنتقلی: (عربی / ترکی) ترکیبی از دو اسم حجت و قلی (پیشوا و رهبر - غلام)
حداد: (عربی) آهنگر، آهن فروش، دربان
حرمت علی: (عربی) کسی که دارای ارج و قریبی همانند علی (ع) است
حزم علی: (عربی) هوشیاری علی (ع)، تدبیر علی (ع)
حسام الدین: (عربی) کسی که در حفاظت از دین همچون شمشیر برنده است
حسام بیگ: (عربی / ترکی) ترکیب دو اسم حسام و بیگ (شمشیر برنده - رئیس، آقا)
حسام رضا: (عربی) ترکیب دو اسم حسام و رضا (شمشیر تیز و برنده - خشنود و راضی)
حسام وحید: (عربی) شمشیر برنده بی همتا
حسام: (عربی) شمشیر تیز و برنده
حسن رضا: (عربی) ترکیب دو اسم حسن و رضا (نیکو - خشنود و راضی)
حسن علی: (عربی) خوش اخلاق بزرگوار
حسن قلی: (عربی / ترکی) بنده حسن (ع)
حسن یوسف: (عربی) نوعی گیاه زینتی با برگ های زیبا و رنگارنگ
حسن: (عربی) خوب و نیک، خوش اخلاق
حسیب: (عربی) دارای فضل و کمال ذاتی، بزرگوار
حسین رضا: (عربی) ترکیب دو اسم حسین و رضا (نیکو - خشنود و راضی)
حسین سالار: (عربی / فارسی) ترکیب دو اسم حسین و سالار (نیکو - بزرگ و سرور)
حسین شاد: (عربی / فارسی) زیبای خوشحال
حسین طاها: (عربی) ترکیب دو اسم حسین و طاها (نیکو - هدایت کننده)
حسین علی: (عربی) زیبای بزرگوار
حسین قلی: (عربی / ترکی) بنده حسین (ع)
حسین گل: (عربی / فارسی) زیبارو، خوش جمال
حسین مهدی: (عربی) ترکیب دو اسم حسین و مهدی (نیکو - هدایت کننده)
حسین: (عربی) نیکو، خوب، صاحب جمال، حسن کوچک

- حشمت اله: (عربی) شکوه و جلال خدا
- حضرت قلی: (عربی / ترکی) ترکیب دو اسم حضرت و قلی (سرور، جناب - بنده)
- حضی: (عربی) زال، سپیدی سپید، افروخته کردن آتش
- حفظ اله: (عربی) خدا حافظ و نگهدار اوست
- حفظ علی: (عربی) پشتیبان علی (ع)
- حفیظ اله: (عربی) کسی که خداوند حافظ و نگهدار اوست
- حفیظ: (عربی) حافظ، نگهبان، هوشمند، یادگیرنده
- حق دوست: (عربی / فارسی) دوستدار حقیقت و راستی
- حق وردی: (عربی / ترکی) خدا داده
- حقیقت اله: (عربی) ذات خدا، مطلوب خدا
- حقیقت: (عربی) درستی، راستی، ذات، اصل، ماهیت، واقعیت، مطلوب
- حکم اله: (عربی) حکم و دستور خدا
- حکم علی: (عربی) فرمان علی (ع)
- حکمتعلی: (عربی) خردمندی علی (ع)، فرزاندگی علی (ع)
- حکیم: (عربی) پزشک، دانا، خردمند
- حلیم: (عربی) صبور، شکیا
- حمایت: (عربی) جانب داری کردن، طرفداری شدید کردن، هواداری، طرفداری
- حمد الدین: (عربی) ستایش دین
- حمد: (عربی) ستایش کردن، سپاس، شکر کردن
- حمداله: (عربی) شاکر و سپاسگزار خداوند
- حمدعلی: (عربی) ستایش علی (ع)
- حمزه علی: (عربی) ترکیب دو اسم حمزه و علی (نترس و قوی - شریف و بزرگوار)
- حمزه: (عربی) شیر بیشه، نترس، شجاع، دلیر
- حمید الدین: (عربی) ستایش شده در دین

حمید: (عربی) ستوده، پسندیده

حمیداله: (عربی) ستایش شده خداوند

حمیدرضا: (عربی) ترکیب دو اسم حمید و رضا (پسندیده - خشنود و راضی)

حمیم: (عربی) خویشاوند نزدیک، دوست و همراه بسیار صمیمی

حنان: (عربی) آرزومند، مشتاق، بخشاینده، بسیار مهربان

حنان: (عربی) بخشنده

حنظله: (عربی) گیاهی که خاصیت دارویی دارد

حنیف: (عربی) راست، ثابت، پایدار، پرستشگر خداوند

حنین: (عربی) اشتیاق، ناله، زاری

حور: (عربی) آزاد، رها

حوسین: (لری) خوب، نیکو، صاحب جمال، حسین

حیات اله: (عربی) زندگی بخش خدا

حیدر: (عربی) شیر

حیدرخان: (عربی / فارسی) امیر حیدر

حیدرعلی: (عربی) شیر قوی

حیدرقلی: (عربی / ترکی) مجاز از بنده علی (ع)

❖ (ح) دخترانه

- حارثه: (عربی) مونث حارث، زن کشاورز
حافظه: (عربی) نگهدارنده، حفظ کننده
حاکمه: (عربی) زن حاکم، خاتون، ملکه
حامده: (عربی) مونث حامد، زن ستایشگر، زن ستاینده
حانا: (عربی) مشتاق، آرزومند
حانیه: (عربی) مونث حانی، دارنده احسان و عاطفه
حبابه: (عربی) غنچه، گوی، سیاب
حبیب دخت: (عربی / فارسی) دختر دوست، دختر یار
حبیبه: (عربی) مونث حبیب، دوست، یار، معشوق
حجر: (عربی) آغوش، بغل، پناه، عقل، بازداشتن، سنگ
حدیث: (عربی) داستان، سرگذشت
حدیثه: (عربی) نو، تازه، جدید
حدیقه: (عربی) برنده، تند و تیز
حرمت: (عربی) دارای ارج و قرب
حریر: (عربی) پارچه ابریشمی نازک، پرند، پرنیان
حسنا: (عربی) خوب تر، نیک تر
حسناهر: (عربی) نیکو و روشن تر
حسنیه خانم: (عربی / ترکی) خانم نیکوتر
حسنیه: (عربی) نیکوتر، کار نیک و عاقبت نیکو
حفظه: (عربی) حافظ، نگاهبانان، پاسبانان، از بر کنندگان قرآن
حکیمه: (عربی) مونث حکیم، پزشک، دانا، خردمند
حلاوت: (عربی) دلچسب بودن، دلپذیر بودن، شیرین بودن، شیرینی، دلپذیری

حلما: (عربی) صبوران، دختران صبور، جمع حلیم
حلیا: (عربی / فارسی) پیرایه، زینت، زیور، خوش آمدن در چشم
حلیمه: (عربی) مونث حلیم، صبور، شکیا
حماسه: (عربی) دلیری، شجاعت، کاری بزرگ و ناممکن که باشجاعت انجام شده
حمایل: (فارسی) جواهر و زرینه که زنان در گردن آویزند، آویزه، مدال
حمایه: (عربی) حمایت کردن، پشتیبانی کردن، حراست
حمیده: (عربی) مونث حمید، ستوده، پسندیده
حمیرا: (عربی) زن سرخ و سپید روی
حنا: (عربی) فضیلت، نوعی گیاه
حنانه: (عربی) بسیار ناله کننده
حنیفه: (عربی) مونث حنیف، ثابت، پایدار، راست، پرستشگر خداوند
حوا: (عبری) زن گندمگون، نخستین زنی که خداوند آفرید
حور آفرین: (عربی / فارسی) آفریننده زن زیبای بهشتی
حور: (عربی) زن بهشتی
حورا: (عربی) حور، زن بهشتی
حورالنساء: (عربی) زیباترین زنان
حورآسا: (عربی / فارسی) زن بسیار زیبا
حورجهان: (عربی / فارسی) آنکه زیباترین چهره را در جهان دارد
حوردیس: (عربی / فارسی) کسی که مانند زن بهشتی است
حورزاد: (عربی / فارسی) کنایه از زیبایی
حوری بانو: (عربی / فارسی) زن زیبای بهشتی
حوری جمال: (عربی) کسی که مانند حوری زیبا است
حوری دخت: (عربی / فارسی) دختری مانند زن زیبای بهشتی
حوری رخ: (عربی / فارسی) کنایه از زن زیبا

حوری لقا: (عربی / فارسی) کسی که همچون حوری زیبا است

حوری ناز: (عربی / فارسی) زن زیبا و قشنگ، زیبارو، زن زیبای با کرشمه و غمزه

حوری: (عربی) زن زیبای بهشتی، زن زیبا

حوریا: (فارسی / عربی) زن زیبارو و پری مانند، منسوب به حور

حوریه: (عربی) زن زیبای بهشتی

حیات: (عربی) زندگی، زنده بودن

حیران: (عربی) سرگردان، سرگشته، شیفته، مبهوت، متحیر، حیرت زده

❖ (ح) پسرانه و دخترانه

حاصل: (فارسی) مقصود، ثمر، نتیجه

حانی: (عربی) دارنده احسان و عاطفه

حشمت: (عربی) شکوه و جلال برخاسته از قدرت و ثروت، آزر

حکمت: (عربی) عدل، دانش، دانایی، خردمندی، فرزانی

❖ (خ) پسرانه

خاتم: (فارسی) آخرین، نقش و طرح های تزئینی
خادم: (فارسی) بنده، مددکار، پرستار، پیشکار، برده
خاقان: (ترکی) سلطان، پادشاهان چین یا ترک
خالد: (عربی) همیشه، دایم، جاوید
خالق وردی: (عربی / ترکی) خدا داده
خالق: (عربی) آفریننده، پدید آورنده
خامراد: (فارسی) خدا مراد، مرادی که خداوند داده است
خان احمد: (فارسی / عربی) امیر احمد
خان اوغلان: (فارسی / ترکی) آقا پسر
خان آقا: (فارسی) آقا، سرور، امیر، رئیس
خان گوزل: (فارسی / ترکی) امیر زیبا
خان محمد: (فارسی / عربی) امیر محمد (ص)، رئیس محمد (ص)
خان ناظر: (فارسی) امیر کارگذار
خان نظر: (فارسی) عقیده و فکر امیر، اعتقاد رئیس
خانحسین: (فارسی / عربی) امیر حسین (ع)، رئیس حسین (ع)
خانزاد: (فارسی) پسر خان، پسر آقا
خانعلی: (فارسی / عربی) امیر علی (ع)
خانقلی: (فارسی / ترکی) بنده خان، بنده آقا
خاوین: (کردی) بی آلايش، پاک
خبات: (کردی) کوشش و مبارزه
خدا قلی: (فارسی / ترکی) بنده خدا
خدا بخش: (فارسی) چیزی که از طرف خداوند اعطا شده

خدا بنده: (فارسی) بنده خدا
خدا پناه: (فارسی) آنکه در پناه خداوند است
خدا خواست: (فارسی) خدا داد
خدا خواه: (فارسی) خواسته خدا، آنچه به خواسته خداوند خواسته شده است
خدا داد: (فارسی) چیزی که از طرف خداوند اعطا شده است
خدا دوست: (فارسی) دوستدار پروردگار
خدا رحیم: (فارسی / عربی) خدا بسیار مهربان است
خدا شکر: (فارسی) خدا را شکر
خدا شیرین: (فارسی) خدا عزیز است
خدا طلب: (فارسی) جوینده خداوند
خدا عظیم: (فارسی / عربی) خدا بزرگ است
خدا کرم: (فارسی / عربی) کسی که لطف خداوند شامل او شده است
خدا کریم: (فارسی / عربی) پروردگار بخشنده
خدا محمد: (فارسی / عربی) ترکیبی از دو اسم خدا و محمد (الله - ستوده شده)
خدا مراد: (فارسی) مراد و آرزویی که خداوند داده است
خدا معلی: (فارسی / عربی) در خدمت علی (ع)
خدا نور: (فارسی) روشنی خدا، نور الهی
خداوردی: (فارسی / ترکی) خدا داده
خدا یار: (فارسی) کسی که خداوند یار و یاور اوست
خدر: (عربی) شب تاریک، سختی گرما و سرما، باران و ابر
خدر علی: (عربی) ترکیب دو اسم خدر و علی (باران - شریف و بزرگوار)
خدمت: (عربی) پرستاری، تیمار، اطاعت، فرمانبری
خدمتعلی: (عربی) فرمانبر علی (ع)، در خدمت علی (ع)
خدنگ: (فارسی) پیکان، تیر، صاف، محکم، سفت

خرداد: (اوستایی / پهلوی) درستی و کمال، ماه آخر فصل بهار
خردادبه: (فارسی) بهتر از درستی و کمال
خردمند: (فارسی) دارای خرد، عاقل، دانا، هوشیار، دارای خرد و قدرت اندیشه
خرم: (فارسی) فرخنده، مبارک، سرسبز و باطراوت، شاد، خوشحال، خوب، خوش
خرمشاد: (فارسی) باطراوت و شاداب و سرزنده
خسرو: (فارسی) خوشنام، دارای شهرت نیک، پادشاه
خسروپرویز: (فارسی) پادشاه شکست ناپذیر
خسروشاد: (فارسی) پادشاه شاد و خرم
خشایار: (فارسی) پادشاه دلیر و شجاع
خشایارشا: (فارسی) پادشاه دلیر و شجاع
خشنود: (فارسی) راضی
خضر: (عربی) سبز، جای بسیار سبز، زراعت، شاخه درخت
خضرعلی: (عربی) ترکیب دو اسم خضر و علی (بسیار سبز - شریف و بزرگوار)
خطیب: (عربی) سخنران، ناطق، متکلم، واعظ، خطبه خوان، آنکه در سخنرانی مهارت دارد
خلف: (عربی) فرزند صالح، شایسته، جانشین
خلیفه قلی: (فارسی / ترکی) بنده ارشد، بنده قائم مقام
خلیفه: (عربی) سلطان، جانشین، قائم مقام، نایب، ارشد
خلیل اله: (عربی) دوست صادق خداوند
خلیل: (عربی) دوست، مهربان و صادق
خندان: (فارسی) بشاش، گشاده رو، کسی که پیوسته خنده بر لب دارد
خوازه: (کردی) طاق نصرت، قبه‌ای از گلها و ریاحین، آرزو و تمنا
خوبعلی: (فارسی / عربی) خوب است علی (ع)
خوش اقبال: (فارسی) خوشبخت، خوش شانس، سعید، نیک بخت، خوش طالع
خوش آیت: (فارسی / عربی) نیک، نشانه خوش

خوش جمال: (فارسی) خوش چهره

خوش چهره: (فارسی) کسی که چهره‌ای زیبا و دوست داشتنی دارد

خوش خیال: (فارسی) آنکه پندار نیکو دارد، خوش فکر، آنکه دلواپس چیزی نیست، آنکه که باکی

از بروز ناملایمات ندارد

خوش طالع: (فارسی) خوش شانس، نیک اختر، نیک فال

خوشبخت: (فارسی) نیکبخت، نیک روز، نیکو حال، کامیاب، سعید، سعادت‌مند

خوشبو: (فارسی) عطر آگین، عطر آلود، عطر آمیز، معطر

خوشکلام: (فارسی) کسی که خوش صحبت است

خوشناو: (کردی) خوش نام، نیک نام، نوعی انگور سیاه دانه بزرگ

خوشنواز: (فارسی) خوش نواز

خیام: (عربی) خیمه، چادر دوز، خیمه فروش

خیبر: (عربی) قلعه، دژ

خیبر علی: (عربی) دژ و قلعه علی (ع)

خیرالدین: (عربی) کسی که در دین بهتر است

خیراله: (عربی) نیکی خداوند

خیر علی: (عربی) کسی که نیکی و خیرش مانند علی (ع) است

خیری: (عربی) مرد نیکو و گزیده، بسیار خیر

❖ (خ) دخترانه

خاتمه: (عربی) آخر، فرجام، نهایت، پایان
خاتون جان: (فارسی) بانوی عزیز و گرامی
خاتون زین: (فارسی) زینت بخش ترین خانم
خاتون: (فارسی) بانوی بزرگ، خانم، لقبی برای زنان اشرافی
خارا: (فارسی) نوعی سنگ آذرین
خاشعه: (عربی) پرهیز کار، فروتن
خاطر افروز: (عربی / فارسی) شادی بخش
خاطر آسا: (عربی / فارسی) آسایش دهنده خاطر
خاطرنواز: (عربی / فارسی) دلکش، مطبوع
خاطره: (عربی) یادبود، خیال، آنچه از گذشته در ذهن میماند
خالده: (عربی) مونث خالد، همیشه، دایم، جاوید
خامه: (فارسی) سرشیر، ابریشم خام، ابریشم تابیده، چربی شیر
خانم النساء: (ترکی / عربی) خانم خانم ها
خانم تاج اقدس: (ترکی / فارسی / عربی) ملکه و شاهزاده پاک و پاکیزه تر
خانم تاج: (ترکی / فارسی) ملکه، شاهزاده خانم، بانویی که کلاهی از جواهر به سر دارد
خانم صنم: (ترکی / عربی) الهه، معشوق زیبارو، دلبر، بت
خانم گل: (فارسی) بانویی که مانند گل زیباست
خانم ناز: (ترکی / فارسی) بانوی زیبا، زیبارو، بانوی پرکرشمه
خانم: (ترکی) خاتون، کلمه ای احترام آمیز برای خطاب به بانوان
خانناز: (فارسی) بانوی زیبا و قشنگ
خاور: (فارسی) شرق
ختم گل: (عربی / فارسی) گل ختمی

ختم ناز: (عربی / فارسی) مجاز از دختر بس است
خجسته لقا: (فارسی) زیبارو
خجسته: (فارسی) مبارک، خوب و خوش، سعادت‌مند، گل همیشه بهار
خد یجه بگیم: (عربی / ترکی) خانم مهربان و زیبا
خد یجه: (عربی) خیر و برکت، مهربانب، زیبایی
خرامان: (فارسی) کسی که با عشوه و ناز راه می رود
خرم بانو: (فارسی) بانوی شاد و سرزنده
خرم بهار: (فارسی) دختری که مثل فصل بهار شاد و سرزنده است
خرم سلطان: (فارسی) ملکه شاد و خوشحال و با طراوت
خرم گل: (فارسی) دختری که همچون گل شاد و سرزنده است
خرم ناز: (فارسی) دارنده ناز و شادابی
خزان: (فارسی) پاییز
خزر: (عربی) مهره، آنچه به نخ کشیده شده است
خضرا: (عربی) سبزه زار، چمن زار
خندان گل: (فارسی) کسی که مثل گل شاداب و سرزنده است
خوب ناز: (فارسی) زیبارو، خوب و با کرشمه
خویار: (فارسی) یار خوب
خورشید بانو: (فارسی) بانوی خورشید، بانوی درخشان
خورشید بگیم: (فارسی / ترکی) خانم درخشان، زیبارو
خورشید دخت: (فارسی) دختر خورشید، دختر درخشان
خورشید فر: (فارسی) کسی که شکوه و جلالش مانند خورشید است
خورشید مهر: (فارسی) کسی که محبت و بخششی مثل خورشید دارد
خورشید: (فارسی) آفتاب تابان، نام ستاره‌ای که سیاره‌های منظومه شمسی به دور آن می چرخند
خورشیدرخ: (فارسی) کسی که مانند خورشید درخشان هست

خوش آواز: (فارسی) دارای آواز و صدای دلنشین، خوش الحان، خوش نغمه

خوش لقا: (فارسی) زیبا و خوش چهره

خوش نام: (فارسی) نیکو نام، حسن شهرت، صاحب شهرت نیکو

خوشرو: (فارسی) دارای چهره ی زیبا و قشنگ، خوش صورت، خوشگل، خنده رو

خوشقدم: (فارسی) کسی که قدمش میمون و مبارک است، شگون دار، مبارک، خوش یمن

خوشگول: (ترکی) زیبا، خوش نما، خوبرو، زیبارو، جمیل، دلربا، قشنگ، شکیل، خوش قیافه

خوشه: (فارسی) چندین میوه که بهم پیوسته و از شاخه آویزان باشند

خوشین: (فارسی) خوش و زیبا

خیرالنساء: (عربی) خوب ترین و نیکوترین زن

خیری بگیم: (عربی / ترکی) خانم نیکو و گزیده

خیزران: (عربی) نی، بادها، هوشیار

❖ (خ) پسرانه و دخترانه

خدا آفرید: (فارسی) آفریده‌ی خدا، مخلوق خدا

خُرشاد: (فارسی) خورشید، آفتاب

خوشروز: (فارسی) دارای زندگی راحت و با رفاه

❖ (د) پسرانه

داتام: (فارسی) آفریننده و مخلوق

داتان: (عبری) مربوط به چشم

داتیس: (فارسی) فرمانروای دادگر و بخشنده، خداداد، داده شده، هدیه شده

دادار: (فارسی) داد دهنده، عادل، یکی از نام های پروردگار

دادبه: (فارسی) مخلوق نیکوتر، دارنده ی بهترین داد

دادرس: (فارسی) دادگر، داور، عادل، فریادرس، قاضی

دادعلی: (فارسی / عربی) کسی که در عدالت مانند علی (ع) است

دادفر: (فارسی) داور، قاضی، عادل

دادفرخ: (فارسی) عدل و داد فرخنده

دادفروز: (فارسی) عدل گستر، داد گستر

دادمهر: (فارسی) داده ی خورشید

دادور: (فارسی) دادگر، عادل، قاضی

دادیار: (فارسی) حامی قانون، مجری عدالت

دارا: (فارسی) دارنده، ثروتمند

داراب: (فارسی) دارا، دارنده

داران: (عربی) دنیا و آخرت

داران: (عربی) دنیا، آخرت، گیتی

دارویش: (فارسی) داریوش، دارنده ی نیکی

داریا: (فارسی) ثروتمند، دارنده، دارا

دارینوش: (فارسی) داریوش، دارنده ی نیکی

داریو: (فارسی) داریوش، دارنده ی نیکی

داریوش: (فارسی) دارنده ی نیکی

دشاد: (فارسی) کادو، هدیه، تحفه
داغستان: (ترکی / فارسی) کوهستان
دامون: (فارسی) دامنه جنگل، اطراف جنگل
دانا: (فارسی) آگاه، عالم، با علم و دانش
دانش: (فارسی) علم، آگاهی، دانایی، معرفت
دانوش: (فارسی) کسی که دانش دارد، نوش کننده دانش
دانیار: (فارسی) دارنده دانش و آگاهی، آگاه، دانشیار
دانیال: (عبری) قضاوت خداوند
داور: (فارسی) قاضی، کسی که میان درست و غلط حکم کند
داورعلی: (فارسی / عربی) علی (ع) قاضی است
داوود: (عبری) دوست داشتنی
داوین: (کردی) دامن، دامنه کوه
دایان: (ترکی) ایستاده، سرافراز، سربلند
درگاه علی: (فارسی / عربی) کسی که در محضر علی (ع) است
دلاور: (فارسی) دلیر، جنگجوی شجاع
دلخوش: (فارسی) خوشحال، شادمان، خشنود
دلسوز: (فارسی) رحم دل، رحیم، شفیق، غمخوار، غمگسار، مهربان، نرم دلی، همدلی
دلیر: (فارسی) شجاع، دلاور
دماوند: (فارسی) نام کوهی در رشته کوه البرز که بلندترین قله ایران است
دنیام علی: (فارسی / عربی) جهانم و زندگیم قربان علی (ع)
دوست محمد: (فارسی / عربی) کسی که دوستدار حضرت محمد (ص) است
دوستعلی: (فارسی / عربی) کسی که دوستدار و رهرو امام علی (ع) است
دولت: (فارسی) اقبال، بخت، طالع، ثروت، هستی، فرمانروا
دولتعلی: (فارسی / عربی) حکومت علی (ع)، ثروت علی (ع)

دولتمند: (فارسی) پولدار، توانگر، ثروتمند

دومان: (ترکی) گردوغبار، مه

دهراب: (عربی) سیاستمدار، مرد رشید

دهز: (ترکی) دریا، وسعت، پاکی، برکت، آرامش

دهنز: (ترکی) وسعت، پاکی، برکت، آرامش، دریا

دیار: (فارسی) خانه، محل، مسکن، شهر، قبیله، ساکن دیر

دیاکو: (فارسی) کسی که برقرار کننده عدالت در زمان خودش بوده است، دقیق بودن در دادگری

دیام: (فارسی) جستجوگر، جست و خیز

دیان: (فارسی) قاضی، پاداش دهنده، به حساب رسنده

دیباچ: (عربی) جامه‌ای که تار و پود آن از حریر است، جامه ابریشمی

دیدار: (فارسی) زیارت، ملاقات، بازدید، وصال، نگرش، مشاهده، چهره، نگاه

دیمن: (کردی / فارسی) دشت و دمن، طبیعت، زیبایی

دیوان: (فارسی) دفترخانه، وزارت خانه، سفینه، مجموعه، دولت

❖ (د) دخترانه

دادلی: (ترکی) بامزه، خوشمزه

دارینا: (فارسی) زرگر، طلاساز، مجاز از ارزشمند و گرانبها

داگل: (لری) مادری که از زیبایی و لطافت چون گل است، مادر گل، مادر مهربان و دوست داشتنی

دالیا: (فارسی) نوعی گل

داملا: (ترکی) قطره چشم، قطره، جرعه، چکه

دایار: (لری) یار مادر

دایانا: (فارسی) زیبا، گرانبهای مانند زر سرخ، نام دیگر آناهیتا الهه آب

دخت مهر: (فارسی) دختر خورشید

دُر صدف: (فارسی) گوهری که از دل صدف بیرون آید، مروارید

دُرّا: (عربی) قیمتی، دختر زیبا و ارزشمند، منسوب به دُر

دُر افشان: (فارسی) آنکه مروارید می افشاند، بخشنده، دارای فصاحت و زیبایی

دُر بانو: (فارسی) بانوی مروارید، بانوی زیبا

دُر بها: (فارسی) بانوی ارزشمند، دختری که مانند مروارید ارزشمند است

دُر تا: (فارسی) مانند مروارید

درخشا: (فارسی) درخشان، پر نور

درخشان: (فارسی) پر نور

درخشنده: (فارسی) تابنده، فروغ دهنده، پر نور، درخشان

دُر دانه: (فارسی) دانه مروارید، عزیز و دوست داشتنی

درسا: (فارسی) مانند مروارید

دُر فام: (فارسی / عربی) مانند مروارید

دُر گل: (فارسی) همچون مرواریدی در میان گلها

دُر لر: (فارسی / ترکی) دُر ها، مرواریدها

درنا: (ترکی) نوعی پرنده شبیه لک لک، نام یکی از صور فلکی

دُرناز: (فارسی) مروارید زیبا

دُرَنیکا: (فارسی) مروارید نیک و خوب، گرانها و ارزشمند

دُروار: (فارسی) مانند مروارید

دریا: (فارسی) محدودهٔ بزرگی از آب

دریانور: (فارسی) نام جواهر یا نام الماس

دُریتا: (فارسی) مانند مروارید

دُرین: (فارسی) مانند دُر و گوهر، شیء گرانها و ارزشمند

دسته گل: (فارسی) دسته‌ای از گل، گلدسته

دل افروز: (فارسی) روشن کنندهٔ دل، شاد کنندهٔ دل، معشوق

دل انگیز: (فارسی) مطلوب، خوب، محبوب

دل آویز: (فارسی) دلخواه، دلنشین، دوست داشتنی

دل بهار: (فارسی) کسی که قلبش مانند بهار سبز و زنده است

دلا: (فارسی) ای دل

دلارا: (فارسی) معشوق زیبا، آرامبخش دلها

دلارام / دل آرام: (فارسی) موجب آرامش دل، معشوق، دوست داشتنی

دلاره: (فارسی) دل آرا، معشوق، زیبا، آرامبخش دلها

دلاریس: (فارسی) عروس دل

دلاسا / دل آسا: (فارسی) کسی که وجودش موجب آسایش دل است

دلان: (فارسی) منسوب به دل، مجاز از جنس روح و جان

دلانا: (ترکی / فارسی) آرامش مادر، عزیز مادر

دلاوا: (کردی) بخشنده

دلاوین: (فارسی) دل پاک

دلبان: (فارسی) نگهدارندهٔ دل

دلبر: (فارسی) زیبا، کسی که با زیبایی خود دیگران را مجذوب خود میکند
دلپذیر: (فارسی) دلپسند، مورد علاقه
دلپرور: (فارسی) بسیار مطبوع، پرورش دهنده دل
دلجو: (فارسی) دلخواه، پسندیده، معشوق
دلداده: (فارسی) دلربا، محبوب، معشوق، دل بسته، شیدا، شیفته، عاشق
دلدار: (فارسی) معشوق، دوست داشتنی
دلدار: (فارسی) معشوق، علاقمند، محبوب
دلرام: (فارسی) دل آرام، موجب آرامش دل، دوست داشتنی، معشوق
دلربا: (فارسی) رباینده دل، زیبا و جذاب، دوست داشتنی
دلژین: (کردی) زندگی دوست داشتنی، مجاز از امید زندگی
دلسا: (فارسی) همچون دل، مثل قلب، داراری احساس و عاطفه
دلسان: (کردی) دل فریب
دلستان: (فارسی) دلربا، زیبا و جذاب، دلبر
دلشاد: (فارسی) شاد و خوشحال
دلفروز: (فارسی) موجب شادی دل، زیبا
دلکش: (فارسی) دلربا، دلپذیر، دلفریب، زیبا
دلکesh: (کردی) دلکش، دلپذیر، دلپسند، دلربا، شیرین
دلگشا: (فارسی) آنچه باعث شادی و نشاط شود، شادی بخش
دلماه: (فارسی) خوش قلب، مایه روشنائی دل، محبوب
دلناز: (فارسی) موجب افتخار دل، زیبا
دلنیکا: (فارسی) دختر خوش قلب
دلوان: (کردی/فارسی) دختر مهربان، بانوی نیکی ها، دختری که مهربان است
دلوین: (کردی) دل و جان، عشق، رباینده دل
دلیار: (فارسی) یار و یاور دل، مأنوس

دلیله: (عبری) راهنما، هدایت کننده، معشوقه

دلینا: (کردی) مورد اطمینان، مطمئن، آرام دل، آسوده

دنا: (فارسی) نام کوهی در رشته کوه زاگرس

دنیا: (عربی) جهان، عالم

دنیز: (ترکی) دریا، ساحل دریا

دیارا: (فارسی) میهن، زادگاه، وطن، سرزمین، کشور، جایی که شخص در آن زاده شده

دیانا: (یونانی) از الهه رومی، الهه ماه و جنگل‌ها، حامی زنان در هنگام زاییدن، نیکویی بخش

دیا: (فارسی) پارچه ابریشمی گرانبها

دیدار: (فارسی) مشاهده کردن، صورت

دیلان: (کردی) نوعی رقص کردی

دیما: (فارسی) زیبارو

دینا: (اوستایی / عبری) داوری، دین، داور، انتقام یافته، نو و تازه

دینارگیس: (عربی / فارسی) دارنده موهای طلایی رنگ

❖ (د) پسرانه و دخترانه

دادآفرید: (فارسی) داد آفرین، آفریننده‌ی عدل و داد

دادآفرین: (فارسی) آفریننده‌ی عدل و داد، پروردگار

دادمهر: (فارسی) داده‌خورشید

❖ (ذ) پسرانه

ذاکر: (عربی) یاد کننده، یاد آورنده، ستایش کننده خدا، روضه خوان

ذاکرالحسین: (عربی) یاد کننده امام حسین (ع)، روضه خوانی برای حسین (ع)

ذبیح اله: (عربی) قربانی شده در راه خدا

ذبیح: (عربی) گلو بریده شده، قربانی

ذکا: (عربی) خورشید، آفتاب

ذکاوت: (عربی) تیز هوشی، زیرکی، هوشیاری

ذکر علی: (عربی) یاد کننده علی (ع)

ذکراله: (عربی) نماز، دعا که با واسطه آن با خدا حرف می زنیم

ذکریا: (عبری) نام پیامبری از بنی اسرائیل

ذکی: (عربی) زیرک، هوشیار

ذوالفقار: (عربی) نام شمشیر علی (ع)

ذوالقدر: (عربی) صاحب قدر، دارای حرمت و وقار، دارای قوه و طاقت

ذوق علی: (عربی) شور و شوق علی (ع)

❖ (ذ) دخترانه

ذکیه: (عربی) زن باهوش و تیزهوش، زن تیز خاطر

❖ (ر) پسرانه

راتین: (فارسی) رادترین، جوانمردترین، بخشنده ترین، شجاع ترین، حکیم، خردمند

راحل: (عربی) کوچ کننده، کوچنده

راد علی: (فارسی) علی بخشنده و جوانمرد

راد فرخ: (فارسی) فرخ بخشنده و جوانمرد، بخشنده زیبا و خجسته

راد مرد: (فارسی) جوانمرد شجاع و دلیر، آزاد مرد بخشنده و کریم

راد نوش: (فارسی) نیوشنده جوانمرد

راد: (فارسی) جوانمرد، بخشنده، شجاع، حکیم، خردمند

رادان: (فارسی) آنکه منسوب به جوانمردی و بخشنده‌گی و شجاعت است

رادبه: (فارسی) بهترین آزاده، شجاع ترین، بخشنده ترین

رادمان: (فارسی) بخشنده، دلاور

رادمن: (فارسی) مردی که دارای اندیشه جوانمردی است

رادمهر: (فارسی) خورشید بخشنده

رادمین: (کردی) جوانمرد کوچک، بخشنده

رادنیک: (فارسی) جوانمرد خوب و نیکو، آزاده خوب و نیکو

رادوین: (فارسی) جوانمرد

رادین: (فارسی) بخشنده، جوانمرد

راستین: (فارسی) در نهایت راستی و درستی

راسم: (عربی) رسم کننده، نقش کننده، آب روان

راسیم: (عربی) رسم کننده، نقش کننده، خوشبختی در زبان ترکی

راشد: (عربی) رونده ی راه راست، دیندار

راشید: (عربی) رشادت، شجاعت

راغب: (عربی) میل و رغبت به چیزی یا کسی، خواهان

- رافع: (عربی) رفع کننده، نابود کننده، برپا دارنده، فرازنده، دادخواه
- رافق: (عربی) همراه بودن، مصاحبت کردن، سرگرم بودن، کار سودمند
- رافی: (عربی) رفوگر
- رافیق: (فارسی) همراه، دوست، یار، همنشین، همدم، دوستدار
- راما: (سانسکریت) خوش و شاد و خوشحال
- رامان: (فارسی) مانوس، موافق
- رامبد: (فارسی) پاسدار آرامش و خوشی
- رامتین: (فارسی) نوازنده، سازنده
- رامز: (عربی) نشان کننده
- رامسین: (فارسی) سازنده، نوازنده، رامتین
- رامشاد: (فارسی) شادی و آرامش
- رامشک: (فارسی) آرامش، آرامیدن، رامشگر
- رامیاد: (فارسی) خاطره شاد و خوش
- رامیار: (فارسی) چوپان، شبان
- رامیز: (ترکی) خوشبخت، راه روشن، سپید بخت، پسر خوشبخت، درخشندگی، روشنایی
- رامین: (فارسی) عاشق
- راوی: (فارسی) گوینده، بازگو، داستان سرا، روایتگر
- راوین: (کردی) دارای شکوه و جلال و شوکت
- راهب: (یونانی) صومعه نشین، عزلت کردن، تنها، گوشه نشین
- رایبد: (فارسی) دانشمند، حکیم، دانا، خداوندگار خرد
- رایمون: (فارسی / گیلکی) پسر باهوش، پسر ماه، نگهبان آسمان
- رایین: (فارسی) خردمند، اندیشمند
- ربعلی: (عربی) پروردگار علی(ع)، آفریدگار علی(ع)
- ربیع علی: (عربی) بزرگوار و شریف

ربیع: (عربی) فصل بهار
رجب علی: (عربی) شرم داشتن و بزرگوار
رجب: (عربی) حیا کردن، شرم داشتن
رحمان علی: (عربی) مهربان و بزرگوار، بخشنده و شریف
رحمان: (عربی) مهربان، بخشاینده
رحمت اله: (عربی) بخشش خداوند
رحمت علی: (عربی) بخشش علی (ع)، بخشنده و بزرگوار
رحمت: (عربی) مهربانی، لطف
رحمن: (عربی) مهربان، بخشاینده
رحیم دل: (عربی / فارسی) دارای قلب و دل مهربان
رحیم علی: (عربی) مهربان و شریف و بزرگوار
رحیم: (عربی) مهربان
رزاق: (عربی) روزی رساننده
رزق اله: (عربی) روزی که خداوند می دهد
رزقعلی: (عربی) روزی رساننده علی (ع)
رزگار: (کردی) رستگار
رزمان: (فارسی) رزمنده، جنگجو، نبردکننده
رسا: (فارسی) رسیده، واضح، بالغ، شیوا، کنایه از شخص رشید و خوش قد و قامت
رسام: (عربی) رسم کننده، نقاش
رستگار: (فارسی) رها شونده، رها، نجات یافته
رستم علی: (فارسی / عربی) پهلوان علی (ع)، علی نیرومند، علی بلندبالا
رستم: (فارسی) بزرگ پیکر، قوی اندام، دلیر، پهلوان، بلند بالا، نیرومند
رسول: (عربی) پیامبر، فرستاده شده
رشادت: (عربی) شجاعت، دلیری، دلاوری، مردانگی، قدرت

رشید الدین: (عربی) دارای شجاعت در دفاع از دین
رشید: (عربی) شجاع، دلیر، خوش قد و قامت، رستگار
رضا بخش: (عربی/فارسی) خوشنود کننده، راضی کننده
رضا تقی: (عربی) خوشنود و پرهیزگار
رضا علی: (عربی) علی خوشنود و راضی
رضا قلی: (عربی/ترکی) بنده خوشنود، بنده راضی
رضا نقی: (عربی) خوشنود و پاک و پاکیزه
رضا: (عربی) خوشنودی، راضی
رضایتعلی: (عربی) خوشنودی علی (ع)
رضی الدین: (عربی) پسندیده دین
رضی: (عربی) مرد خشنود و پسندیده
رعد: (عربی) تندر، غرشی که از ابرها شنیده می شود
رعوف: (عربی) مهربان، مشفق، بسیار مهربان
رعیت علی: (فارسی/عربی) فرمانبردار علی (ع)، تابع علی (ع)
رفاقت: (فارسی) دوستی، همدلی، همدمی، همراهی، یاری
رفیع الدین: (عربی) بلند مرتبه در دین
رفیع الدین: (عربی) بلند مرتبه در دین
رفیع: (عربی) بلند مرتبه، ارزشمند، بلند
رکاب علی: (عربی) همنشین علی (ع)
رکسار: (فارسی) پهلوان، قدرتمند
رکن الدین: (عربی) پایه و اساس دین
رکن علی: (عربی) ترکیب دو اسم رکن و علی (پایه و اساس — بلند مرتبه و شریف)
رمضان علی: (عربی) بزرگوار و سوزانیدن گناهان

رمضان: (عربی) شدت حرارت، حرارت سنگ، سوزانیدن، ماه رمضان به این نام است چون گناهان را می سوزاند

رمیار: (فارسی) چوپان، شبان

روان شاد: (فارسی) روح شاد، روح خندان، روح خوشحال

روانبخش: (فارسی) جان پرور، جان بخش، روح افزا، روح انگیز، روحبخش

روح الامین: (عربی) فرشته، نام دیگر جبرائیل

روح الدین: (عربی) کسی که روح دین است

روح الله: (عربی) روح پروردگار

روح نواز: (فارسی) دلتواز، شادی آور، مفرح، دل انگیز

روحان: (فارسی / عربی) پاک، مقدس

رودین: (فارسی) فرزند پسر، رودخانه، نهر

روز مهر: (فارسی) روشن و تابنده، مهر و عشق، درخشان

روزبه: (فارسی) بهروز، خوشبخت

روزبهان: (فارسی) بهروز، خوشبخت

روزگار: (فارسی) دنیا، زمان، وقت، عصر، جهان

روژمان: (کردی) روشن مانند روز، دارای فکر و اندیشه باز و روشن

روشن علی: (فارسی / عربی) علی شاد، علی مسرور، علی درستکار، علی معتمد

روهام / رهام: (فارسی) پرنده شکست ناپذیر، لطافت باران

روهان: (فارسی) نیک سیرت، پارسا

رویین: (فارسی) سخت و محکم، استوار

ریاض: (عربی) سرزمین های سبز، باغ ها

ریباز: (کردی) رهگذر

ریوار: (کردی) رهگذر، مسافر

رئوف: (عربی) بسیار مهربان، بخشنده، با محبت

❖ (ر) دخترانه

- رابعه: (عربی) یک چهارم، چهار
- رابیا: (فارسی) نامدار، معروف، صاحب شهرت
- راحل: (عربی) کوچ کننده، رحلت کننده، مهاجر
- راحله: (عربی) کوچ کننده، مهاجر
- راد دخت: (فارسی) دختر شجاع، دختر بخشنده، دختر آزاده
- رادا: (فارسی) بانوی بخشنده، شجاع، حکیم و خردمند
- راز: (فارسی) سر، آنچه که مخفی نگه داشته شود
- رازان: (فارسی) سرها، آنچه مخفی نگه داشته می شود
- رازقی: (عربی) نوعی گل معطر شبیه یاس
- رازک: (فارسی) نوعی گیاه دارویی
- راضیه: (عربی) خرسند، پسندیده، خوش
- رافت: (عربی) مهربانی، نرم خویی
- رافعه: (عربی) به اوج رساننده، به ارتفاع برنده
- رافونه: (فارسی) پونه، نوعی گیاه معطر
- رامانا: (فارسی / لاتین) مظهر عشق، نگهبان عاقل، رامونا
- رامش: (فارسی) آرامش و آسودگی، شادی و خوشی، سرود و ترانه
- رامشین: (فارسی) نوازنده
- رامک: (فارسی) آرام کوچک
- رامونا: (فرانسوی) نگهبان دانا
- رامیلا: (آشوری) پروردگار بلند مرتبه
- رامینا: (آشوری) بلند، بالا، رفیع
- رامینه: (آشوری) بلند، بالا، رفیع

رانا: (فارسی) نام فرشته بخشش، سخاوتمند

رانیاء: (عربی) قرب و نزدیکی، نام گل

رانیکا: (اوستایی) زیبا و پسندیده، دوست داشتنی

راوش: (فارسی) نام سیاره مشتری

راوڪ: (عربی) صاف و لطیف و روشن، بی درد

راوڪ: (فارسی / عربی) جام شراب، مجاز از شراب صاف و زلال، لطیف و پالوده هر چیز

راویز: (فارسی) نوعی گیاه

راویس: (فارسی) صاحب حشمت و جاه و جلال

راویه: (عربی) نقل کننده سخن و خبر از کسی، توشه دان، مشک یا دلو

راهین: (کردی) آموزنده، تعلیم دهنده

رایا: (عبری) مورد توجه خداوند

رایحه: (عربی) عطر، بوی خوش

رایسا: (فارسی) سازگار، آرام، اندیشه، اندیشمند، فکر، خرد

رایکا: (فارسی) محبوب، دوست داشتنی

راینّا: (عبری / لاتین) سرود خداوند

رائیکا: (اوستایی) پسندیده، دوست داشتنی

رباب: (عربی) ابر سفید، نام نوعی ساز

ربابه: (عربی) ابر سفید، نام نوعی ساز

ریبعه: (عربی) چمنزار

رحیمه: (عربی) مهربان، بخشنده

رخ افروز: (فارسی) روشن کننده چهره، شادی آور

رخامین: (فارسی) از جنس سنگ، مرمر

رخساره: (فارسی) چهره، صورت، گونه

رخسانا: (یونانی) رکسانا، نورانی، روشنگر

رخشا: (فارسی) درخشان، روشن، نورانی
رخشاد: (فارسی) دارای سیمای شاداب
رخشان: (فارسی) درخشان، نورانی
رخشنده: (فارسی) فروزنده، نورانی، درخشان
رخشیدن: (فارسی) کسی که چهره ای درخشان و نورانی دارد
رخشیده: (فارسی) کسی که چهره ای نورانی و درخشان دارد
رخگل: (فارسی) کسی که صورتی مانند گل دارد، زیبارو
رخناز: (فارسی) خوش چهره، خوش سیما، خوبرو
رز آتا: (فارسی / ترکی) گل پدر، عزیز پدر
رز مهر: (فارسی) زیبا و مهربان و درخشان
رز: (فرانسوی) نوعی گل زیبا
رزا: (لاتین) نوعی گل ریا
رزالین: (لاتین) همانند گل رز
رز آنا: (فارسی / ترکی) گل مادر، عزیز مادر
رز گل: (فارسی / فرانسوی) گل رز، رز
رُزمَریم: (فرانسوی / عبری) نام دو گل رز و مریم
رزی: (فرانسوی / فارسی) نام یک گل
رزین دخت: (فارسی) دختر سنگین و استوار، دختر متین و با وقار
رزینا: (عربی) دختر آرام، بانوی با وقار و متین، خوش فکر و خوش نظر
رژین / روژبین: (کردی) راهنما و هدایت کننده به روز و روشنایی، بیننده روز
رژینا: (کردی) همانند روز، درخشان، تابان
رسپینا: (اوستایی / پهلوی) فصل پاییز
رستا: (فارسی) رستگار شده، رهایی یافته
رستگار: (فارسی) نجات یافته، رها شده

رضوان: (عربی) بهشت، پردیس

رضوانه: (عربی) بهشت، پردیس

رعفت: (عربی) مهربانی، شفقت، نرم خویی

رعنا: (عربی) خوش اندام، زیبا، خوشگل، نام گل

رفعت: (عربی) برتری، بزرگواری

رفیعه: (عربی) بلند مرتبه، ارزشمند، بلند

رفیقه: (عربی) فاسق، معشوقه

رقیبه: (عربی) حافظ، نگهبان، مراقب، هم‌اورد، هم چشم، هم‌رمز

رقیه بگیم: (عربی / ترکی) خانم جادویی

رقیه: (عربی) جادو، افسون

رکسانا: (یونانی) روشنک، نورانی

رکیبه: (عربی) چیزی نشانده در چیز دیگری مانند نگین در انگشتری

رمان: (عربی) انار

رمانه: (عربی) دختری که مانند گل انار نرم و لطیف است

روینا: (لاتین) یاقوت قرمز

روجیار: (کردی) روزیار، آفتاب، خورشید

روح افزا: (فارسی / عربی) جانبخش، مفرح، آنچه به روح و روان انسان شادابی و طراوت می بخشد

روح انگیز: (فارسی) دل انگیز، شادی بخش

روح پرور: (عربی / فارسی) شادی بخش، روح افزا، جانفز، روانبخش

روحبخش: (فارسی) شادی بخش، دل انگیز

روحي: (عربی) روحانی، معنوی، روانی، ذهنی

رودابه: (فارسی) فرزند تابناک

روزانا: (فارسی) منسوب به روز، دختر زیبا، بانویی با چهره تابنده

روزیتا / رزیتا: (فرانسوی) رزیتا، گل رز کوچک

روژا: (کردی) ستاره

روژان: (کردی) روزها، ایام

روژانو: (کردی) روز نو، روز تازه، آفتاب تازه سر زده

روژدا: (کردی) طلوع خورشید

روژیا: (کردی) آفتاب، خورشید

روژیار: (کردی) آفتاب، خورشید

روژیتا: (کردی) روشن، درخشان، زیبا، مثل روز

روژین: (کردی) همانند روز، درخشان، تابان

روسانا: (فارسی) مانند چهره، مثل رخ

روشا: (فارسی) روشن، درخشان

روشان: (فارسی) درخشان، نورانی

روشان: (فارسی) درخشان، نورانی

روشن چهر: (فارسی) کسی که چهره ای روشن و نورانی دارد

روشن رخ: (فارسی) کسی که چهره ای روشن و نورانی دارد

روشن مهر: (فارسی) خورشید تابان

روشن: (فارسی) تابان، درخشان

روشنا: (فارسی) روشنایی، نور

روشنک: (فارسی) نورانی، درخشان

روفیا: (سانسکریت) زیبا

روفیا: (سانسکریت) زیبا، خوشگل

رومیسا: (فارسی) سپید رو

رومینا: (فارسی / آشوری) پاک و پاکیزه، زدوده و صیقل داده شده، جلا داده شده

رونا/رنا: (فارسی) خورشید نورانی و درخشان، پاک، زیبا، قشنگ، روشن

رونناز: (فارسی) کاکتوس بدون تیغ

روناس: (فارسی) نام یک گیاه

روناک: (کردی) روشن، تابان

روناهی: (کردی) روشنائی، تابناکی

رونیا: (فارسی) آنکه چهره اش مانند نیاکانش است، اصیل، بانژاد

رونیکا: (یونانی) عامل پیروزی، پیروز کننده، دختر خوش یمن

رویا: (عربی) آنچه در عالم خیال وجود دارد، موضوع خوبی را در خواب دیدن

رویان: (فارسی) روینده، پویا

رويسا: (کردی) مانند چشمه زلال آب، روشن

رهاورد: (فارسی) سوغات، هدیه، ارمغان، تحفه

ریتا: (یونانی) مروارید

ریجینا: (لاتین) مانند ملکه، با شکوه و جلال، با عظمت

ریحان: (عربی) نوعی گیاه معطر

ریحانه: (عربی) نوعی گیاه معطر

ریزان: (فارسی) افشان، روان، جریان دارنده

ریما: (یونانی) کنایه از آدم قدرتمند

ریناز: (لری) دارای چهره و صورت ناز، زیبا و قشنگ

رئیس: (عربی) خانم، برجسته، عالی رتبه

❖ (ر) پسرانه و دخترانه

راشین: (کردی) توشه، آذوقه

رامک: (فارسی) فرمانبردار، رام، مطیع

رشاد: (عربی) هدایت یافتن، رستگاری

روما: (فارسی / آشوری) آسمان

رها: (فارسی) آزاد، بی قید و بند

❖ (ز) پسرانه

زادبه: (فارسی) بهزاد، اصیل، نیکو، خوش نژاد
زادمرد: (فارسی) مخفف آزاد مرد، جوانمرد، کریم
زادمن: (فارسی) آزاد مرد، جوانمرد
زادمهر: (فارسی) زاییده‌ی مهر و محبت
زاگرس: (فارسی) رشته کوهی که از شمال غربی تا جنوب شرقی ایران امتداد دارد
زال: (فارسی) پیر شده، سفید مو
زالی: (فارسی) سفیدی مو، سفیدی پوست
زامیاد: (فارسی) خاطره خوش و شاد
زانا: (کردی) فرهیخته و دانشمند
زانکو: (کردی) دانش طلب
زانپار: (کردی) دانشمند، فرهیخته، عالم
زاهد: (عربی) پارسا، پرهیزکار، کسی که ترک دنیا کند و به عبادت مشغول شود
زاهر: (عربی) فروزنده، نورانی
زائر: (عربی) زیارت کننده، زائر
زرار: (فارسی) تیز فهم، زبل، زیرک، تردست
زرتشت: (اوستایی / پهلوی) دارنده‌ی شتر زرد
زرمحمد: (فارسی / عربی) طلایی و ستوده شده
زعیم الدین: (عربی) پیشوای دین
زعیم: (عربی) فرمانروا، سر کرده، پیشوا
زکریا: (عبری) کسی که خداوند او را ذکر میکند
زکی الدین: (عربی) پارسا در دین
زکی اله: (عربی) بنده پاک و صالح خدا

زکی: (عربی) پاکیزه و پاک، پارسا، نیکو، صالح
زلفعلی: (فارسی / عربی) موی علی (ع)، کنایه از ارادت به علی (ع)
زمان: (فارسی) جریان پیوسته، وقت، هنگام، روزگار
زمانعلی: (فارسی / عربی) کنایه از وقت گذاشتن برای امام علی (ع)
زوهنگ: (فارسی) اسب تیز رو، اسب پیش رونده
زهراب: (عربی) ماهی که شیر را پنیر کند، آب زهر آلود، آبی که بعضی میوه ها و نباتات را در آن خیس کنند تا تلخی و شوری آن گرفته شود
زهید: (عربی) بسیار پرهیزکار و پارسا
زهیر: (عربی) چیزی بیش از حد تابناک
زیا: (فارسی) زنده
زیاد: (عربی) افزودن، بسیار
زیادعلی: (عربی) ترکیب دو اسم زیاد و علی (بسیار - برتر و بزرگوار)
زیارت: (عربی) پابوسی، دیدار، طواف
زیارتعلی: (عربی) دیدار علی (ع)، طواف علی (ع)
زید: (عربی) نمو کردن، افزون شدن
زیداله: (عربی) ترکیب دو اسم زید و الله (نمو کردن - خدا)
زیدان: (عربی) جمع زید، نمو کردن، افزون شدن
زیرک: (فارسی) دانا، باهوش، فهیم
زین الدین: (عربی) موجب زیبایی و آراستگی دین
زین العابدین: (عربی) موجب آراستگی و زیبایی عبادت کنندگان
زینال: (عربی) مخفف زین العابدین، باعث آراستگی و زیبایی عبادت کنندگان
زینعلی: (عربی) آراستگی علی (ع)
زینی: (عربی) باعث آراستگی و زیبایی

❖ (ز) دخترانه

زاهده: (عربی) زن پرهیزکار، مونث زاهد
زیبدا: (عربی) عطیه، بخشش
زیبده بگیم: (عربی / ترکی) خانم برگزیده
زیبده: (عربی) برگزیده کوچک، گل همیشه بهار
زربانو: (فارسی) بانوی درخشنده
زربگیم: (فارسی / ترکی) خانمی که مانند زر میدرخشد، زیبا
زرپری: (فارسی) درخشنده و زیبا مانند زر و پری
زرتا: (فارسی) همتای زر، درخشان و زیبا مانند طلا
زرتاج: (فارسی) کسی که تاجی از طلا دارد
زرخاتون: (فارسی) بانویی که مانند طلا درخشنده و زیبا است
زردخت: (فارسی) دختری که مانند طلا درخشنده و زیبا است
زردیس: (فارسی) مثل طلا و زر، گران قیمت و پر بها
زرغومه / زرگومه: (پهلوی) سبز، سرسبز، نور امید
زرگل: (فارسی) گل زرین، گل درخشان
زرناز: (فارسی) بسیار ناز
زرنگیس: (فارسی) دارای گیسوی طلایی، زرین گیسو
زرنیار: (فارسی) انار طلایی
زری بگیم: (فارسی / ترکی) خانمی که سرمه به چشم دارد
زری گل: (فارسی) گل طلایی
زری: (فارسی) سرمه، زمزمه ی آب، گلابتون
زرین تاج: (فارسی) تاج طلایی
زرین دخت: (فارسی) دختر طلایی، دختر با ارج و قرب

زرین قلم: (فارسی) خوش نویس
زرین گل: (فارسی) کسی که مانند گل طلایی، زیبا و تابان است
زرین مهر: (فارسی) خورشید طلایی
زرین نگار: (فارسی) تزیین شده با زر و طلا
زرین همای: (فارسی) همای زرین، آفتاب
زرین هور: (فارسی) خورشید طلایی
زرین: (فارسی) منسوب به زر، طلایی
زرینه: (فارسی) منسوب به زر، طلایی
زعفران: (عربی) نوعی گیاه
زکيه: (عربی) نیکو، تمیز
زالال: (فارسی) پاک و خالص
زلف ناز: (فارسی) دارای زلف زیبا
زلفا: (فارسی / عربی) منسوب به زلف، مجاز از زیبایی زلف معشوق، منزلت و قربت در عربی
زلفی خانم: (فارسی / ترکی) بانویی که گیسوی پرپشت و زیبا دارد
زلفی: (فارسی / عربی) گیسوی معشوق، دارای زلف زیبا
زلیخا: (عربی) جای لغزیدن پا (به لحاظ داشتن زیبایی زیاد)
زمانه: (فارسی) روزگار، چرخ روزگار، وقت
زمرد: (یونانی) سنگی قیمتی به رنگ سبز
زمزم: (عربی) نام چشمه‌ای در نزدیکی کعبه
زمینه: (فارسی) طرح، نقشه، چیزی که نقشه روی آن کشیده شود، موضوع، متن
زنبق: (فارسی) سوسن، نوعی گل
زولفیه: (فارسی) زلف و گیسوی زیبا
زهرآبگیم: (عربی / ترکی) خانم سفید روی و نورانی
زهرآخاتون: (عربی / فارسی) خانم سفیدروی و نورانی

زهرا ناز: (عربی / فارسی) درخشنده و نازنین
زهرا نسا: (عربی) نورانی ترین زنان، درخشان ترین زنان
زهرا: (عربی) نورانی، درخشان، سفیدروی
زهرة: (عربی) شکوفه، یک دانه شکوفه، ناهید (یکی از سیارات منظومه شمسی)
زیب النساء: (عربی) بهترین زنان، زیباترین زنان
زیبا: (فارسی) زینده، خوبرو، نیکو، خوشگل، چشم نواز، خوش آیند
زیباچهر: (فارسی) کسی که چهره‌ای زیبا و چشم نواز دارد، زیبارو
زیبارخ: (فارسی) کسی که چهره‌ای زیبا و خوشایند دارد، زیبارو
زینده: (فارسی) سزاوار، لایق، شایسته
زیتون: (عربی) نوعی میوه به رنگ‌های سبز یا بنفش یا سیاه
زیلان: (فارسی) نام گیاهی یک ساله و معطر شبیه اسفناج
زینب: (عربی) نوعی درخت زیبا
زینت الملوک: (عربی) زیور پادشاهان
زینت: (عربی) زیور، چیزی که برای آراستن و زیبا ساختن استفاده شود
زینة: (عربی) درجه، پایه، طبقه، مرتبه، منزلت
زیور: (فارسی) زینت، آرایش، پیرایش، هر چیزی که با آن چیز دیگر را بیارایند
زیورتاج: (فارسی) آنکه مانند زیور و جواهری بر تاج میدرخشد
زیوین: (کردی) نقره‌ای، نقره‌گون

❖ (ز) پسرانه و دخترانه

زرنشان: (فارسی) زر نگار، نوعی صنعت در طلا کاری

زهیرا: (عبری / عربی) بلبل در عبری، درخت پر شکوفه و دختر زیبا و باطراوت در عربی

❖ (ژ) پسرانه

ژابیز: (کردی) شراره آتش

ژوین: (فارسی) نوعی سلاحی جنگی قدیمی، نیزه کوچک

ژورک: (فارسی) نام پرنده ای سرخ‌رنگ به بزرگی گنجشک

ژیان: (فارسی) خشمگین، غضبناک، درنده، ترسناک، هراسناک، خشم آلود، مخوف، وحشتناک

ژیلوان: (کردی) کوهنورد

ژیوان: (کردی) نگهبان زندگی، بانی زندگی، پشیمان

❖ (ژ) دخترانه

ژاسمن: (فرانسوی) یاسمن، نام گلی خوشبو

ژاسمین: (فرانسوی) یاسمن، نام گلی خوشبو

ژاکلین: (فرانسوی) محافظت شده از سوی خدا، زندگی دوباره

ژاله: (فارسی) شبنم، قطره باران

ژالین: (ترکی) شعله آتش

ژامک: (فارسی) آینه

ژاوین: (کردی) سر زندگی، شاد و خوشحالی

ژرفا: (فارسی) عمیق، انتهای گودی

ژوان: (کردی) زمان، میعاد، ملاقات

ژیکان: (کردی) زیبا، آرام بخش

ژیلا: (فارسی) تگرگ

ژیله: (کردی) ژاله، تگرگ

ژینا: (فرانسوی) باهوش، نابغه، مخ

ژینو: (کردی) زندگی بخش، باهوش، نابغه

ژینوس: (فرانسوی) باهوش، نابغه

❖ (ژ) پسرانه و دخترانه

ژیوار: (کردی) زندگی، زندگی بخش

◉ (س) پسرانه

ساباط: (فارسی) راهرو سر پوشیده، معبر، سایبان، سایه گاه، دالان

سابق الدین: (عربی) سبقت گیرنده در دین

ساتگین: (ترکی) پیاله و قدح بزرگ، محبوب، مطلوب

ساتیار: (فارسی) یار صاف و ساده، دوست بی ریا

ساجد: (عربی) سجده کننده، کسی که پیشانی بر زمین می گذارد

سادیار: (اوستایی) دوست بی ریا

سارنگ: (فارسی) نام سازی شبیه کمانچه، گوشه ای در آواز ابو عطا

سارو: (آشوری) ماه

سارو: (کردی / هندی) نام پرنده سخنگو، طوطی

ساریخان: (ترکی) خانی که به جهان اطرافش احاطه دارد

ساسان: (فارسی) تنها، گوشه نشین، درویش

ساطع: (عربی) درخشنده، آشکار، هویدا

ساعد: (عربی) قسمتی از دست، مدد کار، کمک کننده

ساکو: (کردی) ساده و بی آرایش، یکسان و یکنواخت

سالار: (فارسی) سردار، رئیس، مهتر قوم، پیشرو لشکر

سالداس: (ترکی) صخره، سنگ بزرگ

سالک: (عربی) رونده، راهرو، آنکه راهی را طی می کند، رهرو، پیرو

سام الدین: (سانسکریت / عربی) حدیث خوش در دین

سام: (فارسی) آتش، سوگند، پیمان، عهد

سامان: (فارسی) سرزمین، نظام، صبر، آرام

سامر: (عربی) افسانه سرای، قصه گو، مجلس قصه گویی

سامراد: (فارسی) عالیتیرین و بالاترین مرتبه جوانمردی، جوانمرد، بخشنده، بلند مرتبه

سامران: (کردی) سربلند، شاهانه

سامرند: (کردی) پادشاه جوان

سامع: (عربی) شنونده

سامهر: (فارسی) سایه پدر و مهر مادر

سامی بیگ: (عربی / ترکی) امیر بلند مرتبه، امیر عالی مقام

سامی: (عربی) بلند مرتبه، عالی

سامیار: (فارسی) حافظ آتش، کمک کننده به آتش

سامین: (فارسی) آتش، والا مقام، بلند مرتبه

سانا: (کردی) آسان، راحت

سانان: (کردی) بزرگ ایل و طایفه

سانان: (کردی) بزرگ ایل و قبیله، شاه بزرگ، بزرگ ایل

سانیار: (کردی) حامی، پشتیبان

ساوارا: (آشوری) امید، آرزو

ساواش: (ترکی) مرد جنگاور، نبرد، مرد اهل نبرد

ساوالان: (فارسی) سبلان، رشته کوه آتشفشانی

ساوان: (کردی) سامان، سرزمین، صبر، آرام

ساوه: (فارسی) زر خالص ریز شده، بوته زرگری

ساها: (عربی / هندی) آسمان، خورشید، خوش شانس، خوشبختی، ستاره کم نور

سایر: (عربی) سیر کننده، رونده، سیاحت کننده

سایمان: (ترکی / کردی) مانند سایه، خان بزرگ

سایمون: (عبری) مطیع، فرمانبردار

سبحان: (عربی) پاکیزه کردن

سبحانعلی: (عربی) پاک و منزّه و برتر

سبحانقلی: (عربی / ترکی) بنده سبحان، بنده خدا

سبکتکین: (فارسی / ترکی) نیک قدم، سبک قدم، خوش قدم
سبلان: (فارسی) رشته کوه آتشفشانی
سپنتا: (اوستایی / فارسی) پاک و مقدس، مقدس قابل ستایش
سپند: (فارسی) اسفند، اسپند، نوعی دانه که در آتش ریزند
سپندار: (فارسی) بردباری، فروتنی مقدس
سپهداد: (فارسی) داده ی سپاه و لشکر
سپهر: (فارسی) آسمان
سپهراد: (فارسی) بخشنده سپاه، جوانمرد سپاه، شجاع و دلیر
سپهرام: (فارسی) موجب آرام و قرار سپاه، آرامش لشکریان
سپهرداد: (فارسی) بخشیده آسمان
سپهیار: (فارسی) یار سپاه و لشکر
ستار: (عربی) پوشاننده، حفظ و محافظت کننده
سجاد: (عربی) بسیار سجده کننده
سحاب: (عربی) ابر
سقاوت: (عربی) بخشش، جوانمردی، عطا، کرم
سدرا: (فارسی) نام درختی در آسمان هفتم بهشت
سدید الدین: (عربی) پا برجا و ایستاده در دین
سدید: (عربی) پا برجا، ایستاده
سر اصلان: (فارسی / ترکی) رهبر شیرها، رئیس شیرها، دلیرتر، شجاعتر
سراج الدین: (عربی) کسی که چون چراغ و روشنایی در دین است
سراج: (عربی) روشنایی، چراغ
سرافراز: (فارسی) سربلند، سرفراز
سرافیل: (عبری) اسرافیل، از فرشته های الهی، درخشیدن مانند آتش
سراوان: (فارسی) جای بلند، بلندی، مرتفع

سرحد: (فارسی) ثغر، حد، کرانه، مرز، ناحیه

سرخوش: (فارسی) خوشحال، سر حال، سرزنده، با نشاط، سرمست، مسرور

سرکوت: (کردی) زندگی، معنای کامل عشق، قدرت، موفق، پیروز، برنده، عشق من

سرمست: (فارسی) سرخوش، شاد، شادمان

سرور: (فارسی) بزرگ، رئیس، مورد احترام، محترم

سرون/ سورن: (فارسی) دلیر، پهلوان، توانا

سرها: (ترکی) سربلند، سرافراز

سعادت قلی: (عربی/ ترکی) بنده خوشبخت و نیک بخت خدا

سعادتعلی: (عربی) بنده خوشبخت و شریف خدا

سعد الدین: (عربی) موجب فرخندگی دین

سعد: (عربی) مبارک، خجسته، خوش یمن، خوشبخت

سعداله: (عربی) سعادت خداوند

سعدون: (عربی) خوشبخت

سعدی: (فارسی) موجب سعادت و فرخندگی، خجستگی

سعید اله: (عربی) بنده خوشبخت خدا

سعید علی: (عربی) خوشبخت و شریف و بزرگوار

سعید قلی: (عربی/ ترکی) بنده خوشبخت خدا، بنده خوش اقبال خدا

سعید: (عربی) بسیار خوشبخت، بسیار سعادتمند

سقراط: (یونانی) نام فیلسوف یونانی

سکندر: (یونانی) اسکندر، یار و یاری کننده، رهبر مردان

سلام اله: (عربی) درود خدا بر او باد

سلطان حسین: (عربی) پادشاه نیکو و صاحب جمال

سلطان مراد: (عربی) پادشاه آرزو، رئیس، امید، پیشوا، رهبر

سلطان: (عربی) پادشاه، حکمران با قدرت بی حد و حصر

سلطانعلی: (عربی) پادشاه شریف و بزرگوار، رئیس برتر و توانا

سلمان: (عربی) سنگ بزرگ، سالم و مبرا از عیب و نقص

سلیار: (کردی) دلبر، دلدار

سلیم: (عربی) بسیار سالم، بدون عیب و ایراد

سلیمان: (عربی) سرشار از سلامتی

سمکو: (کردی) کوه، ستون کوه

سمیح: (عربی) بخشنده، بلند نظر، کریم

سمیران: (فارسی) سرد و یخ بسته، پوشیده از برف، جای سرد سیر

سمیع اله: (عربی) شنوا، خدا شنوا است

سمیع: (عربی) شنوا، از نامه‌های خداوند

سنا الدین: (عربی) کسی که موجب روشنایی دین است

سناور: (مازندرانی) صنوبر

سندی: (هندی) شرابی که از درخت نارگیل بدست می آید

سنگور: (فارسی) سبد، زنبیل، کماج

سوران: (کردی) نام پرنده ای خوش آواز

سورنا: (فارسی) نام یک وسیله موسیقی، نوعی شیپور

سورین: (فارسی) شجاع، نترس، دلیر، بی باک

سوشا: (فارسی) نجات دهنده، موعود

سوشیان: (اوستایی) نجات دهنده، منجی، موعود

سوقات: (ترکی) تحفه، هدیه، ارمغان، پیش کش

سولدوز: (ترکی) ستاره آب، نام قدیمی ستاره عطارد

سوما: (فارسی) جوی آب، نهر

سها: (عربی) نام ستاره

سهم الدین: (عربی) سهم ها و بهره های دین

سهام: (عربی) سهم ها، بهره ها، نصیبها
سهراب: (فارسی) شاد گون، گلگون
سهند علی: (فارسی / عربی) محکم و پابرجا و توانا
سهند: (فارسی) محکم، پابرجا، استوار
سهیل: (فارسی) نام ستاره بسیار درخشان
سیاب: (عربی) غوره خرما، خرماي نارس
سیار: (عربی) سیر کننده، گردنده، رونده، روان
سیام: (عربی) نام کوهی مابین سمرقند و تاشکند
سیامک: (فارسی) کسی که موهای سیاه رنگی دارد
سیامند: (کردی) مرد سبزه، آرام و گوشه گیر، متین، شب آرام و ساکت
سیاوش وحید: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم سیاوش و وحید (دارنده اسب نر سیاه - یکتا و بی نظیر)
سیاوش / سیاوش: (فارسی) صاحب اسب سیاه، سیاه چشم
سیروان: (کردی) زیبا
سیروس: (فرانسوی / فارسی) اسم نوعی ابر، کوروش
سیف الدین: (عربی) شمشیر دین
سیف اله: (عربی) شمشیر خداوند
سیف علی: (عربی) شمشیر علی (ع)
سیمران: (سانسکریت) در معنویت، بهترین جنبه خود آگاهی، طریق وصول به سرچشمه آگاهی
سینا: (فارسی / عبری) دانشمند، شاهزاده
سینان: (ترکی) فریبنده
سیون: (کردی) ماه

❖ (س) دخترانه

سابرینا: (آشوری) مژده، بشارت

سابود: (فارسی) هاله، خرمن ماه

سایین: (فارسی) سرو کوهی

ساتراب: (فارسی) استاندار، فرماندار، حاکم

ساتی: (سانسکریت) الهه هندی، فرشته موکل بر ارواح، زن با وفا

ساتین: (فارسی) محبوب و دوست داشتنی

ساتین: (فارسی) محبوب و دوست داشتنی

ساجده: (عربی) سجده کننده، کسی که پیشانی بر زمین می گذارد

ساجلی: (ترکی) زلف زیبا، دختری با گیسوان بلند و پرپشت

ساحره: (عربی) سحر کننده، جادو کننده، افسونگر

ساحل: (عربی) کنار دریا، کنار دریاچه

ساده: (فارسی) آسان، بی آرایش، بی نقش، خوش باور، خوش خیال، زود باور، پاک خالص

سارا بگیم: (عبری/ ترکی) خانم خالص و پاک، دختر دلسوز و مهربان، زن والا مقام، دختری که

صورتی روشن و سفید دارد

سارا: (عبری) خالص، اصیل

سارال: (کردی) نام روستایی در نزدیکی سنندج

سارای: (ترکی) ماه زرد، ماه شب چهارده

سارگل: (ترکی/ فارسی) گل زرد

سارلماز: (ترکی) بدون پاییز، آنچه که پژمرده نمی شود، جاویدان

سارنیا: (فارسی) پاک و منزّه و خالص، بانوی بی ریا، دختر پاکدامن

ساره دخت: (عبری/ فارسی) شاهزاده، دختر شاهزاده

ساره: (عبری) سارا، خالص، اصیل

ساری گل: (ترکی) گل زرد

ساریسا: (کردی) کوشا

ساریسا: (کردی) کوشا

سارینا: (فارسی) خالص و پاک، بی غل و غش

ساریه: (عربی) ابری که در شب آید

ساسان دخت: (فارسی) دختر زاهد و پرهیزگار، دختری که از مال و منال دنیا می گذرد، دختر ساسان

ساعده: (عربی) مونث ساعد، مددکار، کمک کننده

ساغر: (ترکی) پیاله، جام

ساقی: (عربی) کسی که شراب در جام می ریزد و به دیگران می دهد

سالمه: (عربی) مونث سالم، تندرست، بی عیب، درست

سالومه: (عبری) صلح و آرامش، صفا و دوستی

سالویا: (لاتین) نوعی گل

سالی: (فارسی) سرخوش و بی غم، دارای عمر طولانی

سالیئا: (فارسی) منسوب به سال، سالانه

سامانتا: (لاتین) دختر آسمانی، گل، هدیه خداوند، دختر پاک

سامره: (عربی) افسانه سرای، قصه گو

سامعه: (عربی) شنوا

سامه: (فارسی) سوگند، پیمان

سامیرا: (عربی) سمیرا، زن بزرگوار

سامینا: (فارسی) مانند مینا، نام گل

سامینه: (کردی) ماهر

سامیه: (عربی) زن عالی، زن بلند مرتبه

سان آی: (ترکی) زیبا و درخشان مانند ماه

ساناز: (ترکی) نام گل، کم نظیر، بی نظیر

سانای: (ترکی) بلند آوازه و گرامی، مهنام، بی قرار
ساندا: (چینی) مبارز آزاد، جنگجو، رزمنده، ورزش رزمی
سانلی: (ترکی) شهیر، نامدار، معروف
سانوا: (فارسی) دختر خوش سخن، بانویی که شیرین حرف می زند
سانیا: (فارسی) سیمرغ، سایه روشن جنگل
سانیل: (فارسی) خوش اخلاق، دارای خلق و خوی پسندیده و خوب
ساوا: (فارسی) طلا و نقره سوهان کشیده شده
ساورینا: (آشوری) امید، آرزو
ساویز: (فارسی) نیک خوی، خوش خلق
ساویس: (فارسی) گرانمایه و با ارزش
ساوین: (فارسی) سبدي که در آن پنبه می گذارند
ساوین: (فارسی) گرانمایه، با ارزش، آسوده و آرام
ساهره: (عربی) چشمه روان
سایا: (ترکی) یکرنگ، آدم بی ریا، ساده
سایان: (فارسی) منسوب به سایه
سایدا: (کردی) در سایه مادر، در پشتیبان مادر
سایدا: (کردی) سایه مادر
سایره: (عربی) سیاره
سایلا: (ترکی) بشمار، شمردن، به حساب آوردن، ارزش گذاشتن، ارج نهادن
سایماه: (فارسی) سایه ماه، هاله ماه
سایه: (فارسی) حمایت، پناه، قسمت تاریکی که از قرار گرفتن جسم کدر در مقابل تابش نور ایجاد می شود
سبا: (فارسی) کبوتر
سبز بهار: (فارسی) گیاهی که در فصل بهار می روید، بهار سرسبز

سبز پری: (فارسی) فصل بهار

سپیدار: (فارسی) نوعی درخت

سپیده گل: (فارسی) گل سفید

سپیده: (فارسی) روشنایی اول صبح، سفیده

ستاره: (فارسی) اجرام نورانی در آسمان که در شب دیده می شوند، شانس و اقبال

ستاک: (فارسی) شاخه تازه و ناز

ستایش: (فارسی) خوبی و نیکویی کسی یا چیزی را گفتن، تعریف، شکر خداوند

ستوده: (فارسی) ستایش شده

ستی: (فارسی) سرسخت و محکم، قطعه فولادی که بر سر داس یا نیزه نصب می شود

ستیا: (اوستایی / پهلوی) دنیا، جهان، هستی، بانوی بلند مرتبه و نجیب

ستین: (لری) ستون، تکیه گاه، عزیز

سحر: (عربی) هنگام سپیده دم، زمان پیش از صبح

سحرالسادات: (عربی) سیده خرد سال، سیده نو شگفته

سحران: (عربی) افسونگر، دلربا

سحرانگیز: (عربی / فارسی) سحرآمیز، فریبنده، جذاب

سحرانه: (عربی) جادوگر، افسونگر، افسون کننده، خیره کننده

سحرناز: (فارسی) سپیده دم زیبا

سحرنوش: (فارسی) دوستدار سپیده دم و روشنایی

سدنا: (فارسی) سجده کننده بر خانه خدا

سرایه: (فارسی) ترانه، آواز

سرتاج: (فارسی) گیسو پوش زنان، تاج سر

سرخاب: (فارسی) گلگون، شاداب، باطراوت

سرفناز: (فارسی) سروناز، معشوق خوش قد و قامت، بلند بالا

سرگل: (فارسی) نخستین گل

سرمه: (فارسی) ماده سیاه رنگ که برای آرایش چشم بکار می رود
سُرنا: (فارسی) نوعی ساز بادی چوبی از خانواده نی
سروا: (فارسی) افسانه، داستان، شعر، سرود
سروتن: (فارسی) کسی که خوش قد و قامت است
سروجهان: (فارسی) کسی که قد و قامتی زیبا در بین بقیه دارد
سروده: (فارسی) خوانده شده، گفته شده، شعر ساخته شده، اشعار، آواز
سُرور: (عربی) شادی، خوشحالی
سُرور: (فارسی) بزرگ، رئیس، مورد احترام، محترم
سروش: (فارسی) سروش، فرشته پیام آور وحی
سروگل: (فارسی) گل همیشه سبز
سروناز: (فارسی) نوعی درخت زینتی، کنایه از معشوق خوش اندام
سروین: (فارسی) مانند سرو، خوش قد و بالا
سریر: (عربی) تخت شاهی
سریرا: (فارسی) قشنگ، زیبا
سرین گل: (ترکی) مجاز از دختر آرام، دریاچه و برکه آرام
سرین: (ترکی) آرام و رونق یافته
سریه: (عربی) سپاه، لشکر، پیش قراولان سپاه، جنگهایی که پیامبر در آن شرکت نداشته
سعدا: (عربی) خوشبخت، سعادتمند
سعدیه: (عربی) منسوب به سعد، سعادتمند، خوشبخت
سعیده: (عربی) مونث سعید، بسیار خوشبخت، بسیار سعادتمند
سکینه: (عربی) آرامش و وقار، آنچه دل را قوی کند
سلاله: (عربی) نسل، نژاد
سلدا: (ترکی) کوهستان
سلطان خانم: (عربی/ ترکی) خانم قدرتمند و فرمانروا

سلطنت: (عربی) پادشاهی، حکمرانی

سلما: (عربی) صلح طلب، صلح، آشتی، دوستی، بانوی صلح طلب

سلمناز: (عربی / فارسی) صلح و آرامش و ناز و کرشمه

سلمه: (فارسی) نوعی گیاه

سلمی خانم: (عربی / ترکی) خانم عاشق

سلن: (یونانی) خدای ماه

سلنا: (ترکی) سولنا، خدای ماه، مجاز از ماه، بسیار زیبا

سلوا: (عربی) مریم گلی، هر چیزی که تسلی دهد، عسل، گیاه زینتی از خانواده نعنا

سلوان: (عربی) کشف غم و اندوه و از بین بردن آن، خرسند و بی غم شدن، از یاد بردن امری،

فراموش کردن

سلوی / سلوا: (عربی) کبوتر بهشتی

سلیمه: (عربی) مونث سلیم، بسیار سالم، بی عیب

سلین: (ترکی) سیل خروشان، مانند سیل، در زبان فرانسوی به معنی آسمان

سلینا: (ترکی) مانند سیل، خروشان

سمانه: (عربی) بلدرچین، سقف خانه

سمایه: (عربی) پاک

سمر: (عربی) افسانه شب، قصه، روزگار

سمرخ: (فارسی) سمن رخ، کسی که صورتی مانند گل سفید دارد

سمن سیما: (فارسی) گل یاسمن، گل رازقی

سمن ناز: (فارسی) کسی که مانند گل یاسمن زیبا است

سمنوی: (فارسی) خوش عطر و بو

سمیرا: (عربی) هم صبحت شبانه

سمین: (عربی) چاق، ارزشمند، عالی، والا

سمیه: (عربی) صدای زیبا، آواز، بلند، رفیع

سن ناز: (ترکی) زیبا و قشنگ، تو ناز هستی

سنار: (ترکی) عروس، گلین در ترکی

سنبل: (فارسی) نوعی گل معطر که در رنگهای مختلف وجود دارد

سنور: (عربی) مهتر، بزرگ، والا

سُنیا: (سانسکریت) آزاده، رها

سوتیام: (فارسی) نور دو چشم

سودا: (ترکی) عشق

سودابه: (فارسی / پهلوی) دارنده آب روشنی بخش

سوده: (عربی) زن بزرگوار، زن سرفراز، زن با شکوه

سودین: (ترکی) دوست داشتن

سورج: (عبری) نمک مرغوب و بسیار سفید، نمکین، جذاب

سوره: (عربی) هرذ یک از بخشهای ۱۱۴ گانه قرآن که شامل چند آیه است

سوری: (فارسی) گل سرخ، شادی، خوشحالی

سوریا: (آشوری) ثریا، پروین، مجموعه ای از شش ستاره در آسمان

سوریتا: (فارسی) نظیر و مانند گل سرخ، سرخ گون، زیبا

سوریه: (عربی) آرام

سوزان: (فارسی) سوزاننده، آتشین

سوژین: (کردی) سوزان، نور زندگی، سوختن

سوسن: (فارسی) نوعی گل در رنگها و اشکال مختلف

سوفی: (یونانی) دانشمند، عارف، حکیم

سوفیا: (فارسی) سوفیه، خردمند، عاقل، حکیم، دانشمند

سوگل: (ترکی) زن برگزیده و زیبا، محبوب

سوگلی: (ترکی) زن برگزیده و زیبا، محبوب

سوگناز: (فارسی) ترکیب دو اسم سوگ و ناز (مصیبت، غم، ماتم و عزا - کرشمه، غمزه)

سوگند: (فارسی) عهد و پیمان، قسم

سولار: (ترکی) آبها

سولاف: (کردی) آبشار کوچک

سولماز: (ترکی) پژمرده نمی شود، همیشه جوان و شاداب، جاویدان، همیشگی

سولین: (کردی) غنچه تازه شکفته

سولینا: (فرانسوی) مقدس، موقر، محترم، با احترام، رسمی

سومیا: (فارسی) مورد علاقه، محبوب

سومیتا: (فارسی) احترام، مهربانی، لطف

سونابگیم: (ترکی) خانم زیبا و قشنگ، زیبای آبها، خانمی چون طلا، مرغابی مونث

سونای: (ترکی) مرغ آبی، زیبای آبها

سونای: (ترکی) زیبا روی، ماه شب چهارده

سونیا: (یونانی) خرد، دانش

سویل آی: (ترکی) جذاب مانند ماه

سویل: (ترکی) دوست داشته شده، مورد علاقه و پسند

سوین: (ترکی) عشق، محبت، علاقه شدید

سوینچ: (ترکی) شادی، خوشحالی

سها: (عربی) کم فروغ، کم نور، نام کوچکترین ستاره صورت فلکی دب اکبر

سهر افروز: (عربی/فارسی) ترکیب دو اسم سهر و افروز (شب بیداری - بیدار و افروزنده)

سهران: (عربی) بیدار، شب زنده دار

سهیلا: (عربی) ملایم، لطیف، ظریف

سی گل: (فارسی) سی عدد گل

سیاره: (عربی) راه پیمای، ستاره کوچک، قافله، کاروان، اجرام آسمانی که به دور ستاره ها می چرخند

سیب گل: (فارسی) شکوفه درخت سیب

سیتا: (هندی) جهان، گیتی، دختر

سیدا: (لری) در پناه مادر

سیدرا: (عربی) سیرت بزرگ

سیران: (کردی) گردش، تفریح، سفر

سیرانوش: (فارسی) عشق شیرین

سیرنگ: (فارسی) سیمرغ، پرنده ای افسانه ای

سیلوانا: (لاتین / ایتالیایی) دختر جنگل، الهه جنگل، دختر جنگلی

سیما: (عربی) صورت، چهره، رخ، رخسار

سیمرخ: (فارسی) دارای چهره نقره گون و سفید

سیمزر: (فارسی) سیم و زر، نقره و طلا، مملو از طلا و نقره

سیمیا: (فارسی) فصاحت، بلاغت، علامت و نشان، علوم ماورایی

سیمین تاج: (فارسی) تاج ساخته شده از نقره، تاج نقره ای رنگ، سفید و درخشان، مجاز از زیبارو

سیمین عذار: (فارسی) سفید رخ، زیباروی، سپید گونه

سیمین: (فارسی) نقره ای، ساخته شده از نقره

سیمینه: (فارسی) منسوب به سیمین، نقره ای

❖ (س) پسرانه و دخترانه

سابین: (فارسی) سرو کوهی

سارین: (فارسی) آهنگ، ترانه

ساشا: (یونانی) مدافع و محافظ

سامیا: (فارسی) ماه بهمن

سانا: (کردی) آسان و راحت، در زبان بلوچی یعنی باهوش و زیرک و هوشیار

سرو: (فارسی) مجاز از شاداب و با طراوت، نوعی درخت

سروش: (فارسی) فرشته پیام آور وحی

سعادت: (عربی) بهروزی، خوشبختی، نیک بخت

سلاطین: (عربی) سلطانها، پادشاهان، شاهان

سلامت: (عربی) درستی، تندرستی، خلاص از بیماری، سالم، رستگاری

سمان: (فارسی) مخفف آسمان، سپهر

سنا: (فارسی) روشنایی، رفعت

◈ (ش) پسرانه

- شاپور: (فارسی) شاهپور، شاهزاده
- شادبه: (فارسی) بهترین شادی
- شادتگین: (فارسی) پهلوان یا دلاور شاد
- شادرو: (فارسی) آنکه چهره‌اش شاد است، شاداب، شادمان، مسرور
- شادعلی: (فارسی / عربی) خوشحال بزرگوار
- شادکان: (فارسی) خوشحال، کامروا
- شادمان: (فارسی) خوشحال، شاد، مسرور
- شادن: (عربی) بچه آهو، زیبا و لطیف مانند بچه آهو
- شادیار: (فارسی) شادمان، خوشحال، مسرور
- شاذ: (عربی) کمیاب، نادر
- شارو: (آشوری) پادشاه، سلطان
- شاروسین: (فارسی) پادشاه مقدس
- شارونا: (آشوری) سرزمین حاصلخیز
- شارویه: (فارسی) شیرویه، شجاع، دلیر
- شاعی: (عربی) برخاسته از شیعه
- شافع: (عربی) شفاعت گر، شفیع، واسطه
- شاکر: (عربی) شکرگزار
- شاکو: (کردی) شاه کوه‌ها
- شامل: (عربی) دارنده، کامل، مشتمل
- شامیل: (روسی) نام یک شهرستانی در روسیه
- شانان: (ترکی) نامدار، مشهور، معروف
- شانلی: (فارسی) با افتخار، درخور تحسین، مشهور

شانیا: (هندی) پابرجا، مصمم، کسی که در تصمیم خود استوار است
شاه حسن: (فارسی / عربی) حسن بزرگ، حسن امیر
شاه محمد: (فارسی / عربی) پادشاه ستوده شده، محمد پادشاه
شاه مراد: (فارسی) بزرگترین خواسته و آرزو
شاه ویس: (فارسی) شاه بزرگ
شاهان: (فارسی) فرمانروا، بزرگ، حکومت کننده، سلطنت کننده
شاهپور: (فارسی) شاپور، شاهزاده
شاهد: (عربی) محبوب، زیبارو، دوست داشتنی
شاهدیس: (فارسی) مانند پادشاه
شاهر: (عربی) معروف، مشهور
شاهرخ: (فارسی) کسی که چهره‌ای باهیت و جلال شاهانه دارد
شاهرود: (فارسی) رود بزرگ
شاهروز: (فارسی) شهرز، شاه زمانه، کسی که اقبال و بختی مانند شاه دارد
شاهسون: (ترکی) شاه دوست، دوست دار پادشاه
شاهعلی: (فارسی / عربی) شاه علی، شاه برتر، شاه توانا
شاهکار: (فارسی) کار بی همتا، ممتاز، نمایان
شاهمیر: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم شاه و میر، شاه و امیر
شاهو: (فارسی) مانند شاه باشکوه و بزرگ
شاهور: (فارسی) شاه، امیر، حاکم
شاهوردی: (ترکی) خداداد، مجازا خدا داده است
شاهوین: (فارسی) مانند شاه
شاهین: (فارسی) نوعی پرنده شکاری
شایار: (کردی) یار شاه، وزیر
شایان: (فارسی) شایسته، سزاوار

شایراد: (فارسی) هاله و خرمن ماه

شایگان: (فارسی) سزاوار، درخور شاه، هر چیز گرانبها

شبی: (فارسی) جامه دوخته شده، پوستین، شب هنگام، هنگام شب

شبیر: (عربی) شیر کوچک

شجاع الدین: (عربی) شجاع در حفاظت از دین

شجاع الملک: (عربی) شجاع در دفاع از کشور

شجاع: (عربی) دلیر، دلاور، پر دل، باجرات

شجاعت: (عربی) دلیری، دلاوری، بی باکی، از جان گذشتگی، شهامت، پر جگری، رشادت

شجاعیل: (عربی) مبارز شجاع و دلیر، جنگجوی پر دل و جرات

شرف الدین: (عربی) موجب مجد و برتری دین

شرف الزمان: (عربی) موجب مجد و برتری روزگار

شرف: (عربی) مجد و بزرگواری

شروان: (فارسی) درخت سرو، مجازا بلندبالا، خوش قد و قامت

شریف الدین: (عربی) ارجمند، پاک نژاد، بلند قد، بلند مرتبه

شریف: (عربی) ارجمند، پاک نژاد، بلند قدر، بزرگوار

شعاع الدین: (عربی) نور دین، روشنائی دین

شعبان علی: (عربی) ماه شریف

شعبان: (عربی) نام ماه هشتم سال قمری

شعیب: (عبری) توشه دان، مشک کهنه

شفا: (عربی) تندرستی پس از بیماری، بهبودی، درمان

شفقت علی: (عربی) مورد لطف و مهربانی علی (ع) قرار گرفتن، مهربان علی

شفقت: (عربی) مهربانی، رحمت، رأفت، عطوفت

شفیع: (عربی) شفاعت کننده، پایمرد

شفیق: (عربی) مهربان، دلرحم

شکر: (ترکی) تشکر، حق شناسی، حمد و سپاس، شکرانه
شکراله: (عربی) سپاس پروردگار را
شکرعلی: (عربی) سپاس از علی (ع)
شکلعلی: (فارسی / عربی) مانند علی
شکور: (عربی) بسیار سپاسگزار
شکیب: (فارسی) بردباری، صبر و تحمل
شکیبا: (فارسی) بردبار، صبور، باتحمل
شکیل: (عربی) پسر خوش چهره، زیبا
شمام: (عربی) نوعی خربزه که بسیار خوشبو است
شمس الدین: (عربی) خورشید دین
شمس اله: (عربی) آفتاب خدا، منور شده به دین خدا
شمس الهدی: (عربی) آفتاب هدایت
شمس علی: (عربی) خورشید بزرگ، روشنایی برتر
شمعون: (عبری) شنونده
شمیران: (فارسی) جای بلند، مجازا بلند والا و بلند مرتبه
شمیل: (عربی) باد شمال
شمیم: (عربی) بوی خوش، بلند، مرتفع
شنتیا: (عبری / فارسی) فاتح و پیروز
شنگل / شنگول: (ترکی) شاد، سر حال، سرمست، سرخوش، مسرور، شادمان
شوان: (کردی) چوپان، گله بان
شودب: (عربی) بالابلند، نیکو خوی
شورش: (فارسی) ازدحام، انقلاب، جنبش، قیام
شورعلی: (فارسی / عربی) دارای هیجان و شور علی (ع)
شوق علی: (فارسی / عربی) دارای هیجان و شوق علی (ع)

شهاب الدین: (عربی) ستاره روشن در دین و آیین

شهاب: (عربی) شعله آتش، ستاره روشن

شهامت: (عربی) بی باکی، دلیری، حالت ترس نداشتن از چیزی یا کسی، شجاع

شهباز: (فارسی) شاهباز، باز سفید، باز شکاری

شهبازعلی: (فارسی / عربی) پرنده‌ی شکاری توانا و نیرومند، باز سپیدرنگ و شکاری قوی

شهبال: (فارسی) بزرگترین پر پرنده

شهبان: (فارسی) ستاره دنباله دار

شهبد: (فارسی) پادشاه بزرگ، فرمانروای دارای اختیار

شهداد: (فارسی) داده‌ی شاه

شهراد: (فارسی) شاه جوانمرد، شاه جوان

شهرام: (فارسی) مطیع و فرمانبر شاه

شهرداد: (فارسی) باعث عدل و داد شهر

شهروان: (فارسی) شهربان، نگهبان شهر

شهرود: (فارسی) رود بزرگ

شهروز: (فارسی) شاه زمانه، کسی که بخت و اقبال‌ی مانند شاه دارد

شهریار: (فارسی) فرمانروای شهر، پادشاه

شهزاد: (فارسی) شاهزاده، فرزند شاه، از نسل شاه

شهسام: (فارسی) پادشاه آتش

شهسان: (فارسی) مانند شاه

شهنام: (فارسی) دارای نام شاهانه

شهنور: (فارسی) نور شاه، نور خدا

شهیداد: (فارسی) خاطره شاهانه

شهیار: (فارسی) یار و یاری دهنده شاه

شهیر: (عربی) معروف، نام آور، نامدار، مشهور

شیخ علی: (عربی) مرشدش علی (ع) است، پیرو امام علی (ع)
شیر احمد: (فارسی) احمد شیر، احمد شجاع
شیر اصلان: (فارسی / ترکی) شیر، راهنمایی نجیب و مهربان و دلسوز، دلیر و شجاع
شیراله: (فارسی / عربی) شجاعت، شیر خدا
شیر حسین: (فارسی / عربی) حسین قوی و دلاور، پهلوان حسین
شیرخان: (فارسی) شیر بزرگ، امیر با دل و جرأت
شیر خدا: (فارسی) شجاع و نترس
شیردل: (فارسی) دلاور، شجاع، دلیر، با جرأت، جسور
شیرزاد: (فارسی) زاده شیر، دلاور، شجاع، نترس
شیرستان: (فارسی) محل شیران، بیشه و جایی که در آن شیر فراوان باشد
شیرعلی: (فارسی / عربی) علی شجاع، علی بی باک، شیر توانا
شیرکو: (کردی) شجاعت، افتخار، دلیر، شجاع، بی باک
شیرمحمد: (فارسی / عربی) محمد شجاع، محمد دلیر
شیروان: (فارسی) نگهبان و محافظ شیر
شیرویه: (فارسی) باشکوه، صاحب مقام و شوکت، شجاع

❖ (ش) دخترانه

- شاپرک: (فارسی) نوعی پروانه بزرگ
شاپری: (فارسی) بوی عنبر و مشک
شاخسار: (فارسی) شاخه‌های درخت
شاداب: (فارسی) تر و تازه، شادان، خوشحال، شاد
شادان بانو: (فارسی) بانوی شاد و خوشحال
شادانه: (فارسی) شادمانه، دانه نوعی گیاه
شادآفرید: (فارسی) آفریده شاد و خوشحال
شادبانو: (فارسی) بانوی خوشحال و شادمان
شادبهر: (فارسی) خوشحال، شادمان، بهره مند از شادی
شادپری: (فارسی) پری شادمان، پری خوشحال
شادخاتون: (فارسی) بانوی شادمان و خوشحال
شاددخت: (فارسی) دختر شاد و خوشحال
شادرخ: (فارسی) کسی که چهره‌ی خنده رو و خوشحال دارد
شادرو: (فارسی) کسی که چهره‌ی خنده رو دارد
شادروز: (فارسی) نیک روز، خوشبخت، سعادت‌مند
شادکامه: (فارسی) خوشحال، شادمان، کسی که کامش شاد است
شادکان: (فارسی) خوشحال، کامروا
شادگل: (فارسی) کسی که مانند گل شاداب است
شادگون: (فارسی) شادمان، خوشحال، مسرور
شادلین: (فارسی) نرمی و ملایمت، آرام و خوش چهره
شادمانه: (فارسی) خوشحال، شاد، مسرور، شادمان
شادناز: (فارسی) کنایه از محبوب خوش ادا، زیبا، طناز

شادنوش: (فارسی) خوشحال، شاد، نوشنده خوشحال
شادوین: (فارسی) شادمان، خوشحال، به رنگ شاد
شادی: (فارسی) خوشحالی، شاد، شادمان
شادیا: (فارسی) بانوی شاد، دختر شاد و سرخوش، منسوب به شادی
شادیان: (فارسی) از روی شادی، آهنگ شادی آور
شادیه: (فارسی) جشن، خوشحالی، سرور، شادی
شاران: (ترکی) گردنبند مروارید
شارمینا: (سانسکریت) خجسته، فرخنده
شارینا: (فارسی) متمدن، شهر نشین
شالی: (گیلکی) برنج
شالیز: (گیلکی) مزرعه برنج، پالیز
شالیزار: (فارسی) مزرعه کاشت برنج
شانا: (کردی) باد ملایم
شاناز: (گیلکی) شاهزاده خانم، شاهدخت زیبا که ماهی افتخار است
شانای / شان آی: (ترکی) زیبا روی ارزشمند و افتخار آمیز، ماه دارای شکوه و جلال و عظمت
شاه پری: (فارسی) پادشاه پری‌ها، بوی عنبر و مشک
شاه پسند: (فارسی) موردعلاقه و پسند شاه، نوعی گیاه زینتی با گل‌های رنگارنگ
شاه صنم: (فارسی) پادشاه زیبارویان
شاهدانه: (فارسی) نام نوعی گیاه
شاهدخت: (فارسی) دختر شاه، دختر پادشاه
شاهده: (عربی) محبوب، زیبارو، دوست داشتنی
شایا: (فارسی) شایان، شایسته، سزاوار
شایسته: (فارسی) شایان، سزاوار، لایق
شایلی: (ترکی) بی همتا، بی همانند

شایلین: (ترکی) بی همانند، بی همتا
شب بو: (فارسی) نام نوعی گل معطر و زینتی
شب پره: (فارسی) پروانه، خفاش
شباهنک: (فارسی) مرغ سحر، ستاره‌ای که پیش از صبح دیده میشود
شب‌دیس: (فارسی) مثل شب
شب‌م: (فارسی) ژاله، افشنگ، قطره‌ای شبیه باران که شب روی برگ گل و گیاه مینشیند
شراره: (عربی) جرقه، روشنایی
شرافت: (عربی) بزرگ منشی، ارزشمندی
شرافت: (عربی) پاکی، با ارزش بودن، پاک دامنی
شرف خانم: (عربی / ترکی) مجد، بزرگواری
شرمیل: (سانسکریت) محافظت، نوعی گل
شرمین: (فارسی) محجوب، باحجب و حیا
شروق: (عربی) برآمدن آفتاب، طلوع کردن
شریعت: (عربی) آیین، روش، سنت، راه دین، شرع
شریفه: (عربی) ارجمند، پاک نژاد، بلندقدرف بزرگوار
شطیطه / شفیقه: (عربی) شفیق، مهربان، دلسوز، همدرد، رفیق
شعله: (عربی) زبانه آتش، فروغ، روشنی
شفقت: (عربی) مهربانی، عطوفت
شقایق: (عربی) نام گلی قرمز رنگ
شکال: (فارسی) آهو، جیران
شکرانه: (فارسی) حق شناسی، حمد و سپاس، تشکر
شکربانو: (فارسی) بانوی زیبا و شیرین
شکرخانم: (فارسی / ترکی) بانوی زیبا و شیرین
شکردخت: (فارسی) دختر شیرین

- شکرناز: (فارسی) کرشمه، نازدار و شیرین
- شکره: (فارسی) مرغ شکاری، شکارکننده، شاهین، عقاب، باز
- شکرین: (فارسی) منسوب به شکر، شیرین
- شکفته: (فارسی) وا شده، خندان
- شکوفه: (فارسی) شکوفنده، شکوفه دهنده
- شکوفه: (فارسی) غنچه، گل درخت میوه دار
- شکوه: (فارسی) شوکت، هیبت، وقار
- شکوهنده: (فارسی) با هیبت، دارنده وقار و شوکت
- شکیبه: (فارسی) بردباری، صبور، صبر و تحمل
- شکیرا: (عربی) شکرگزار
- شکیلا: (فارسی) زیبا، با جمال، شکیل
- شلاله: (ترکی) آبشار
- شلیر: (کردی) نام گلی زیبا، شلیل، میوه خوشبو و آب دار شبیه هلو
- شمایل: (عربی) خوی و خصلت های نیک، تصویر بزرگان دینی و مذهبی، شکل صورت
- شمس الملوک: (عربی) خورشید فرمانروایان
- شمس ایران: (عربی/فارسی) خورشید ایران
- شمسی: (عربی) نسبت داده شده به خورشید، خورشیدی
- شمسیه: (عربی) منسوب به شمس، خورشید
- شمشاد: (فارسی) نام نوعی درخت همیشه سبز
- شمه: (عربی) بوی خوش
- شمیسا: (پهلوی/اوستایی) خورشید، نور و روشنایی
- شمیلا: (عربی) نسیم و باد شمال
- شمیمه: (عربی) بوی خوش
- شنه: (کردی) نسیم آرام و دلپذیر

شِنیا: (کردی) نسیم

شوانه: (کردی) گله بان، چوپان

شوبو/ شبو: (عربی) روشن شدن و درخشیدن چهره پس از تغییر، افروختن آتش

شورانگیز: (فارسی) هیجان انگیز

شور آفرین: (فارسی) آفریننده‌ی شور و هیجان، برپاکننده شور و شادی

شوق انگیز: (فارسی) ایجاد کننده میل و رغبت

شوقیه: (فارسی) برانگیختن به عشق و محبت

شهابه: (عربی) شعله آتش، ستاره روشن، مونث شهاب

شهبانو: (فارسی) شاه بانو، ملکه

شهر / شاهپر: (فارسی) شاه پر، شهبال، بال بزرگ

شهدخت: (فارسی) شاه دخت، دختر پادشاه

شهدیس: (فارسی) دختری که شکوه و زیبایی‌اش مانند شاه است، شاهزاده

شهراز: (فارسی) راز بزرگ، راز شکوهمند

شهربانو: (فارسی) بانوی شهر، ملکه‌ی شهر

شهرزاد: (فارسی) زاده‌ی شهر

شهر روز خانم: (فارسی) خانمی که بخت و اقبال‌ی مانند شاه دارد

شهره: (عربی) مشهور، نامدار، نامی، معروف

شهگل: (فارسی) بهترین گل، گل شاهانه

شها/ شعل: (عربی) زنی که چشمانش سیاه مایل به کبود و زیبا باشد، چشم زیبا

شهنا: (فارسی) نوعی ساز معروف به سرنا

شهناز / شاهناز: (فارسی) موجب فخر و افتخار پادشاه

شهنواز: (فارسی) مورد نوازش شاه قرار گرفته

شهیره: (عربی) بانوی مشهور، دختر نامدار

شهین دخت: (فارسی) دختر شاه

شهین: (فارسی) نسبت داده شده به شاه

شیان: (فارسی) زندگی شایسته، با لیاقت، نام درخت

شیبا: (فارسی) آشفته، شیفته، دیوانه

شیبا: (فارسی) شیوا، آشفته، شیفته

شیدا: (فارسی) شیفته، دیوانه، آشفته از عشق

شیدخت: (فارسی) شیرین دخت، دختر زیبا و گرامی

شیدرخ: (فارسی) خورشید رخ، زیارو، بانویی که چهره‌اش مانند خورشید درخشان است

شیده: (فارسی) درخشنده، درخشان، نور و روشنایی، آفتاب

شیرین بانو: (فارسی) بانوی زیبا و گرامی

شیرین جهان: (فارسی) بسیار شیرین

شیرین دخت: (فارسی) دختر زیبا و گرامی

شیرین دل: (فارسی) دوست داشتنی، عزیز و گرامی

شیرین گل: (فارسی) گل زیبا

شیرین: (فارسی) مطبوع و لطیف، گرامی و کامل، هر چیزی که طعم قند و شکر داشته باشد

شیفته: (فارسی) عاشق، آشفته، حیران

شیلا: (هندی) زیبا، خوشبخت، بابرکت

شیلان: (فارسی) درخت عناب، مهمانی، سور، غذا

شیلر: (فارسی / کردی) منطقه‌ای در کردستان

شیما: (عربی) زن زیبا

شینا: (فارسی) شناوری، آب ورزی، سعی و کوشش، جد و جهد

شیناز: (فارسی) لطیف و نازنین

شیوا: (فارسی) بلیغ، فصیح

شیوانا: (سانسکریت) نیک اختر، خدای نگهدار آسمان و زمین و نابود کننده‌ی اهریمنان

❖ (ش) پسرانه و دخترانه

- شادان: (فارسی) شادمان، خوشحال، خرم
- شادفر: (فارسی) آنکه دارای شکوه و شادی است
- شادللی: (ترکی) شاد و خوشحال، سرزنده، سرحال، مسرور
- شادمهر: (فارسی) خورشید شادمان
- شارونا: (آشوری) سرزمین حاصلخیز
- شاه جهان: (فارسی) پادشاه عالم
- شاهگل: (فارسی) بهترین گل در میان سایر گل‌ها
- شاهنده: (فارسی) پرهیزکار، پارسا، صالح، با ایمان
- شاهیده: (فارسی) صالح، نیکوکار، پارسا
- شایمین: (فارسی) فرزندی پر برکت و بی همتا
- شتاو: (کردی) آبشار
- شروین: (فارسی) کسی که همه او را دوست دارند، همیشه پایدار و نامی
- شفق: (عربی) سرخی افق پس از غروب آفتاب
- شمس: (عربی) خورشید
- شوکت: (عربی) بزرگواری، جاه و جلال
- شیرگل: (فارسی) ترکیب دو اسم شیر و گل (شجاع و گل)

◉ (ص) پسرانه

- صابر: (عربی) پر طاقت، شکیبا، صبور
- صاحب علی: (عربی) همراه و یاور علی (ع)
- صاحب: (عربی) مالک، معاشر، همراه، هم صحبت
- صادق: (عربی) راستگو، راست، درست، پیدا و آشکار
- صارم: (عربی) برنده، شمشیر برنده، مرد دلیر
- صاعد: (عربی) صعود کننده، بالارونده
- صافی: (عربی) خالص، پاکیزه، زلال، ناب
- صالح: (عربی) نیکوکار، شایسته و درخور، لایق، دارای اعتقاد و عمل درست در دین
- صائب / صایب: (عربی) راست و درست
- صائم: (عربی) روزه دار
- صباح الدین: (عربی) ترکیب دو اسم صباح و دین (بامداد، سپیده دم- دین، مذهب)
- صبار: (عربی) بسیار شکیبا، بسیار صبر کننده، شدید الصبر
- صبر حسین: (عربی) بردباری و شکیبایی حسین (ع)
- صبر علی: (عربی) صبر و شکیبایی علی (ع)
- صبری: (عربی) صبور و شکیبا
- صبور: (عربی) بردبار، شکیبا، صابر، کسی که در برابر سختی ها و رنج ها بردبار است
- صحاب: (عربی) جمع صاحب، همنشینان، اصحاب
- صحبت علی: (عربی) همدمی کردن با علی (ع)، یاری و همراهی علی (ع)
- صحت: (عربی) تندرست بودن، سلامتی، راستی و درستی
- صدر: (عربی) سینه، بالا، پیشوا، بزرگ، اول هر چیزی
- صدرا: (فارسی) ارزش دهنده، ارج دهنده
- صدرالدین: (عربی) دارای مقام و بزرگی در دین

صدراله: (عربی) برتری یافته از سوی خدا، دارای باطن و روح خدایی، کسی که برتری او از سوی خداست

صدق علی: (عربی) راست گویی علی(ع)

صدقعلی: (عربی) راستی و درستی علی(ع)

صدوق: (عربی) بسیار راستگو

صدیاز: (فارسی) دوست بسیار

صدیف: (فارسی) مروارید، آب روان، مروارید کوچک

صدیق علی: (عربی) علی راستگو

صدیق قلی: (عربی / ترکی) بنده راستگو

صدیق: (عربی) بسیار راستگو، دوست خالص

صراف: (عربی) کسی که پول نیک را از بد جدا کند، کسی که کارش دادوستد انواع پول است، گوهر شناس

صغان: (عربی) نام شهری در یمن

صفار: (عربی) رویگر، روی فرش

صفت اله: (عربی) وصف خداوند، لقب خدا، ویژگی خدا

صفدر: (فارسی) از هم درنده صف، صف شکن، شجاع

صفر: (عربی) تهی، خالی از هر چیز

صفرعلی: (عربی) ترکیب دو اسم صفر و علی (تهی - شریف و بزرگوار)

صفرقلی: (عربی / ترکی) ترکیب دو اسم صفر و قلی (تهی - بنده)

صفوت: (عربی) برگزیدگی، نخبگی، باصفا، خالص و برگزیده چیزی

صفی الدین: (عربی) برگزیده دین

صفی اله: (عربی) گزیده شده توسط خدا

صفی: (عربی) برگزیده، منتخب، بی آرایش، پاک، منزّه

صفیر: (عربی) آواز، آوا، بانگ، صوت، فریاد

صلات: (عربی) نماز، دعا

صلاح الدین: (عربی) کسی که باعث نیکی و آشتی در دین است

صلاح: (عربی) نیکی کردن، نیک شدن، آشتی کردن، نیکوکاری

صمد: (عربی) بی نیاز، کسی که دیگران به او نیازمندند

صمداله: (عربی) پروردگار بی نیاز

صمصام: (عربی) شمشیر برنده، تیری که خم نشود

صمیر: (عربی) لاغر، مرد خشک گوشت و پوست بر استخوان

صمیم: (عربی) خالص، اصل و خالص هر چیزی

صوفی: (عربی) درویش، پشمینه پوش

صولت: (عربی) ابهت، فرو شکوه، هیبت

صهیب: (عربی) آنکه سفیدی آن آمیخته به سرخی است، گندمگونی

صیاد: (عربی) شکارچی

صیام: (عربی) روزه داشتن

صیدال: (بختیاری) شکارچی

صیف اله: (عربی) برگزیده خدا

صیف علی: (عربی) برگزیده علی (ع)

صیوب: (عربی) باران، نشانه زدن، راست، ابر

❖ (ص) دخترانه

صباح: (ترکی) صبح

صابره: (عربی) مونث صابر، پر طاقت، شکیا، صبور

صابرین: (عربی) جمع صابر، بانوی صبور و شکیا

صادقه: (عربی) مونث صادق، راستگو، پیدا و آشکار، راست و درست

صافیه: (عربی) مونث صافی، خالص، پاکیزه، زلال، ناب

صالحه: (عربی) مونث صالح، نیکوکار، شایسته و درخور، لایق، دارای اعتقاد و عمل درست در دین

صائمه: (عربی) آنکه روزه میگیرد، روزه گیر، روزه دار

صبا: (عربی) نسیم ملایمی که از سمت شمال شرق میوزد

صباح: (عربی) زیبا شدن، نیکو روی شدن، زیبایی

صبرا: (عربی) شکیبایی، صبور، شکیا

صبرناز: (عربی / فارسی) صبر جمیل، صبر زیبا

صبریه: (عربی) پر طاقت، صبور، شکیا

صبورا: (عربی) بردبار، شکیا، صبور

صبیحه: (عربی) زیبا و شاد، خندان، خوشحال، مونث صبیح

صحرا: (عربی) دشت، بیابان، جای فاقد آب و گیاه

صدپر: (فارسی) گل سرخ

صدری: (فارسی / عربی) پیشوا، بزرگ، رهبر

صدیقه: (عربی) مونث صدیق، بسیار راستگو، دوست خالص

صراحی: (عربی) پیاله، پیمانه، تنگ، جام، قدح، باده، ساغر، ظرف شیشه ای شراب

صغری: (عربی) مونث اصغر، زن کوچکتر، هر چیز کوچک

صفاناز: (عربی / فارسی) کسی که دارای خلوص و زیبایی است

صفورا / صفوره: (عبری) گنجشک ماده

صفیرا: (عربی) درخت عود

صفیره: (عربی) نوعی گیاه نعنا

صفیه: (عربی) دوست یکدل، برگزیده و خالص هر چیزی، مونث صفی

صلبی: (عربی) منسوب به صلب، سفت و محکم، جدی، سخت، بردبار، شکیبا و صبور

صنم گل: (عربی / فارسی) معشوق و دلبری همچون گل

صنم: (عربی) بت، زیبارو، کنایه از معشوق

صنوبر: (فارسی) درختی همیشه سبز

صوفیا: (فارسی) نوایی در موسیقی

صونا: (عربی) صیانت، خویشانداری از گناه، پارسایی

صهبا: (عربی) شراب انگور

صیده: (عربی) مونث صید، شکار، طعمه، نخجیر

❖ (ص) پسرانه و دخترانه

صبح: (عربی) بامداد، سپیده دم، روز

صداقت: (عربی) دوستی و راستی

صدف: (عربی) مروارید

صفا: (عربی) پاکیزگی و خلوص، یک رنگی، خوشی و طراوت

❖ (ض) پسرانه

ضابط علی: (عربی) ترکیبی از دو اسم ضابط و علی (پاسبان، پلیس، شحنه، شرطه، حاکم - شریف و بزرگوار) مباشر علی

ضامن: (عربی) کفیل، ملتزم، عهده دار غرامت

ضحاک: (عربی) بسیار خنده کننده، بسیار خندان

ضرغام: (عربی) شیر درنده، دلاور، شجاع

ضمیر: (عربی) باطن انسان، اندرون دل

ضیاء: (عربی) نور و روشنایی، روشنی، فروزان

ضیاءالحق: (عربی) روشنایی حق، نور حق

ضیاءالدین: (عربی) روشنایی پروردگار، روشنایی دین

ضیاءالشرف: (عربی) ترکیب دو اسم ضیاء و شرف (نور و روشنایی - نجیب، بزرگوار و بلند مرتبه)

ضیاءاله: (عربی) روشنایی پروردگار، نور خدا

ضیاءمهر: (عربی) نور محبت

ضیغم: (عربی) شیر بیشه زار، شیر قوی، کنایه از فرد شجاع و دلیر

❖ (ض) دخترانه

ضابطه: (عربی) دستور، قاعده، قانون، معیار

ضیاء بیگم: (عربی / ترکی / فارسی) خانم و بانوی نورانی

❖ (ض) پسرانه و دخترانه

ضحّا / ضحی: (عربی) برآمدن آفتاب، نام سوره‌ای در قرآن کریم
ضیافت: (عربی) مهمانی، مهمانی باشکوه، مهمانداری

✪ (ط) پسرانه

طارق: (عربی) ستاره‌ی صبحگاه، نام سوره‌ای در قرآن
طاقت علی: (عربی) تاب و توان علی (ع)، سخت و قوی همچون علی (ع)
طالب: (عربی) جوینده، خواهان، طلب کننده
طالع: (عربی) برآینده، طلوع کننده، پیشگویی سرنوشت، اقبال
طاها/ طه: (عربی) هدایت کننده، مطهر و پاک، مهربان، نام سوره‌ای در قرآن
طاهاحسین/ طه حسین: (عربی) ترکیبی از دو اسم طاها و حسین
طاهارضا/ طه رضا: (عربی) هدایت کننده‌ی خوشنود
طاهر: (عربی) پاک، پاکیزه، نام خداوند
طائر: (عربی) پرنده
طائف: (عربی) طواف کننده
طرحان: (عربی) گنج و ثروت
طرماج: (عربی) مرد بزرگ نسب، مشهور، مرد بلند نظر، مرد پیشین در امور
طغای: (عربی) امیر، تمر، عصیان
طغرل: (ترکی) پرنده شکاری از خانواده‌ی باز
طلب علی: (عربی) آنچه از علی (ع) خواسته شده
طلحه: (عربی) درختی خاردار که شترها از آن میچرند، درخت موز
طوس: (فارسی) درخت آزاد
طوفان: (عربی) باد شدید، غوغا، هیاهو
طومار: (عربی) نامه، کتاب، دفتر، مکتوب، نوشته لوله کرده
طهراج: (عربی) پادشاه، تاج دار، تخت دار
طهماسب: (فارسی) دارنده اسب قوی و نیرومند
طهمورث: (فارسی) پهلوان زمین

طهور: (عربی) طهارت کردن، پاکیزه کردن، آنچه با آن طهارت کنند

طیار: (عربی) پرواز کننده، چست و چالاک، تیزرو، پرنده

طیب: (عربی) پاکیزه، خوب، روا، خوشبو

طیفور: (عربی) پرنده ی کوچک

❖ (ط) دخترانه

طاقت: (عربی) قدرت، توانایی، تاب و توان، تحمل، بردباری
طاووس: (یونانی) نوعی پرنده با پره‌های زیبا و رنگارنگ
طاهره: (عربی) مونث طاهر، پاک، پاکیزه
طایفه ناز: (عربی/فارسی) نعمت خاندان، مایه‌ی آرامش خاندان
طایفه: (عربی) تیره، دسته، طوایف، قبیله، عشیره، خاندان
طراوت: (عربی) تر و تازه شدن، شادابی، تازگی
طرب انگیز: (فارسی) مسرت بخش
طرفه: (فارسی) شگفت انگیز، عجیب، جالب
طره خاتون: (فارسی) کنایه از بانویی که موهای زیبا دارد
طره: (عربی) کرانه، موی روی پیشانی، گوشه، کناره چیزی
طریفه: (عربی) نو، تازه، نادر، شگفت، سخن نغز
طلا: (عربی) فلزی زرد رنگ و گران قیمت
طلاسان: (عربی/فارسی) مانند زر، مانند طلا
طلاگون: (عربی/فارسی) مانند طلا و زر
طلاناز: (عربی/فارسی) زیبا و با ارزش مثل طلا
طلایه: (عربی) جلودار، سردسته، فرمانده سپاه، نشانه
طلعت: (عربی) دیدار، روی، طلوع، چهره
طلوع: (عربی) برآمدن آفتاب، آشکار شدن
طلی بگیم: (ترکی) خانم دارای گیسوی بلند و پرپشت و زیبا
طلی/تلی: (ترکی) دختری که گیسوی بلند و زیبا دارد، موهای پرپشت و بلند، زلف دار
طلیعه: (عربی) مقدمه لشکر، پیشروان لشکر، طلایه
طناز: (عربی) کرشمه، شوخ، به ناز خرامنده، زیبا

طنان: (عربی) بلند آوازه

طنین: (عربی) بانگ، صدا، پژواک

طوار: (کردی) پرنده

طوبی: (عربی) پاکیزه، پاکیزه تر، سعادت و خوشی، نام درختی در بهشت

طوطی: (فارسی) نام پرندهای که میتوانند اصوات را تقلید کنند

طوطیا: (عربی) گرد سرمه‌ی چشم، نوعی صدف دریایی

طهورا: (عربی) پاک، پاکیزه، پاکیزه ساختن

طیبه: (عربی) مونث طیب، پاکیزه، خوب، روا، خوشبو

❖ (ط) پسرانه و دخترانه

طرلان: (ترکی) تیزپر، پرنده‌ی شکاری، زیبا، خاتون، شهبانو

❖ (ظ) پسرانه

ظافر: (عربی) ظفر یا بنده، پیروز، فیروز

ظاهر: (عربی) پیدا، هویدا، آشکار، نمایان

ظریف اله: (عربی) بنده ی زیرک خدا

ظفر: (عربی) پیروز شدن، پیروزی

ظفراله: (عربی) پیروزی برای خدا

ظفرداد: (عربی / فارسی) پیامد پیروزی

ظهرباب: (عربی) وقتی نطفه فردی به هنگام ظهر بسته شود نام او را ظهرباب می گذارند

ظهور: (عربی) آشکار شدن، نمایان شدن

ظهیر الدین: (عربی) یاری کننده دین

ظهیر: (عربی) پشتیبان، یاری کننده

❖ (ظ) دخترانه

ظریف / ظریفه: (عربی) زیرک، خوش طبع، لطیفه گو، زیبا و خوشگل

ظفردخت: (عربی / فارسی) دختر پیروز

ظهیره: (عربی) مونث ظهیر، پشتیبان، یاری کننده

❖ (ع) پسرانه

- عابث: (عربی) بازی کننده، بیهوده
- عابد: (عربی) پرستنده، عبادت کننده
- عابدین: (عربی) جمع عابد، پرستنده، پرستش کننده
- عابس: (عربی) شجاع، بی باک
- عابل: (عربی) فربه، چاق، تنومند
- عاد: (عبری) شمارنده
- عادل: (عربی) داد گر، داد دهنده
- عارف پاشا: (فارسی) پادشاه دانا و خدا شناس
- عارف: (عربی) دانا، آگاه، خداشناس
- عاشقعلی: (فارسی / عربی) دلباخته و دلدادۀ علی (ع)
- عاشورا: (عربی) روز دهم از ماه محرم، روز شهادت امام حسین (ع)
- عاصم: (عربی) نگهدارنده، حفظ کننده، باز دارنده از خطا
- عاطف: (عربی) مهربان، برگرداننده
- عاقب: (عربی) جانشین، قائم مقام
- عاکف: (عربی) گوشه گیرنده برای عبادت
- عالم اله: (عربی) خداوند دانا و خردمند
- عالی: (عربی) بلند، رفیع، شریف، بزرگوار، بسیار خوب
- عالیشان: (فارسی) بسیار نجیب، بلند مرتبت، عالی مقام، دانشمند بزرگ، با جلال
- عامر: (عربی) آباد کننده، اقامت کننده در جای آباد
- عامل: (عربی) والی، حاکم، کارگذار، پیشکار، کارپرداز، مامور
- عاموس: (عبری) یار و یاور
- عباد: (عربی) عابد، عبادت کنندگان، بندگان

عباداله: (عربی) عبادت کننده پروردگار

عبادت: (عربی) نیایش، پرستش، طاعت، عبودیت، بندگی و پرستیدن خداوند

عباس: (عربی) شیر بیشه، بسیار ترش روی

عباسعلی: (عربی) شریف و قوی

عباسقلی: (عربی / ترکی) بنده عباس، بنده قوی و نیرومند

عبد علی: (عربی) بنده علی (ع)

عبدالاحد: (عربی) بنده خداوند یگانه

عبدالامین: (عربی) بنده امانت دار خداوند

عبدالباسط: (عربی) بنده خداوند، گستراننده

عبدالباقی: (عربی) بنده پایدار و مقاوم خداوند

عبدالبصیر: (عربی) بنده پروردگار بینا و دانا

عبدالجبار: (عربی) بنده بلند قامت و قوی خداوند

عبدالجلال: (عربی) بنده خداوند با عظمت و با شکوه

عبدالجلیل: (عربی) بنده با شکوه و جلال خداوند

عبدالجواد: (عربی) بنده بخشنده خداوند

عبدالحاکم: (عربی) بنده حاکم و امیر خداوند

عبدالحسن: (عربی) بنده نکو و زیبای خداوند

عبدالحسین: (عربی) بنده نکو و زیبای خداوند

عبدالحق: (عربی) بنده خداوند

عبدالحلیم: (عربی) بنده بردبار و صبور خداوند

عبدالحمید: (عربی) بنده ستوده خداوند

عبدالحی: (عربی) بنده خداوند همیشه جاوید

عبدالخالق: (عربی) بنده آفریدگار یکتا

عبدالرحمان: (عربی) بنده خداوند بخشنده

- عبدالرحیم: (عربی) بنده خداوند مهربان
- عبدالرزاق: (عربی) بنده خداوند روزی دهنده
- عبدالرسول: (عربی) بنده رسول، بنده پیامبر
- عبدالرشید: (عربی) بنده رستگار خداوند
- عبدالرضا: (عربی) بنده خشنود خداوند
- عبدالرفیع: (عربی) بنده بلند قدر خداوند
- عبدالزکی: (عربی) بنده پاک و پارسای خداوند
- عبدالستار: (عربی) بنده پروردگار پوشاننده عیبه
- عبدالسعید: (عربی) بنده خوشبخت و سعادتمند خداوند
- عبدالسلام: (عربی) ترکیب دو اسم عبد و سلام (بنده - درود و آرزوی خیر و سلامتی)
- عبدالشکور: (عربی) بنده خداوند پاداش دهنده
- عبدالشمس: (عربی) بنده خورشید، مجاز از بنده خداوند
- عبدالصاحب: (عربی) بنده خداوند یاری رسان
- عبدالصالح: (عربی) بنده شایسته و لایق خداوند
- عبدالصمد: (عربی) بنده پروردگاری که همه به او نیازمندند
- عبدالطاهر: (عربی) بنده خداوند پاک و پاکیزه
- عبدالظاهر: (عربی) بنده خداوند آشکار
- عبدالعزیز: (عربی) بنده پروردگار سربلند
- عبدالعزیز: (عربی) بنده پروردگار سربلند
- عبدالعظیم: (عربی) بنده پروردگار بلند قدر
- عبدالعلی: (عربی) بنده علی (ع)
- عبدالغفار: (عربی) بنده خداوند آمرزنده
- عبدالغفور: (عربی) عبدالغفار، بنده خداوند آمرزنده
- عبدالغنی: (عربی) بنده خداوند بی نیاز

- عبدالفتاح: (عربی) بنده خداوند نصرت دهنده
- عبدالغفور: (عربی) بنده پرهیزکار و رستگار خداوند
- عبدالقادر: (عربی) بنده خداوند توانا و نیرومند
- عبدالقاسم: (عربی) بنده خداوند توزیع کننده و قسمت کننده
- عبدالقاهر: (عربی) بنده خداوند چیره گر
- عبدالکریم: (عربی) بنده خداوند بخشنده
- عبداللطیف: (عربی) بنده خداوند لطیف و نیکو
- عبدالمجید: (عربی) بنده خداوند بزرگوار
- عبدالمحمد: (عربی) بنده ی محمد(ص)
- عبدالملک: (عربی) بنده خداوند، بنده سلطان
- عبدالمناف: (عربی) بنده کوشنده و سعادتمند خداوند
- عبدالنادر: (عربی) بنده خداوند بی همتا و بی نظیر
- عبدالنصر: (عربی) بنده خداوند یاری دهنده
- عبدالنبی: (عربی) بنده پیامبر
- عبدالنصیر: (عربی) بنده خداوند یار و یاور
- عبدالواحد: (عربی) بنده خداوند یگانه
- عبدالوحید: (عربی) بنده خداوند بی همتا
- عبدالوهاب: (عربی) بنده خداوند بسیار بخشنده
- عبداله: (عربی) بنده ی خدا
- عبدالهادی: (عربی) بنده خداوند هدایت کننده
- عبدالهاشم: (عربی) بنده خداوند شکننده و خرد کننده
- عبدل: (عربی) بنده
- عبدی: (عربی) منسوب به عبد، بنده خدا
- عبرت: (عربی) پند و اندرز، اعتبار، شگفتی، درس

عیید: (عربی) بنده، فرمانبردار، مطیع
عییداله: (عربی) بنده کوچک خداوند
عثمان: (عربی) بچه مار، بچه اژدها
عدالت علی: (عربی) عدل و داد علی (ع)، دادگری علی (ع)
عدالت: (عربی) انصاف، برابری، دادگری، داد گستری، عدل و داد
عدل: (عربی) داد دادن، درست، دادگری کردن
عدنان: (عربی) جاویدان، خوشتیپ، بی ریا، مهربان، ابدی، ازلی
عدیل: (عربی) بی همتا، بی نظیر
عرشاد: (عربی) ترکیب دو اسم عرش و آد (آسمان، تخت - نیرو، زور، قدرت، غلبه)
عرشیا: (عربی) ملکوتی، اسمانی
عرض اله: (عربی) گوهر خداوند، ذات و شرف خداوند
عرفان: (عربی) خداشناس، شناختن خداوند
عروج: (عربی) بالا رفتن، به بلندی بر شدن
عزت الدین: (عربی) سرافرازی و سربلندی دین
عزت اله: (عربی) سرافرازی و سربلندی خداوند
عزت علی: (عربی) سربلندی و سرافرازی علی (ع)
عزت قلی: (عربی / ترکی) بنده عزت، ترکیب دو اسم عزت و قلی (سربلندی، سرافرازی - بنده)
عزت: (عربی) سربلند شدن، گرامی شدن، سربلندی، سرافرازی
عزیز علی: (عربی) ترکیب دو اسم عزیز و علی (ارجمند و محبوب - شریف و بزرگوار)
عزیز قلی: (عربی / ترکی) بنده عزیز، بنده ارجمند و محبوب
عزیز: (عربی) گرامی، محبوب، ارجمند، بزرگوار
عزیزالدین: (عربی) بزرگوار در دین
عزیزاله: (عربی) بزرگوار نزد پروردگار
عسگر: (عربی) لشکر، سپاه، پناهگاه

عشقعلی: (فارسی/عربی) دلدادۀ و شیدای علی (ع)
عضد: (عربی) بازو، کنایه از یار و یاور
عضدالدین: (عربی) بازوی دین، یاری دهنده دین
عضدالملک: (عربی) یار و یاور کشور، یار و یاور پادشاه
عطا اله: (عربی) آنچه توسط پروردگار بخشیده شده است
عطا: (عربی) بخشیدن، بخشش
عطارد: (عربی) تیر ماه، کوچکترین سیاره منظومه شمسی
عطیه اله: (عربی) عطااله، آنچه توسط خداوند بخشیده شده است
عظیم اله: (عربی) خداوند بزرگ، والا، بلند قدر
عظیم علی: (عربی) علی بزرگ، علی با اهمیت و مهم، علی والا
عظیم مراد: (عربی) آرزوی با اهمیت و بزرگ
عظیم: (عربی) بزرگ، والا، بلند قدر، فراوان، بسیار
عفیف الدین: (عربی) پرهیزکار و پارسا در دین و آئین
عفیف: (عربی) پرهیزگار، پاکدامن
عقیل: (عربی) خردمند، گرامی
علا: (عربی) بزرگی، شرف، بلندی
علاءالدین: (عربی) موجب بزرگی و سر بلندی در دین و آئین
علائی: (عربی) بلندی، شرف، بزرگواری، بلند مقام، بلند مرتبه، رفعت
علی احسان: (عربی) علی بلند قدر و نیکو
علی احمد: (عربی) ترکیب دو اسم علی و احمد (شریف و بزرگوار - پسندیده تر و بسیار ستوده تر)
علی ارشاد: (عربی) ترکیب دو اسم علی و ارشاد (شریف و بزرگوار - رهبری و هدایت کردن)
علی اشرف: (عربی) شریف تر و گرانمایه تر، شریف ترین
علی اصغر: (عربی) ترکیب دو اسم علی و اصغر (شریف و بزرگوار - کوچکتر و خردتر)
علی اکبر: (عربی) شریفت‌تر، بزرگوارتر، بلندقدرتر

- علی اکرم: (عربی) ترکیب دو اسم علی و اکرم (شریف و بزرگوار - بخشنده تر و گرامی تر)
- علی التقی: (عربی) شریف و بزرگوار با تقوا و پرهیزگار
- علی الدین: (عربی) موجب سرافرازی و بزرگی دین
- علی النقی: (عربی) شریف و بزرگوار برگزیده
- علی اله: (عربی) پناه بر خدا، توکل بر خدا
- علی اوسط: (عربی) ترکیب دو اسم علی و اوسط (بزرگوار و شریف - میانه و پسندیده)
- علی آرمین: (عربی / فارسی) علی همیشه پیروز
- علی برات: (عربی) ترکیب دو اسم علی و برات (شریف و بزرگوار - اعمال نیک، خیرات، برتری)
- علی پاشا: (عربی / فارسی) علی بزرگ و بزرگقدر
- علی پناه: (عربی / فارسی) پشتیبان و حامی علی (ع)
- علی پویا: (عربی / فارسی) علی شریف و جستجوگر
- علی جان: (عربی / فارسی) ترکیب دو اسم علی و جان (شریف و بزرگوار - جان، روح و روان، حیات، نفس)
- علی حسن: (عربی) ترکیب دو اسم علی و حسن (شریف، توانا - نیکو، زیبا)
- علی حسین: (عربی) ترکیب دو اسم علی و حسین (شریف و توانا - نیکو، زیبا)
- علی حیدر: (عربی) ترکیب دو اسم علی و حیدر (بزرگوار - شیر، دلاور، قوی، شکست ناپذیر)
- علی رحمان: (عربی) علی مهربان و بخشنده
- علی ساجد: (عربی) علی سجدہ کننده
- علی سالار: (عربی / فارسی) علی فرمانده و سرور
- علی سجاد: (عربی) علی سجدہ کننده و شریف
- علی سینا: (عربی / فارسی) ترکیب دو اسم علی و سینا (شریف و بلند مرتبه - شکافنده)
- علی شاد: (عربی / فارسی) علی با نشاط
- علی شریف: (عربی) بزرگوار ارزشمند، بلند قدر ارجمند
- علی صاحب: (عربی) هم نشین و یار و یاور علی (ع)

علی صفدر: (عربی) با جرئت، با شهامت، خط شکن، دلیر، شجاع

علی ضامن: (عربی) متعهد علی (ع)، نماینده علی (ع)

علی عباس: (عربی) ترکیب دو اسم علی و عباس (بزرگوار و شریف - شیر بیشه)

علی عرشیا: (عربی / فارسی) علی شریف و ملکوتی

علی عطا: (عربی) علی و بخشش و احسان

علی عیسی: (عربی / عبری) ترکیب دو اسم علی و عیسی (شریف و بزرگوار - نجات دهنده)

علی فدا: (عربی / فارسی) فدای علی (ع)، قربانی علی (ع)

علی فرحان: (عربی) علی شاد و مسرور

علی قادر: (عربی) علی با قدرت و توانمند

علی قاسم: (عربی) علی بخش و قسمت کننده

علی قنبر: (عربی) ترکیب دو اسم علی و قنبر (بزرگوار - شجاع)

علی کرم: (عربی) علی بخشنده

علی کیان: (عربی / فارسی) علی دارا و ثروتمند

علی گرشاد: (عربی / اوستایی) علی پادشاه

علی گشاد: (عربی / فارسی) بزرگوار خوشرو و بشاش

علی گل: (عربی / اوستایی) مجاز از علی خوب و نیکو

علی ماهان: (عربی / فارسی) علی شریف و زیبا همچون ماه

علی مبین: (عربی) علی آشکار و روشن

علی متین: (عربی) علی با وقار

علی محمد: (عربی) شریف و بزرگوار بلند مرتبه و ستوده شده

علی محمود: (عربی) علی ستایش شده

علی مدد: (عربی) ای علی یاریم کن به دادم برس

علی مراد: (عربی) کسی که آرزوی او را علی (ع) برآورده کرده است

علی مرتضی: (عربی) علی پسندیده شده

- علی مرد: (عربی / فارسی) ترکیب دو اسم علی و مرد (شریف و بزرگوار - جوانمرد، شایسته)
- علی مردان: (عربی / فارسی) کسی که دارای صفات علی (ع) در بین سایرین هست
- علی مصطفی: (عربی) علی برگزیده و منتخب
- علی موسی: (عربی) ترکیب دو اسم علی و موسی (بزرگوار - از آب گرفته شده)
- علی مهدی: (عربی) علی هدایت شده
- علی مهر: (عربی / فارسی) علی شریف و با محبت
- علی مهران: (عربی / فارسی) علی با محبت
- علی میرزا: (عربی / فارسی) بلند قدر و نیک، علی نیک
- علی والا: (عربی) علی محترم و شریف
- علی وردی: (عربی / فارسی) ترکیب دو اسم علی و وردی (شریف و بلند مرتبه - گل سرخ)
- علی هان: (عربی / ترکی) هدیه خدا
- علی همت: (عربی) علی جوانمرد و والا منش
- علی یاشار: (عربی / ترکی) علی جاودان
- علی یاور: (عربی / فارسی) علی دستگیر و پشتیبان
- علی: (عربی) شریف، بزرگوار، برتر، توانا، سخت و قوی، بلند قدر
- علیار: (فارسی) یار و یاور علی (ع)
- علیخان: (عربی / ترکی) امیر و رئیس علی (ع)
- علیداد: (عربی / فارسی) داده و بخشیده علی (ع)
- علیرام/علی رام: (عربی) علی مرام، مطیع علی (ع)، علی گونه، پرورش یافته به دست علی (ع)
- علیرضا: (عربی) کسی که علی (ع) از او خشنود است
- علیسا: (عربی / فارسی) مانند علی (ع)، علی وار
- علیسام: (عربی / اوستایی) ترکیب دو اسم علی و سام (بزرگوار - آتش)
- علیسان: (عربی / فارسی) علی وار، مانند علی (ع)
- علیشان: (عربی) شکوه و جلال و عظمت خداوند

علیشاه: (عربی / فارسی) سلطان علی (ع)

علیقلی: (عربی / ترکی) بنده و نوکر علی (ع)

علیم: (عربی) دانا، آگاه، عارف

علیون: (عربی) بلندترین درجه جنت، بالاترین درجات بهشت، برترین مقام بهشت، ملکوت اعلی

عماد: (عربی) تکیه گاه، بنای بلند، ستون

عمادالملک: (عربی) تکیه گاه و ستون مملکت یا پادشاهی

عمار: (عربی) مرد با ایمان، بردبار، با وقار

عمر محمد: (عربی) ترکیب دو اسم عمر و محمد (زندگی و عمر طولانی - ستوده شده)

عمر: (عربی) زندگی طولانی

عمران علی: (عربی) ترکیب دو اسم عمران و علی (سازندگی، آبادانی - شریف، بلند قدر)

عمران: (عربی) آبادانی، آباد کردن، آبادی

عمید: (عربی) بزرگ و سرور قوم

عمیدالدین: (عربی) بزرگ و سرور دین

عنایت اله: (عربی) مورد لطف و توجه پروردگار

عنایت: (عربی) توجه داشتن، دقت کردن، حفاظت، نگهداری کردن

عنبر: (عربی) ماده خوشبو و معطر

عندالیب: (عربی) بلبل

عوض علی: (عربی) مجاز از جانشین علی (ع)

عوض: (عربی) جایگزین، جانشین، پاداش، مزد

عهده اله: (عربی) ترکیب دو اسم عهد و الله (عهد و پیمان، سوگند، وعده، وفا - الله)

عیار: (عربی) جوانمرد، شوالیه، تر دست، چابک، چالاک، تندرو

عیسی: (عبری) نجات دهنده، پرتو آفتاب

عین الزمان: (عربی) چشم و چراغ زمانه

عین اله: (عربی) چشم و چراغ خداوند

عینعلی: (عربی) چشم و چراغ علی (ع)

عیوض علی: (عربی) ترکیب دو اسم عیوض و علی (خردمند، کاردان - شریف و بزرگوار)

عیوض: (اوستایی) همه فن حریف، خردمند کاردان

❖ (ع) دخترانه

- عابده: (عربی) پرستنده، عبادت کننده
- عائکه: (عربی) زن خوشبو و خوش عطر، بوی خوش
- عادلّه: (عربی) دادگر، داد دهنده
- عادیات: (عربی) دوندگان، اسبان
- عارفه: (عربی) دانا، آگاه، خدا شناس
- عاصفه: (عربی) مایل، شدید
- عاطفه: (عربی) مهر، محبت
- عاقله: (عربی) عاقل، خردمند، دانا
- عالم تاج: (عربی/فارسی) کسی که همچون تاجی بر سر دنیا می درخشد
- عالم: (عربی) دانا، دانشمند
- عالم: (عربی) دنیا، هستی
- عالمه: (عربی) بانوی دانا و دانشمند
- عالیه دخت: (عربی/فارسی) دختر عالی مقام
- عالیه: (عربی) عالی مقام، عالی
- عامره: (عربی) آباد کننده، اقامت کننده در جای آباد
- عائزه/عائزه: (عربی) نیازمند، مستمند
- عایشه: (عربی) کامیاب، نیکو حال، دارای زندگی خوش
- عدیله: (عربی) مثل، مانند، همتا، هم شأن
- عذرا: (عربی) بکر، دوشیزه، گوهر سوراخ نشده
- عرشیان: (عربی) فرشته های آسمانی
- عرفانه: (عربی) خدا شناسی، شناختن خدا
- عرفه: (عربی) ادراک و فهم و شناختن چیزی همراه با تفکر و تدبر

عز النساء: (عربی) کسی که باعث افتخار بانوان است
عزت الزمان: (عربی) کسی که موجب سرافرازی زمانه است
عزت السادات: (عربی) کسی که موجب سرافرازی سیدها است
عزت الملوک: (عربی) کسی که موجب سربلندی و سرافرازی شاهان است
عزت بانو: (عربی / فارسی) سربلند شدن، گرامی شدن، سرافرازی
عزت بگیم: (عربی / ترکی) خانم سربلند و سرافراز
عزت خانم: (عربی / ترکی) خانم سربلند و سرافراز و گرامی
عزت نساء: (عربی) بانوان سرافراز و سربلند و گرامی
عزیز بگیم: (عربی / ترکی) خانم گرامی و محبوب و ارجمند
عزیز خانم: (عربی / ترکی) خانم گرامی و محبوب و ارجمند
عزیزه: (عربی) گرامی، بزرگوار، کمیاب، نادر
عسل ناز: (عربی / فارسی) زیبا و شیرین مانند عسل
عسل: (عربی) بسیار شیرین، مایه ای غلیظ و شربتی شکل و شیرین که از زنبور تهیه می شود
عشرت الملوک: (عربی) موجب کامرانی پادشاهان
عشرت: (عربی) معاشرت کردن، خوشگذرانی، کامرانی
عصمت الملوک: (عربی) موجب پاکدامنی پادشاهان
عصمت: (عربی) پاکدامنی، نگهداری نفس از گناه و خطا
عطاریه: (عربی) دارو فروشی، دوا فروشی، عطر فروش
عطر: (عربی) خوشبو، رایحه
عطرا: (عربی) عطراگین، خوش بو
عطر سایی: (عربی / فارسی) مانند عطر، خوشبو
عطرین: (عربی / فارسی) خوشبو، دارای عطر
عطریه: (عربی) معطر، خوشبو
عطیه: (عربی) بخشش، چیزی که به کسی بخشیده شود

عظمت: (عربی) بزرگواری، بزرگی، جلال، شکوه، شوکت، کرامت، هیبت، بزرگ منشی

عظیمه: (عربی) بزرگ، والا، بلند قدر، فراوان، بسیار

عفاف: (عربی) پاکدامنی، ترک شهوت

عفت: (عربی) پرهیزکاری، پارسایی، دوری از شهوت

عفیقه: (عربی) پرهیزکار، پاکدامن

عقیق: (عربی) سنگ قیمتی، گرانبها، با ارزش

عقیله: (عربی) خردمند، گرامی

علم تاج: (عربی/فارسی) کسی که تاجی از دانش و معرفت بر سر دارد

علم ناز: (عربی/فارسی) زیبای دارای علم و آگاهی

علویه: (عربی) از نسل و نژاد علی (ع)، سیده

علیا: (عربی) بلندتر، بالاتر، هر جای بلند و مرتفع

عناب: (عربی) نام درختی که میوه ای با خاصیت دارویی دارد

عنبر: (عربی) ماده ای خوشبو که از شکم نوعی ماهی به همین نام بدست می آید

عنقاد: (عربی) سیمرغ، نام مرغی افسانه ای در شاهنامه

عهديه: (عربی) کسی که به عهد و پیمان خود وفادار است

❖ (غ) پسرانه

غالب: (عربی) غلبه کننده، چیره، افزون، بسیار
غایب علی: (عربی) ترکیبی از دو اسم غایب و علی (ناپیدا- بزرگوار)
غائب: (عربی) نا پیدا، نادیده، نهان
غباد: (فارسی) قباد، محبوب، شاه محبوب، سرور گرامی
غدیر: (عربی) آبگیر، تالاب
غربت: (عربی) دوری، دور از شهر و خانه خود
غریب حسین: (عربی) ترکیبی از دو اسم غریب و حسین (دور از وطن- بزرگوار)
غریب علی: (عربی) ترکیبی از دو اسم غریب و علی (دور از وطن- بزرگوار)
غریب: (عربی) دور، دورشونده، دور از وطن، بیگانه
غضنفر: (عربی) شیر درنده
غفار: (عربی) آمرزنده، از صفات خدا
غفور: (عربی) آمرزنده، از صفات خدا
غلام حسن: (عربی) کسی که امام حسن (ع) سرور اوست
غلام حسین: (عربی) کسی که امام حسین (ع) سرور اوست
غلام عباس: (عربی) ترکیبی از دو اسم غلام و عباس (بنده- شیر بیشه)
غلام علی: (عربی) کسی که امام علی (ع) سرور اوست
غلام: (عربی) بنده، اجیر، نوکر، خدمتکار
غلامرضا: (عربی) کسی که اما رضا(ع) سرور اوست
غنی اله: (عربی) خدای بی نیاز
غنی: (عربی) ثروتمند، بی نیاز، توانگری، آنکه از کمک و همکاری دیگران بی نیاز است
غنیمت: (عربی) رایگان، مفت، تاراج، سود باد آورده، یادگاری پیروزی
غیاث الدین: (عربی) فریادرس دین

غیاث: (عربی) فریادرس، از نام های خداوند

غیب علی: (عربی) ترکیبی از دو اسم غیب و علی (نهان- برتر)

غیرت علی: (عربی) ترکیبی از دو اسم غیرت و علی (تعصب- بزرگوار)

غیرت: (عربی) تعصب، مروت، ناموس پرستی، حسد، رشک

❖ (غ) دخترانه

غانیه: (عربی) زن پاکدامن متاهل، زنی زیبا که نیاز به آراستن ندارد

غدیره: (عربی) گیسوی بافته شده

غزال: (عربی) آهو، کنایه از معشوق، زیبارو

غزاله: (عربی) آهو بره ماده، آفتاب

غزل ناز: (فارسی) شعر عاشقانه زیبا

غزل: (عربی) حکایت کردن از عشق

غمزه: (عربی) پلک زدن از روی ناز و کرشمه، با چشم و ابرو اشاره کردن

غنچه بگیم: (فارسی / ترکی) ترکیبی از دو اسم غنچه و بگیم (گل ناشکفته - خانم)

غنچه: (فارسی) گل ناشکفته، حباب آب

غنیره: (ترکی) قنیره، زیباروی بی همتا

غوغا: (عربی) جار و جنجال زیاد، مردم بسیار و درهم ریخته

❖ (ف) پسرانه

- فاتح: (عربی) گشاینده و فتح کننده سرزمین ها در جنگ، پیروز
- فاخر: (عربی) گرانبها، با ارزش، عالی، نیکو، نفیس، فخر کننده
- فاراب: (فارسی) زراعت آبی در مقابل دیم
- فاروغ/ فارغ: (عربی) آزاد، آسوده، خلاص، رها، نجات، بی خبر، بی نیاز، مستغنی
- فاروق: (عربی) تمیز دهنده، فرق گذارنده، جدا کننده حق از باطل
- فاضل: (عربی) دارای فضیلت و برتری در علم، نیکو، پسندیده، فزونی یابنده، دانشمند، دانا
- فاطر: (عربی) آفریننده، خالق، از نام های خداوند
- فاطن: (عربی) باهوش، دانا، عالم
- فائز: (عربی) رهایی یابنده، رستگار شونده، رستگار، پیروز
- فائض: (عربی) فیض دهنده، سرشار
- فائق/ فایق: (عربی) دارای برتری، مسلط، عالی، برگزیده، چیره
- فائق: (عربی) دارای برتری، مسلط، عالی، برگزیده
- فتاح: (عربی) گشاینده، نصرت دهنده، حاکم، داور
- فتح الدین: (عربی) نصرت و پیروزی در دین و آئین
- فتح اله: (عربی) پیروزی خدا
- فتح آقا: (عربی/ فارسی) پیروزی آقا، تسخیر آقا
- فتحعلی: (عربی) پیروزی علی (ع)
- فتوت: (عربی) جوانمردی، بخشنده گی، کرم، جوانی
- فتوح: (عربی) جوانی، جوانمردی، کرم، بخشنده گی، پیروزی ها، گشایش ها
- فخر علی: (عربی) افتخار علی (ع)
- فخر: (عربی) نازیدن، مباهاات کردن، بزرگ منشی، افتخار
- فخرالدین: (عربی) سبب سربلندی و افتخار دین

فخرالملک: (عربی) مایه افتخار و سربلندی کشور
فخیم: (عربی) بزرگقدر، بزرگوار، گرامی، ارجمند، عالیقدر
فدا علی: (فارسی / عربی) قربان و نثار علی (ع)
فدای علی: (فارسی / عربی) قربان علی (ع)، نثار علی (ع)
فرابین: (فارسی) بلند نظر، عاقبت اندیش
فرا: (عربی) آب شیرین و صاف، خوش طعم، خوشگوار
فرا: (فارسی) گشایش بخش، گره گشای، افزون کننده
فرادین: (فارسی / عربی) دیندار، متدین
فراراد: (فارسی) بالاترین بخشنده، فراتر از جوانمردی، بسیار جوانمرد
فراز خان: (فارسی / ترکی) رئیس سربلند، رئیس با شکوه
فراز: (فارسی) اوج، بلندی، سربلندی، نخست، مجاز از خوب و خوش
فرازان: (فارسی) افزازنده، بالابرنده، بسیار جوانمرد، بالاترین بخشنده
فرازمهر: (فارسی) شخص مهربان، با محبت، خوب و خوشحال
فرازین: (فارسی) بالایی، اعلا، فراز
فراس: (عربی) دلیر و شجاع، شیر بیشه
فراست: (عربی) زیرکی، هوشیاری، درک و فهم، ادراک، دریافت
فراغت: (عربی) آرامش، آزادی، آسایش، آسودگی، استراحت
فرامرز: (فارسی) آمرزنده دشمن، از پیش آمرزنده
فراهم: (فارسی) آماده، حاضر، میسر، اندوخته، گردآوری، مهیا، حاصل شدن، جمع آوری
فراهمیم: (فارسی) دارای ثروت وسیع
فربد / فربود: (فارسی) شکوهمند، دارای جلال، استوار، نگهبان
فربود / فربد: (فارسی) راست و درست
فرتاش: (فارسی) وجودی که در برابر عدم است، هستی، وجود
فرج اله: (عربی) گشایش کار از طرف خداوند

فرج: (عربی) گشایش در کار و مشکل
فرجاد: (اوستایی / پهلوی) فاضل، دانشمند، حکیم، خردمند، عالم
فرجام: (فارسی) سرانجام، عاقبت، پایان
فرجو: (فارسی) جوینده شکوه و جلال و عظمت، جوینده شأن و شوکت
فرجود: (فارسی) معجزه، اعجاز
فرحان: (عربی) شاد، مسرور، خوشحال، شادمان، خندان
فرحت: (عربی) شادی، شادمانی، مژدگانی
فرخ بخش: (فارسی) بخشنده زیبا
فرخ بود / فرخ بد: (فارسی) نیکبخت، باشکوه
فرخ تاش: (فارسی) کسی که نیکبختی و فرخندگی را همراه خود دارد
فرخ داد: (فارسی) خوش قدم، قدم خیر، آفریده مبارک
فرخ دین: (فارسی / عربی) مذهب خوش یوم، مذهب فرخنده و مبارک
فرخ شاد: (فارسی) خجسته و شاد
فرخ یار: (فارسی) دارای یار فرخنده و خجسته
فرخ یسار: (فارسی) دارای اموال خجسته و مبارک
فرخ: (فارسی) خجسته و مبارک، زیبا
فرخزاد: (فارسی) نیک بخت، خجسته، مبارک زاد، سعادت‌مند
فرداد: (فارسی) مولود باشکوه، زاده باشکوه و جلال، داده افتخار و جلال
فردادمنش: (فارسی) سرشت و طبیعت باشکوه و جلال
فردید: (فارسی) بلند نظر، زیبانگر
فرروز: (فارسی) روز باشکوه
فرزاد: (فارسی) با جلال و شکوه زاده شده، زاده با فرو شکوه و عظمت و افتخار
فرزام: (فارسی) لایق، درخور، شایسته، سزاوار
فرزان: (فارسی) فرزانه، خردمند، عاقل، حکیم، دانا

فرزانفر: (فارسی) شکوه خردمندی و عاقلی، شکوه و عظمت دانش
فرزین: (فارسی) فروزان، وزیر، مهره ای در بازی شطرنج
فرساد: (فارسی) حکیم، دانا، دانشمند، خردمند
فرسام: (فارسی) دارای عظمت و شکوهی مانند سام
فرشاد: (فارسی) شادمان و باشکوه، خوشحال
فرشاسب: (پهلوی / اوستایی) دارنده اسب تنومند
فرشید: (فارسی) شکوه و روشنایی، شکوه خورشید، شکوه درخشان، دارنده درخشندگی
فرض اله: (عربی) دستور خدا، امر خدا
فرض: (عربی) ضروری، لازم، مهم، پنداشت، پندار، تصور، فکر
فرضعلی: (عربی) دستور و امر علی (ع)
فرطوس: (فارسی) نام یکی از شخصیت های شاهنامه
فرعان: (عربی) نام یکی از شخصیت های شاهنامه
فرقان: (عربی) جدا کننده حق از باطل
فرگان: (فارسی) جشن با شکوه
فرمان: (فارسی) حکم، امر، دستور
فرمند: (فارسی) دارای شکوه و جلال و وقار، صاحب نور خدایی
فرناد: (فارسی) پایان، سرانجام، توانایی، انتها
فرنم: (فارسی) بهترین نام، بالاترین نام، دارنده نام شکوهمند و زیبا
فرنود: (فارسی) برهان، دلیل، علت، سبب
فرنور: (فارسی) شکوه و جلال نور، کسی که دارای چهره بسیار نورانی و با شکوه است
فروتن: (فارسی) افتاده، متواضع، تواضع کننده
فروع الدین: (فارسی) روشنی دین
فروهر: (اوستایی / پهلوی) نگهداری کردن، پشتیبان و محافظ انسان
فرهاد علی: (فارسی / عربی) یاری دهنده علی (ع)

فرهاد: (فارسی) شکوهمند، یاری، یاری دهنده

فرهام: (اوستایی / پهلوی) نیک اندیش

فرهان: (فارسی) باشکوه و بزرگ

فرهمند: (فارسی) دارای شکوه و وقار، نورانی و باشکوه، باهوش، خردمند و دانا

فرهنگ: (فارسی) آداب و رسوم، اندیشه، هنر، شیوه زندگی، شعور، تربیت اجتماعی، علم، دانش،

ادب، خرد، عقل، تربیت

فرهود: (فارسی) مرد درشت اندام، کودک پر گوشت و خوب صورت

فرهوش: (فارسی) دارای هوش و زکاوت

فرهی: (فارسی) فرّ و شأن، شکوه و عظمت

فریاد: (فارسی) صدا، آواز بلند و رسا، بانگ

فریادحسین: (عربی) یگانه و نیکو

فریان: (فارسی) آزاده، آزادگی

فربرز: (فارسی) دارای قامت شکوهمند و زیبا، خوش هیکل، بلند قامت

فرید رضا: (عربی) یگانه و خوشنود

فرید علی: (عربی) دارای جلال و شریف

فرید: (عربی) یگانه، یکتا، بی نظیر، بی مانند، بی همتا، گوهر، گرانها

فریداد: (فارسی) داده خجسته و مبارک

فریدالدین: (عربی) یگانه در دین، بی نظیر در دینداری و دینورزی

فریدالزمان: (عربی) بی همتا و یگانه در زمان خود

فریدون: (اوستایی / پهلوی) مظهر قدرت و پیروزی، دارنده سه نیرو

فریشاد: (فارسی) باشکوه و خوشحال، شاد

فریق: (عربی) جماعت، خوب، دسته، فرقه

فریمان: (فارسی) دارای اندیشه خجسته، مبارک و باشکوه

فریمن: (فارسی) زیبا اندیش، خوش فکر

فریمند: (فارسی) صاحب زیبایی و شکوه

فزان: (فارسی) فزاینده

فصیح الدین: (عربی) دارای فصاحت و زبان آوری در دین

فصیح: (عربی) خوش سخن، تر زبان، زبان آور

فضائل: (عربی) دارای فضیلت و برتری، دانشمند، دانا

فضل اله: (عربی) بخشش خدا، لطف و توجه خدا

فضل: (عربی) برتری دانش و اخلاق و هنر، لطف، توجه، رحمت، احسان، کمال، فزونی، بخشش

فضلعلی: (عربی) بخشش حضرت علی(ع)

فضلی: (عربی) منسوب به فضل، برتری دانش و اخلاق و هنر، معرفت

فُضیل: (عربی) دارای فضیلت، دارای فضل و بخشش

فقیه: (عربی) دانشمند، شریعتمدار، مجتهد، مرجع

فکور: (عربی) در حال فکر و اندیشه، اندیشمند، متفکر، دانا

فلاح: (عربی) رستگاری، نیک انجامی، سعادت

فلاحت: (عربی) زراعت، کاشت، کشاورزی، برزگری

فلق: (عربی) سپیده صبح، فجر، شکافتن چیزی و جدا کردن بخشی از آن

فلک الدین: (عربی) ترکیب دو اسم فلک و دین (آسمان، سپهر، فضا، کشتی - دین و مذهب)

فؤاد رضا: (عربی) ترکیب دو اسم فؤاد و رضا (قلب و خوشنود)

فؤاد مهدی: (عربی) ترکیب دو اسم فؤاد و مهدی (قلب - هدایت شده)

فولاد: (فارسی) پولاد، آهن سخت

فومن: (فارسی) پناه بخشیده، پناهگاه اندیشه

فهیم اله: (عربی) ترکیب دو اسم فهیم و الله (دانا و دانشمند - الله)

فهیم رضا: (عربی) دانا و خوشنود

فهیم: (عربی) باهوش، دانا، دانشمند، فرزانه، تیز فهم، تیزهوش

فیاض: (عربی) جوانمرد و بسیار بخشنده، دارای آثار مفید، پربرکت، بسیار فیض رساننده

فیروز بیک: (فارسی / ترکی) پادشاه و رئیس پیروز و برنده

فیروز مهر: (فارسی) پیروز و مهربان

فیروز یار: (فارسی) دوست پیروز و برنده

فیروز: (فارسی) پیروز، برنده، غالب، فاتح

فیروزمند: (فارسی) پیروزمند، موفق، کامروا

فیصل: (عربی) حاکم، قاضی، داور، شمشیر بران

فیض اله: (عربی) لطف و محبت خداوند، بخشش خدا

فیض محمد: (عربی) بخشش و ستوده

فیض: (عربی) لطف، بخشش، محبت، توفیق، سعادت

فیضعلی: (عربی) سعادت علی (ع)، توفیق و بهره علی (ع)

❖ (ف) دخترانه

- فاخته: (عربی) پرنده خاکی رنگ کوچکتر از کبوتر
- فاخره: (عربی) گرانمایه، نیکو، فخرکننده
- فارا: (فارسی) نام کوهی در مغرب فلات ایران
- فارهه: (عربی) دختر زیبا و بانمک، دختر جوان و زیبا
- فاریا: (ترکی) سرچشمه زندگی
- فاضله: (عربی) فاضل، برتر
- فاطمه اطهر: (عربی) رانده شده از آتش و پاکیزه ترین زن
- فاطمه اعظم: (عربی) فاطمه بزرگ
- فاطمه آلاء: (عربی/ بین المللی) رانده شده از آتش و نعمت ها
- فاطمه آوا: (عربی/ فارسی) ترکیب دو اسم فاطمه و آوا (پاک بزرگوار- آواز)
- فاطمه آیه: (عربی) پاک و بزرگوار و نشانه
- فاطمه بانو: (عربی/ فارسی) فاطمه خانم
- فاطمه بشرا: (عربی) فاطمه بشارت دهنده
- فاطمه بصیرا: (عربی) پاک و بزرگوار و آگاه
- فاطمه بگیم: (عربی/ ترکی) خانم پاک و بزرگوار
- فاطمه بهار: (عربی/ فارسی) ترکیب دو اسم فاطمه و بهار (پاک و بزرگوار- دوره شادابی هر چیز)
- فاطمه ثمین: (عربی) پاک و بزرگوار و گرانبها
- فاطمه ثنا: (عربی) ترکیب دو اسم فاطمه و ثنا (پاک و بزرگوار- حمد و ستایش)
- فاطمه جانا: (عربی/ فارسی) ای عزیز پاک و بزرگوار
- فاطمه حسنی/ فاطمه حسنا: (عربی) زیباترین و نیکوترین دختر پاک و بزرگوار
- فاطمه حورا: (عربی/ فارسی) ترکیب دو اسم فاطمه و حورا (پاک و بزرگوار- زن زیبای بهشتی)
- فاطمه دُرسا: (عربی/ فارسی) پاک و پاکیزه و ارزشمند

فاطمه دیبا: (عربی / پهلوی) ترکیب دو اسم فاطمه و دیبا (پاک و بزرگوار - پرتو افکندن و درخشیدن)
فاطمه رقیه: (عربی) ترکیب دو اسم فاطمه و رقیه (پاک و بزرگوار - دعا)
فاطمه ریحان: (عربی) ترکیب دو اسم فاطمه و ریحان (پاک و بزرگوار - نوعی گیاه معطر)
فاطمه ریحانه: (عربی) رانده شده از آتش و گیاه خوشبو
فاطمه زهرا: (عربی) ترکیب دو اسم فاطمه و زهرا (هدایت کننده به سوی بهشت - درخشان تر)
فاطمه زهره: (عربی) ترکیب دو اسم فاطمه و زهره (پاک و بزرگوار - نماد معشوق، نام سیاره)
فاطمه زینب: (عربی) ترکیب دو اسم فاطمه و زینب (پاک و بزرگوار - زینت پدر)
فاطمه سارا: (عربی / عبری) پاک و بزرگوار و خالص
فاطمه سبا: (عربی / عبری / فارسی) رانده شده از آتش و انسان
فاطمه ستایش: (عربی / فارسی) ترکیب دو اسم فاطمه و ستایش (پاک و بزرگوار - ستودن)
فاطمه سرور: (عربی / فارسی) رانده شده از آتش و مورد احترام
فاطمه سلما: (عربی) رانده شده از آتش و صلح
فاطمه سلوا: (عربی) پاک و بزرگوار و مایه آرامش
فاطمه سما: (عربی) رانده شده از آتش و آسمان
فاطمه سنا: (عربی) ترکیب دو اسم فاطمه و سنا (پاک و بزرگوار - روشنائی)
فاطمه سیما: (عربی) فاطمه خوش چهره و زیبا
فاطمه صبا: (عربی) ترکیب دو اسم فاطمه و صبا (پاک و بزرگوار - باد خنک)
فاطمه صدیقه: (عربی) فاطمه بسیار راستگو
فاطمه صغری: (عربی) ترکیب دو اسم فاطمه و صغری (پاک و بزرگوار - کوچک، مجازاً فاطمه کوچک)

فاطمه طاهره: (عربی) فاطمه پاک

فاطمه طهوری: (عربی) پاک و پاکیزه و بزرگوار

فاطمه عذرا: (عربی) دوشیزه پاک و بزرگوار

فاطمه عطرا: (عربی) پاک و بزرگوار و خوشبو

- فاطمه عظمی: (عربی) فاطمه بزرگ
- فاطمه غزاله: (عربی) فاطمه زیبارو
- فاطمه کوثر: (عربی) پاک و بزرگوار و دارای خیر و برکت فراوان
- فاطمه مانا: (عربی / فارسی) پاک و بزرگوار و همیشه جاوید
- فاطمه محدثه: (عربی) فاطمه سخنگو
- فاطمه محیا: (عربی) ترکیب دو اسم فاطمه و محیا (پاک و بزرگوار - زندگی)
- فاطمه مرضیه: (عربی) فاطمه خشنود
- فاطمه مطهره: (عربی) پاک و پاکیزه و بزرگوار
- فاطمه معصومه: (عربی) پاک و بزرگوار و بیگناه
- فاطمه مهذا: (عربی) رانده شده از آتش و آرامش شب
- فاطمه مهلا: (عربی) پاک و بزرگوار و آرام
- فاطمه ناز: (عربی / فارسی) فاطمه زیبا و قشنگ
- فاطمه نازنین: (عربی / فارسی) فاطمه بسیار دوست داشتنی
- فاطمه نرجس: (عربی / فارسی) ترکیب دو اسم فاطمه و نرجس (پاک و بزرگوار - مجازاً چشم معشوق)
- فاطمه نساء: (عربی) زنان پاک و بزرگوار
- فاطمه نورا: (عربی / فارسی) فاطمه نورانی
- فاطمه هدی: (عربی) پاک و بزرگوار و هدایت شده
- فاطمه هستی: (عربی / فارسی) ترکیب دو اسم فاطمه و هستی (پاک و بزرگوار - زندگی)
- فاطمه هلیا: (عربی / یونانی) ترکیب دو اسم فاطمه و هلیا (پاک و بزرگوار - خورشید)
- فاطمه یاس: (عربی / فارسی) رانده شده از آتش و گل خوشبو
- فاطمه یاسمین: (عربی) ترکیب دو اسم فاطمه و یاسمین (پاک و بزرگوار - گلی خوشبو)
- فاطمه یکتا: (عربی / فارسی) پاک و بزرگوار و یگانه
- فاطمه یگانه: (عربی / فارسی) فاطمه بی همتا

فاطمه: (عربی) رانده شده از آتش، دختر پاک و بزرگوار، هدایت کننده به سوی بهشت، زنی که بچه خود را از شیر گرفته

فاطی: (عربی) مخفف فاطمه، رانده شده از آتش، دختر پاک و بزرگوار، هدایت کننده به سوی بهشت

فاطمیما: (عربی) شکل لاتین اسم فاطمه، هدایت کننده به سوی بهشت، دختر پاک و بزرگوار
فام گل: (فارسی) هم‌رنگ گل

فانوس: (یونانی) هر چراغی که جایی را روشن می کند

فانیذ: (فارسی) قند، شکر، شیرین

فایضه: (عربی) فیض رسان، فایده بخش

فایقه: (عربی) دارای برتری، مسلط، چیره، غالب

فائزه: (عربی) زن رستگار، پیروز، رستگار شونده

فائظه: (عربی) فیض رساننده، سرشار، فرو ریزنده

فائقه: (عربی) برگزیده، عالی، سرآمد زیبایی، دارای برتری، مسلط، چیره

فتانه: (عربی) بسیار زیبا و دلفریب، بسیار فتنه جو

فتحیه: (عربی) نصرت، فتح، پیروزی

فتنه: (عربی) عاشق، دلداد، ستیزه، شگفتی، آشوب

فخر ایران: (عربی / فارسی) موجب سرافرازی ایران

فخرالزمان: (عربی) شخص بر جسته و مایه مباهات در زمان خود، موجب سرافرازی عهد و زمانه

فخرالسادات: (عربی) سبب سربلندی سیدها

فخرالملوک: (عربی) مایه سربلندی و افتخار پادشاهان

فخرالنساء: (عربی) سبب سربلندی زنان

فخرآفاق: (عربی) موجب سربلندی آسمان

فخرجهان: (عربی / فارسی) موجب سرافرازی دنیا

فخرگل: (عربی / فارسی) مایه نازش گل، زیبایی گل

فخری: (فارسی) منسوب به افتخار، نام نوعی انگور
فخریه: (عربی) نازیدن، سرافرازی و غرور
فخیمه: (عربی) بزرگ، محترم، بزرگوار، گرامی
فدیا: (فارسی) هدیه ای از طرف خدا
فرا دخت: (فارسی) دختر بلند مرتبه
فرا رنگ: (فارسی) فرانک، پروانه
فرازنده: (فارسی) بلند کننده، گشاینده، مسدود کننده
فرانک: (فارسی) پروانه، جانوری به نام سیاه گوش
فرانگیز: (فارسی) فرنگیز، دارای گیسوان پرپشت و نرم
فرانه: (فارسی) پروانه، فرانک
فرآذر: (فارسی) شکوه آتش، جلال آتش
فرتیام: (لری) قُرو شکوه و جلال و شادی چشمانم
فرح انگیز: (فارسی) شادی بخش، مفرح، بخشنده شادی و خوشحالی
فرح بانو: (فارسی) بانوی شاد و خوشحال
فرح بخش: (فارسی) شادی بخش، شادی آور
فرح دخت: (فارسی) دختر شاد و خوشحال
فرح سا: (عربی/فارسی) کامروا، خوشبخت
فرح نساء: (عربی) زنان خوشحال
فرح نساء: (عربی) زنان شادمان و مسرور
فرح نوش: (فارسی) شادمانی و سرور جاوید، خوشگذران
فرح: (عربی) شادمانی، سرور، خوشحالی
فرحانه: (عربی) شاد، مسرور، خندان، خوشحال
فرح حاج: (عربی/فارسی) تاج شادی، کنایه از کسی که شادمانی مانند تاجی بر سرش است
فرحروز: (فارسی/عربی) خوشبخت و کامیاب

فرحزاد: (فارسی / عربی) زاده شادی و خوشی
فرحناز: (فارسی) کسی که صاحب شادمانی و زیبایی و کرشمه است
فرخ السادات: (فارسی / عربی) سیده های خجسته و مبارک
فرخ رو: (فارسی) دارای چهره درخشان، زیبارو
فرخ لقا: (فارسی) خوش چهره، زیبارو
فرخ لقا: (فارسی) زیباروی، خوش برخورد، خوش چهره
فرخ ماه: (فارسی) ماه فرخنده و مبارک
فرخ مهر: (فارسی) خجسته و مبارک، خورشید، زیبا، خوشبخت، کامیاب
فرخ ناز: (فارسی) دارای ناز و کرشمه و غمزه خوب، خوش و موزون، زیبای شکوهمند
فرخ نساء: (فارسی / عربی) زنان خجسته و مبارک
فرختاج: (فارسی) کنایه از کسی که نیکبختی مانند تاجی بر سرش هست، خوشبخت
فرخنده: (فارسی) مبارک، خجسته، همایون
فردخت: (فارسی) دختر شکوهمند، دختر زیبا
فردیس: (فارسی) فردوس، بهشت
فرزانه: (فارسی) عاقل، حکیم، دانشمند، دانا، خردمند
فرستو: (فارسی) پرستو
فرسیما: (فارسی) دارای چهره و سیمای با فرّ و شکوه
فرشته: (فارسی) فرستاده، زن مهربان و زیبا، شخص دارای اخلاق و رفتار پسندیده و بسیار نیک،
پری، نام موجودات عالم ملکوت
فرشیده: (فارسی) شکوه روشنایی، شکوه خورشید، شکوه درخشان، نور آفتاب، شکوه آفتاب
فرگل: (فارسی) دارای شکوه و زیبایی گل، گل با شکوه
فرمیسک: (کردی) اشک چشم
فرنناز: (فارسی) دارای ناز، زیبا و شکوهمند
فرنذخت: (فارسی) دختر شکوهمند، دختر زیبا

فرنگار: (فارسی) دارای نقش و نگار با شکوه و زیبا
فرنگیز: (فارسی) فرنگیس، فرانگیز، دارای گیسوان پرندین و نرم و فراوان
فرنگیس: (فارسی) دارای گیسوان پرندین و نرم و فراوان
فرنیا: (فارسی) دارای جد و نیای با شکوه، اصیل
فرنیان: (فارسی) پرنیان، ابریشم و حریر
فرنیک: (فارسی) شخص خوب و صالح که شکوه و جلال آن موجب شگفتی است
فروزان: (فارسی) فروزنده، شعله ور، مشتعل، روشن، تابناک، درخشنده
فروزنده: (فارسی) نور و روشنی دهنده، روشن و تابان، درخشان
فروغ زمان: (فارسی) روشنایی و نور زمان
فروغ: (فارسی) روشنی، تابش نور، پرتو، شعله آتش، مجاز از رونق
فرهانه: (فارسی) باشکوه عاقل
فرهناز: (فارسی / اوستایی) بزرگ منش و نازنین
فرهوده: (عربی / فارسی) کودک پر گوشت و خوب صورت
فرهیخته: (فارسی) ادب آموخته، دانش آموخته، دارای فرهنگ والا
فریا: (فارسی) با شکوه، جذاب، دلپذیر، مجازاً خجسته و مبارک
فریال: (فارسی) زیبا روی، خوش صدا، نام پرنده، خوش سیما
فریانه: (فارسی) شادی در خانه، خشنود کننده
فریبا: (فارسی) فریبنده، بسیار زیبا، فریفته، دلپسند
فریتا: (فارسی) خجسته و مبارک
فریچهره: (فارسی) سعادتمند، زیبا رو، زیبا چهره
فریدا: (فارسی / عربی) منسوب به فرید، یگانه، یکتا، بی نظیر، بی مانند
فریدخت: (فارسی) دختر زیبا و محبوب، دختر نیکو
فریدل: (فارسی) دارای روح و جان خجسته و مبارک
فریده: (عربی) یگانه، یکتا، بی نظیر، بی مانند، گوهر، گرانبها

فریرخ: (فارسی) زیبا چهره، زیبا رخ

فریرخ: (فارسی) زیبا رخ، فریچهر

فریسا: (فارسی) پریرسا، زیبا چون پری

فریشا: (فارسی) ستوده شده و ستایش شده، پریرسا، زیبا چون پری

فریشاد: (فارسی) شاد و باشکوه

فریضه: (عربی) عمل واجب، امر واجب، لازم، آنچه خداوند انجام آن را بر انسان واجب کرده

فریما: (فارسی) فریبا، زیبا، دوست داشتنی

فریمه: (فارسی) زیبا روی سعادتمند و باشکوه، دارای زیبایی و شکوهی مانند ماه

فرین: (فارسی) دارای شکوه و جلال، خوب، نیکو، بهتر، بهترین، نیکترین، یگانه، خوبترین

فرینا: (فارسی) مهرورز، مهربان، دلبر، ستایش، بخشش، باشکوه، بدون شگفتی، بدون تعجب

فرینار: (فارسی) زیبا روی باشکوه و شکوهمند

فریناز: (فارسی) زیبا روی دارای ناز و شکوه، نازنده زیبا، عشوه و ناز شگفت انگیز

فرینوش: (فارسی) خجسته، شکوهمند، مبارک، شیرین

فریوش: (فارسی) زیبا چون پری

فضیحه: (عربی) خوش سخن

فضه بگیم: (عربی / ترکی) خانم با ارزش و گرانها

فضه: (عربی) نقره، سیم

فضیلت: (عربی) برتری در دانش و اخلاق و هنر و فضیلت، برتری در شرف و ارزش

فقیهه: (عربی) داننده فقه، دین شناس، دانشمند، شریعتمدار، عالم

فلامک: (فارسی) الماس صورتی رنگ

فلک ناز: (فارسی) بسیار زیبا، نازگردون

فلور: (لاتین) گل

فلورا: (لاتین) الهه گل ها و باروری، گل

فلوریا: (لاتین) فلورا، الهه گل ها و باروری

فوزیه: (عربی) رستگار، چیره، زن رستگار و موفق

فوژان: (فارسی) فریاد بلند، بانگ

فهمیده: (فارسی / عربی) باشعور، خردمند، عاقل، فهم، هوشیار

فهمیه: (عربی) باهوش، دانا، فرزانه، دانشمند، فهمیده

فیدان: (ترکی) نهال، شکوفه، غنچه، گل بهاری، ظریف و زیبا

فیروزه: (فارسی) پیروزی، دارای رنگ آبی یا سبز، نوعی کانی قیمتی حاوی مس و فسفر

فینا: (عربی) مهربان و بخشنده

فیونا: (لاتین) گل سفید کوچک

❖ (ف) پسرانه و دخترانه

فادیا: (عربی) نجات بخش، منجی، نجات یافته

فرخروز: (فارسی) خوشبخت و سعادت‌مند، روز مبارک و فرخنده

فردوس: (فارسی) بهشت

فردین: (فارسی) نگهبان پارسایی و پاکی در آیین زرتشت، فروردین، بی همتا، تنها، یگانه

فرمهر: (فارسی) دارای شکوه و عظمتی مانند خورشید، آراسته به مهربانی و محبت

فرنوش: (فارسی) دوستدار شکوه و عظمت، دارای شکوه جاودان، نوشنده شکوه و جلال

فریار: (فارسی) یار با شکوه و جلال

فرینام: (فارسی) دارنده نام زیبا، دارای آوازه و شهرت

❖ (ق) پسرانه

- قابل: (عربی) شایسته، لایق، پذیرنده، قبول کننده، سزاوار
- قابوس: (عربی / فارسی) کاووس، پاک و لطیف، اصیل و نجیب، شعله و شرر
- قایل: (عبری) بدست آوردن
- قاچای: (ترکی) دونه
- قادر: (عربی) توانا، مالک، مسلط، نیرومند
- قادر علی: (عربی) نیرومند و شریف و بزرگوار
- قارامان: (ترکی) قهرمان مثل بزرگان
- قارتال: (ترکی) شاهین، عقاب
- قارون: (عبری) کسی که در اندوختن مال افراط میورزد
- قاسم علی: (عربی) قسمت کننده بزرگوار
- قاسم: (عربی) قسمت کننده، بخش کننده
- قاصد: (عربی) پیک، فرستاده، پیامگذار، نامه بر، نامه رسان
- قاعد: (عربی) پیشوا، رهبر، فرمانده، سردار، پیشرو
- قالوس: (فارسی) چیره، توانا
- قانع: (عربی) قناعت کننده، خرسند، راضی، متقاعد، سازگار، صرفه جو
- قاهر: (عربی) چیره، غالب
- قاید: (عربی) امام، بزرگ، پیشوا، شیخ، کبیر، فرمانده، سردار
- قائم: (عربی) ایستاده، قدرتمند، با اراده، پایدار، پابرجا
- قباد: (فارسی) محبوب، دانا، سرور محبوب
- قبله علی: (عربی) ترکیبی از دو اسم قبله و علی (کعبه، پرستشگاه - شریف و بزرگوار)
- قدرت الزمان: (عربی) صاحب قدرت بی نظیر در زمان خود
- قدرت اله: (عربی) توانایی خداوند

قدرت بیک: (عربی / ترکی) توانا و بزرگ

قدرت: (عربی) توانایی، توان، سلطه، نفوذ، توانستن

قدمعلی: (فارسی / عربی) بزرگوار جاودانه

قدیر: (عربی) توانا، قادر

قدیراله: (عربی) توانایی خدا، قدرت خدا

قدیرعلی: (عربی) بزرگوار قادر و توانا

قدیرمحمد: (عربی) توانا و ستوده

قدیس: (عربی) مومن، پرهیزکار، پاکدامن

قربان: (عربی) قربانی، فدایی، نزدیک شدن به خدا توسط هر چیز، یکی از اعیاد بزرگ مسلمانان

قربانعلی: (عربی) ترکیبی از دو اسم قربان و علی (صدقه در راه خدا - شریف)

قریب: (عربی) نزدیک، خویش، خویشاوند، قوم، وابسته

قربعلی: (عربی) قوم علی (ع)، وابسته به علی (ع)، خویشاوند علی (ع)

قسمت اله: (عربی) قسمت خدا، بخت و اقبال خدا

قسیم: (عربی) مرد صاحب جمال، نصیب، بهره

قشم: (عربی) طبیعت، سرشت، آبراهه

قطب الدین: (عربی) بزرگ و مهتر دین و آیین

قلنج: (ترکی) خنجر، شمشیر

قلندر: (فارسی) شخص مجرد و بی قید، درویش

قلی علی: (ترکی / عربی) بنده و غلام علی (ع)

قلی: (ترکی) غلام، بنده، نوکر

قلیچ: (ترکی) شمشیر

قمرالدین: (عربی) کسی که همچون ماه روشنگر آسمان دین است

قنبر: (عربی) شیر

قنبرعلی: (عربی) شیر علی

قوام الدین: (عربی) آنکه موجب استواری و استحکام دین است
قوام الملک: (عربی) کسی که وجودش موجب استواری و پایداری سرزمین است
قوام: (عربی) استواری، استحکام
قوتاز: (ترکی) گل سر، گلوله پشمی آویخته شده از گردن شتر، برای تزئین چادرهای شاهسون بکار می‌رود
قوتعلی: (عربی) قدرت و توان علی (ع)
قوچار: (ترکی) دلیر مرد، مرد شجاع
قوچعلی: (ترکی / عربی) دوست بی باک و شجاع و دلاور علی (ع)
قوطازییک: (ترکی) سرور بزرگان
قهار: (عربی) نیرومند، پرزور، غالب، پیروز
قهرمان: (عربی) پهلوان، کسی که در ورزش یا جنگ یا کار مهم و دشوار تلاش زیادی کرده و به شهرت رسیده است
قیاس علی: (عربی) ترکیبی از دو اسم قیاس و علی (سنجش، برآورد- والا و بلندمرتبه)
قیاس: (عربی) تشبیه، مقایسه، سنجش، برآورد، اندازه گیری
قیام: (عربی) به پا خاستن، بیداری، ایستادن، استقامت، مبارزه
قیدار: (عربی) قهرمان، نایاب
قیدعلی: (فارسی / عربی) عهد علی، وابسته به علی
قیصر: (لاتین) لقب پادشاهان رم و بعضی از کشورهای اروپایی، امپراتور
قیوم: (عربی) بسیار پایدار، قائم به ذات

❖ (ق) دخترانه

قاصدک: (فارسی) چیز بسیار سبک و گرد که در هوا پرواز میکند، گل قاصد

قاعده: (عربی) اساس، اصل، بنیاد، پایه، شالوده، آیین، روش

قاهره: (عربی) چیره شده

قائمه: (عربی) ستون، چراغ پایه، دسته شمشیر، شمشیر

قدس: (عربی) پاکدامنی، پاکی، پارسایی، خلوص، صفا، منزّه بودن

قدسی: (عربی) منسوب به قدس، فرشته، مقدس، پاک

قدسیه: (عربی) فرشته، روحانی، مقدس، پاک

قدم خیر: (عربی) خوش قدم، نیک قدم

قدیره: (عربی) دارای قدرت و توانایی

قدیسه: (عربی) زن پاک و منزّه و مومن

قرۃ العین: (عربی) روشنائی دیده، نور دیده

قره گوز: (ترکی) دارای چشمان سیاه، سیاه چشم

قرل: (ترکی) طلا، زر، قیمتی، با ارزش، ارزشمند

قشنگ گل: (فارسی) گل زیبا، دختری که چهره اش مثل گل زیبا و لطیف است

قشنگ ناز: (فارسی) زیبای با کرشمه و غمزه

قشنگ: (فارسی) زیبا، خوشگل، ظریف

قصیده: (عربی) نام یکی از قالب های شعر فارسی و عربی

قصیره: (عربی / فارسی) کوتاه، نارسا، خانه نشین

قمر الزمان: (عربی) آنکه در زمان خود مانند ماه میدرخشد

قمر سیما: (عربی) زیبارو، ماه رو، ماه چهره

قمر: (عربی) ماه، زیبا

قمر الملوک: (عربی) آنکه میان پادشاهان مانند ماه میدرخشد

قمر تاج: (عربی) تاج ماه

قمر ناز: (عربی / فارسی) ماهرو، ماه چهره

قمری: (عربی) نام پرنده‌ای کوچکتر از کبوتر، یا کریم

قیز بس / قیز بست: (ترکی) دختر بس است

قیزل گل: (ترکی) گل قرمز، گل محمدی

قیطران: (فارسی) گیاه زینتی از تیره شمعدانی

قیمت: (عربی) ارزش، بها، نرخ، ارج، گرانبها

◉ (ک) پسرانه

- کارا: (فارسی) مفید، موثر
- کاردار: (فارسی) وزیر، حاکم، مامور سیاسی یک دولت در کشور دیگر
- کارزان: (کردی) کاردان، دانا
- کارن: (فارسی) جنگجو، مبارز
- کارنگ: (فارسی) زبان آور، چرب زبان
- کارو: (ارمنی) راهنما، بشارت دهنده، نوید دهنده
- کاریا: (فارسی) مرد جنگجو و سلحشور
- کاظم: (عربی) فروخورده خشم، خاموش، صبور
- کافی الدین: (عربی) سزاوار و شایسته در دین
- کاک: (لری) مرد، مردمک چشم، شیرینی خشک نازک لایه لایه
- کاله: (عربی) متاع و اسباب خانه، زمینی که برای کشت آماده است
- کامبخش: (فارسی) برآورنده آرزوها، به وصال رساننده، آرزو بخش، مراد بخش
- کامبوزیا: (یونانی) کمبوجیه، خوشبختی و کامروایی زندگی این جهان و آن جهان
- کامبیز: (فارسی) خوشبختی و کامروایی زندگی این جهان و آن جهان
- کامداد: (فارسی) دهنده‌ی خوشی
- کامدین: (فارسی) آیین نیکو، دین نیکو
- کامران: (فارسی) خوشگذران، موفق، پیروز
- کامروا: (فارسی) برخوردار، موفق
- کامروز: (فارسی) خوشبخت، آنکه روزگار به میل و اراده اوست
- کامشاد: (فارسی) شاد و کامروا، خوشبخت
- کامکار: (فارسی) کامروا، خوشبخت
- کامل: (عربی) درست، بی نقص، فاضل، دانا

کاموس: (فارسی) از شخصیت‌های شاهنامه

کامیاب: (فارسی) برخوردار، خوشبخت

کامیار: (فارسی) کامیاب، برخوردار، خوشبخت

کامیل: (فارسی) کامل شده، خوش شانس

کاوان: (کردی / فارسی) صخره، منسوب به کاوه، کاونده، کاویدن، بزرگمرد آزادی خواه

کاووس: (فارسی) پاک، اصیل

کاووش: (فارسی) جستجو، تفحص

کاوه: (اوستایی / پهلوی) شاهزاده

کاویار: (کردی / فارسی) مراد، آرزو، ارزشمند، یار

کاویان: (فارسی) پادشاهی، سلطنتی

کاویان: (فارسی) پادشاهی، سلطنتی

کاوید: (فارسی) جستجو کردن، کاوش کردن

کایا: (ترکی) صخره، محکم و استوار مثل سنگ

کایان: (ترکی) آب تندی که از قله کوه جاری شود، سیل شدید کوهی، بهمن

کاید: (لری) رئیس، بزرگ خاندان

کبیر: (عربی) بزرگ، عظیم، بالغ، رشید، گرامی

کرام الدین: (عربی) بزرگوار دین

کرام اله: (عربی) سخاوت و لطف خداوند

کرامتعلی: (عربی) سخاوت و بخشنده‌گی علی(ع)

کرم: (عربی) جوانمردی، سخاوت، لطف

کرمعلی: (عربی) جوانمردی و سخاوت علی(ع)

کریم اله: (عربی) بخشنده‌ی خدا

کریم علی: (عربی) بخشنده ترین جوانمرد

کریم: (عربی) جوانمرد، بخشنده

کسری: (فارسی) خسرو، خوشنام، دارای شهرت نیک، پادشاه
کلام اله: (عربی) کلام و سخن خدا
کلام: (عربی) سخن، حرف مفید، قول، گفتار، کلمه
کلیم اله: (عربی) هم صحبت با خدا
کلیم: (عربی) هم صحبت، هم سخن
کمال اطهر: (عربی) ترکیبی از دو اسم کمال و اطهر (بالاترین مرتبه چیزی - پاکیزه تر)، دانای پاک
کمال الدین: (عربی) موجب کمال و تمام دین
کمال الملک: (عربی) کسی که موجب کمال سرزمین است
کمال: (عربی) کامل شدن، تمام شدن، دانایی، بالاترین مرتبه چیزی، نهایت، برتر، خردمندی
کمانگیر: (فارسی) کسی که در فن تیراندازی با کمان ماهر است
کمبوجیه: (فارسی) خوشبختی و کامروایی این جهان و آن جهان
کمیل: (عربی) مصغر کمال
کنارنگ: (فارسی) مرزبان، حافظ مرز
کنعان: (عبری) حلیم و بردبار، صبور
کوثر علی: (عربی) بخشنده ی بزرگوار
کوچری: (ترکی) کوچ کردن از مسیر ایلی، کوچ رونده
کوروس: (فارسی) کوروش، خورشید
کوروش: (فارسی) خورشید
کوشا: (فارسی) جهد کننده، تلاش کننده، ساعی
کوشاد: (فارسی) نام ریشه ی گیاهی خوش رنگ
کوشان: (فارسی) کوشا و تلاش کننده
کوشیار: (فارسی) یار تلاشگر
کومار: (هندی) پسر، شاهزاده
کوهسار: (فارسی) رشته کوه، کوهپایه

کوهسار: (فارسی) ناحیه‌ی کوهستانی، جایی که دارای کوه‌های متعدد است
کوهشاد: (فارسی) کوه شاد و خوشحال
کوهیار: (فارسی) اهل کوه، کوه نشین
کویار: (کردی) آرزومند، با ارزش
کیا: (فارسی) بزرگ، سرور، پادشاه، حاکم، پهلوان
کیاچهر: (فارسی) دارنده چهره شاهانه
کیاراد: (فارسی) پادشاه جوانمرد
کیارش: (فارسی) پادشاه دلیر
کیارمین: (فارسی) آنکه همیشه پیروز است
کیارنگ: (فارسی) پاک، پاکیزه، لطیف
کیاسام: (فارسی) پادشاه آتش
کیاشا: (فارسی) حاکم، سلطان، فرمانروا، شاهنشاه
کیاشاه: (فارسی) شاهنشاه، شاه شاهان
کیامرز: (فارسی) زنده فانی، زنده گویا
کیان: (فارسی) شاهان، سلاطین، فرمانروایان
کیانشیر: (فارسی) پادشاه دلیر و شجاع
کیانمهر: (فارسی) خورشید سرزمین، سرآمد پادشاهان
کیاوش: (فارسی) مانند پادشاه
کیخسرو: (فارسی) پادشاه بزرگ و عظیم الشان، شاه شاهان
کیراد: (فارسی) پادشاه بخشنده و جوانمرد
کیکاووس: (فارسی) عادل، اصیل و نجیب
کیومرث: (فارسی) زنده‌ی فانی
کیهان: (فارسی) جهان، روزگار، دنیا

❖ (ک) دخترانه

- کابان: (کردی) کدبانو
- کاترین: (فرانسوی) پاکیزه، بدون آلودگی، پاک
- کاترینا: (ایتالیایی) کاترین، پاکیزه و پاک
- کارینا: (فارسی / بین المللی) خالص، پاک، زیبا (ایتالیایی)، مهربان (ژاپنی)
- کاساندان: (فارسی) کلاغی با پرها و چشمان سیاه
- کاظمیه: (عربی) خاموش، صبور، فروخورنده خشم
- کالیه: (هندی) نگهبان، حفاظت کننده
- کاملیا: (فرانسوی) نام نوعی گل زیبا که در فصل بهار میروید
- کامیشا: (فارسی) خوشحال، سرزنده، خوش بیان، شاد کام
- کامیلا: (لاتین) نگهبان معبد
- کبری: (عربی) بزرگتر، کبیر
- کتایون: (فارسی) بانوی بزرگ، همسر پادشاه بزرگ
- کتی: (هندی) پاره آهنی که زیر ناودان نهند تا آب ریزد
- کرامت: (عربی) سخاوت، جوانمردی، بخشنده
- کرانه: (فارسی) کنار، لب ساحل، پایان
- کردیا: (کردی) منسوب به کرد، دختر کردی
- کرشمه: (فارسی) غمزه، ناز، اشاره با چشم و ابرو
- کریمه: (عربی) مونث کریم، بخشنده
- کزال: (کردی) دختری با چشمان زیبا، چشم مست، غزال، سیاه چشم، آهو
- کفایت: (عربی) بس بودن، کافی بودن، شایستگی در اداره امور، لیاقت و شایستگی
- کلارا: (کردی / فرانسوی) روشن، رخشان، نور چشم
- کلاله: (فارسی) موی پیچیده و مجعد

کلثوم: (عربی) زنی که چهره ای مهربان دارد
کماله: (عربی) کامل شدن، تمام شدن، دانایی
کمانه: (فارسی) هر چیز کمان مانند، قوس، کنایه از دختر با ابرو کمان
کمند: (فارسی) ریسمان و طنابی که برای به دام انداختن استفاده شود، کنایه از موی بلند و زیبا
کوثر: (عربی) نام حوضی در بهشت، بسیار از هر چیز، نام سوره‌ای در قرآن
کوشانه: (فارسی) کوشا، تلاش کننده، ساعی
کوشک: (فارسی) خانه ای بزرگ در میان باغ، کاخ تابستانی
کوکب: (عربی) ستاره، نوعی گیاه زینتی
کوستان: (کردی) کوهستان
کهلک: (ترکی) نوعی پرنده، کبک
کیادخت: (فارسی) دختر پادشاه
کیارا: (فارسی) اندوه و ملالت
کیان بانو: (فارسی) شاه بانو، ملکه، همسر پادشاه
کیانا: (سریانی) طبیعت، اصل هر چیز
کیاناز: (فارسی) زیبایی شاهانه، مایه افتخار پادشاهان
کیاندخت: (فارسی) شاهدخت، دختر شاه
کیانه: (فارسی) پادشاهی
کیلان: (فارسی) مرغ ماهی خوار، حواصیل، بوتیمار
کیمیا: (فارسی) هر چیز نادر و کمیاب، دست نیافتنی، ماده‌ای که قدما عقیده داشتند که مس را به طلا تبدیل میکنند
کیناز: (فارسی) دختر یا بانویی که نزد پادشاه عزیز است
کیواندخت: (فارسی) دختر کیوان، سیاره زحل
کیهان دخت: (فارسی) دختر جهان، دختر گیتی
کیهانه: (فارسی) مونث کیهان، جهان، روزگار، گیتی، دنیا

❖ (ک) پسرانه و دخترانه

کامنوش: (فارسی) آرزوی شیرین

کبریا: (عربی) با عظمت، بزرگ، بزرگواری، جلال، فرو شکوه، قدرت، هیبت

کیانوش: (فارسی) پادشاه شاد

کیوان: (فارسی) سیاره زحل

◉ (گ) پسرانه

- گایار: (کردی) یار بزرگ، یار قدرتمند
گرامی: (فارسی) عزیز، محبوب، مکرم، بزرگ
گردآزاد: (فارسی) دلاور آزاده
گرشا: (اوستایی) پادشاه کوهستان، شاه، پادشاه
گرشاد: (فارسی) دارنده روحیه شاد، خوشحال
گرشاسب: (فارسی) دارنده اسب لاغر
گرگین: (فارسی) منسوب به گرگ، دلیر و گستاخ مانند گرگ
گشتاسب: (فارسی) دارنده اسب نر
گشتان: (فارسی) چرخیدن، دور زدن، جستجو کردن، طواف کردن، گردش کردن، سیاحت کردن
گل احمد: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم گل و احمد (زیبا- بسیار ستوده تر، پسندیده تر)
گل اصلان: (فارسی / ترکی) دلیرترین و شجاع ترین، قوی ترین شیر
گل جمال: (فارسی / عربی) بهترین و برترین زیبایی
گل حسن: (فارسی / عربی) نیکوترین، زیباترین، نیک ترین
گل علی: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم گل و علی (زیبا- شریف و بزرگوار)
گل کمال: (فارسی / عربی) بهترین و برترین خردمند، برترین دانایی
گل محمد: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم گل و محمد (زیبا- ستوده شده)
گل مراد: (فارسی) آرزوی زیبا، رهبر و پیشوای زیبا
گل میرزا: (فارسی) شاهزاده زیبا
گل نظر: (فارسی) بهترین اندیشه و تفکر، بهترین دیدگاه و نظر
گل وردی: (فارسی / کردی) گل کوچک، زیباروی ریز نقش
گلاب خان: (فارسی / ترکی) مجاز از پسر زیبارو
گلاب علی: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم گلاب و علی (مایع خوشبو- شریف و بزرگوار)

گل‌باد: (فارسی) دارای بوی گل

گلپا: (فارسی) گل پاینده و جاوید، مجاز از همیشه دوست داشتنی، محافظ و نگهبان گل، باغبان، مجاز از خوشقدم

گل‌حسین: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم گل و حسین (زیبا- خوب و نیکو، صاحب جمال)

گلشاه: (فارسی) اولین انسان آفریده شده روی زمین به عقیده ایرانیان قدیم، پادشاه زیبا

گمان علی: (فارسی / عربی) در فکر علی (ع)

گنجعلی: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم گنج و علی (خزانة، مال، ثروت- شریف و بزرگوار)

گودرز: (فارسی) ترکیب دو اسم گود و ارز (میدان جنگ و رزم- ارزشمند و توانا، کسی که دست
ها و قامت بلند و بالایی دارد) از شخصیت های شاهنامه

گورشاد: (فارسی) ترکیب دو اسم گور و شاد (مزار، دشت، صحرا- خوشحالی)

گورنگ: (فارسی) از شخصیت های شاهنامه

گولان: (فارسی) دارویی که از ریشه درخت شمشاد می سازند

گیو: (فارسی) جان و زندگی

❖ (گ) دخترانه

گرامیدخت: (فارسی) دختر محبوب و عزیز
گرانمهر: (فارسی) دارای مهر و محبت زیاد، آنکه دارای محبت زیاد است
گُزَل: (ترکی) خوشگل و زیبا
گزیره: (فارسی) نام گلی کمیاب و بهاری و کوهستانی، زنبق وحشی
گشتا: (فارسی) بهشت، فردوس
گل افروز: (فارسی) افروزنده گل
گل افشان: (فارسی) افشاننده گل، گل ریز
گل اندام: (فارسی) دارای اندامی زیبا مانند گل
گل آذین: (فارسی) آرایش و زیور گل
گل آرا: (فارسی) آراینده گل
گل آسا: (فارسی) مانند گل
گل آفرید: (فارسی) آفرینش انسان از گل، کنایه از زیبایی بسیار
گل آفرین: (فارسی) گل تحسین برانگیز، کنایه از دختر بسیار زیبا
گل آوا: (فارسی) آواز زیبا، صوت خوش
گل آواز: (فارسی) صدای آهنگین و زیبا، مجاز از خوش صدا
گل آور: (فارسی) گل آورنده زیبا، دارنده زیبایی
گل بادام: (فارسی) شکوفه بادام
گل باغدا: (فارسی / ترکی) گلی در باغ
گل بالا: (فارسی) کسی که قد و قامتش مانند گل زیباست
گل بانو: (فارسی) بانویی مانند گل
گل بست / گل بستی: (فارسی / ترکی) دختر بس است
گل بگیم: (فارسی / ترکی) گلی خانم، خانمی که مثل گل زیباست

گل بهار: (فارسی) گلی که در فصل بهار شکوفه می دهد
گل پرست: (فارسی) کسی که گلها را بسیار دوست دارد
گل پری: (فارسی) زیبا و دلنشین مانند گل و پری
گل پناه: (فارسی) پناه گل
گل تاج: (فارسی) تاجی که با گل آراسته شده
گل تازه: (فارسی) گل نو، گل جدید
گل جهان: (فارسی) بهترین گل دنیا
گل جیران: (فارسی / ترکی) چشم زیبا، معشوق زیبا
گل چمن: (فارسی) مجاز از زیباروی لطیف و خرم
گل چهر: (فارسی) دارنده چهره‌ای زیبا
گل خارا: (فارسی) ترکیبی از دو اسم گل و خارا (زیبا- سنگ سخت، گرانیت) بافته ابریشمین، مجاز از گل ابریشمین
گل خاطر: (فارسی) دارای ضمیر و قلبی زیبا، اندیشه زیبا
گل خانم: (فارسی / ترکی) خانمی که مانند گل زیبا است
گل دارائی: (فارسی) گل ثروت، مال و دارایی زیبا
گل دانه / گلدانه: (فارسی) دانه گل
گل زرینه: (فارسی) گل زرین، گل طلایی، زیبا و آراسته
گل سارا: (فارسی / عبری) شکوفه خالص و پاک، شاهزاده خانم، زن بلند مرتبه
گل سارای: (فارسی) قصر زیبا، خانه زیبا
گل سما: (فارسی / عربی) گل آسمانی
گل سوره: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم گل و سوره (شکوفه باز شده، زیبا- هر یک از بخش های صد و چهارده گانه قرآن که خود شامل چند آیه است)
گل سیب: (فارسی) شکوفه سیب
گل سیما: (فارسی) دارای چهره‌ای مانند گل

گل شکر: (فارسی) لب گلگون معشوق، گل زیبارو
گل شیرین: (فارسی) گل زیبا، گل دوست داشتنی
گل صبا: (فارسی / عربی) زیبا، لطیف، خوشایند، گل یا شکوفه‌ای که نسیم صبا با خود میبرد
گل صباح: (فارسی / ترکی) گلی که هنگام سحر رشد میکند
گل صغری: (فارسی / عربی) گل کوچک
گل صنم: (فارسی / عربی) ترکیبی از دو اسم گل و صنم (زیبا-بت)
گل عنبر: (فارسی / عربی) مجاز از گل خوشبو
گل فشان / گلفشان: (فارسی) افشاندۀ گل، گل افشان
گل قیز: (فارسی / ترکی) گل دختر، دختر زیبا
گل قیزا: (فارسی / ترکی) دختر گل، دختری که مانند گل زیباست
گل نساء: (فارسی / عربی) مانند گل در میان زنان
گل نشان: (فارسی) دارای نشان گل
گل نواز: (فارسی) نوازش دهنده گل
گل یخ: (فارسی) ناامید نشدن، رنج عشق
گل: (اوستایی / پهلوی) شکوفه باز شده، غنچه شگفته شده
گل‌بتین / گل‌بتون: (فارسی) گل‌های برجسته که با رشته‌های طلا یا نقره روی پارچه می‌دوزند
گلاره: (کردی) مردمک چشم، به معنی هر دو چشم هم بکار می‌رود
گلارین: (فارسی) پاک و زلال، رود کوچک، دانه انگور، حبه انگور
گل‌لال: (هندی) دسته گندم
گل‌اله: (فارسی) موی پیچیده، زلف
گلان: (فارسی) گل‌ها، مجاز از زیبا و لطیف
گلاویژ: (کردی) ستاره سهیل، کمیاب
گلابول: (فرانسوی) نوعی گل زیبا در رنگ‌های گوناگون
گلایه: (ترکی) شکوه، شکایت، گله

- گلباران: (فارسی) برای تمجید و احترام زیاد استفاده می شود
- گلباش: (کردی) مانند گل زیبا بمون
- گلباغ: (فارسی) باغ گل
- گلبن: (فارسی) نگهبان و محافظ گل
- گلبر: (فارسی) دارنده آغوشی لطیف مانند گل
- گلبرگ: (فارسی) برگ گل
- گلبنس: (فارسی) بس بودن فرزند دختر، کافی بودن فرزند دختر
- گلبوته: (فارسی) بوته گل
- گلپاد: (فارسی) نگهدارنده گل
- گلپر: (فارسی) نوعی گیاه دارویی معطر
- گلپونه: (فارسی) نوعی گل معطر، پونه تازه
- گلثوم: (عربی) زیباروی، کسی که دارای چهره پر گوشت باشد، دارای گونه و چهره پر گوشت
- گلثوما: (عربی / ترکی) گلثوم، زیبارو، دارای گونه و چهره پر گوشت
- گلثومه: (عربی) زیبارو، دارای گونه و چهره پر گوشت
- گلجبین: (فارسی / عربی) آنکه صورت او چون گل باشد، زیباروی
- گلچهره: (فارسی) زیبارو و خوش چهره، خوش سیما
- گلچین: (فارسی) کسی که گل میچیند، آنکه به عنوان بهترین از یک مجموعه انتخاب شده
- گلدار: (فارسی) آنچه که دارای نقش گل باشد
- گلدسته: (فارسی) دسته گل، مناره بلند مساجد که برای اذان گفتن از آن استفاده می شود
- گلدیس: (فارسی) مانند گل
- گلرخ: (فارسی) زیبارو، خوش سیما
- گلرنگ: (فارسی) به رنگ گل، سرخ رنگ
- گلریز: (فارسی) گل افشان، پارچه ای که نقش گل دارد
- گلزاد: (فارسی) زاده گل

گلزار: (فارسی) گلستان، گلشن
گلسا: (فارسی) مانند گل
گلزار: (فارسی) منسوب به گل، زیبارو و لطیف
گلزاره: (فارسی) زیبا و لطیف
گلسای: (فارسی) مانند گل
گلستان: (فارسی) باغ گل
گلستانه: (فارسی) باغ گل
گلسر: (فارسی) دارنده سر و رویی مانند گل
گلشا: (فارسی) برگزیده گلها، شاه گل ها
گلشاد: (فارسی) کسی که مانند گل شاد و باطراوت است
گلشان: (فارسی) گلشن، گلستان، گلزار، باغ
گلشن: (فارسی) گلستان، باغ گل، گلزار
گلشهر: (فارسی) شهری از گل
گلشید: (فارسی) گل درخشان و نورانی مانند خورشید
گلشیفته: (فارسی) کسی که عاشق گل است
گلزار: (فارسی) گل چهره، گل رو
گلغیر: (فارسی) گل دیگر
گلفام: (فارسی) گلگون، آنچه به رنگ گل سرخ باشد، گلرنگ
گلک: (فارسی) گل کوچک
گلگز: (فارسی) به رنگ سرخ مایل به اندکی کبودی
گلگون: (فارسی) سرخ رنگ، به رنگ سرخ
گلگونه: (فارسی) سرخ رنگ، گلگون
گللر: (فارسی/ ترکی) گلها، گل بسیار
گلنار: (فارسی) گل انار، هر گل سرخ صد رنگ

گلناز: (فارسی) کسی که مانند گل زیبا و باطراوت است
گلنام: (فارسی) دارنده نامی زیبا مانند گل
گلنوش: (فارسی) مانند گل زیبا و مانند عسل شیرین
گلوریا: (لاتین) سرافراز، باشکوه
گلوش: (فارسی) شبیه گل، زیبارو، لطیف
گلی بگیم: (فارسی / ترکی) گلی خانم، خانمی که مثل گل زیباست
گلی خانم: (فارسی / ترکی) خانمی که از زیبایی و لطافت مانند گل است
گلی: (فارسی) منسوب به گل، مانند گل
گلیار: (فارسی) یار گل، همدم گل
گلین: (ترکی) عروس
گلین: (فارسی) منسوب به گل، مانند گل
گندم: (اوستایی / پهلوی) گیاهی است یا دانه خوراکی که از آرد آن برای پختن نان استفاده میشود
گندمک: (فارسی) گندم کوچک
گوزل: (ترکی) خوشگل و زیبا
گوطلا: (لری) چیزی باارزش مانند طلا، آنچه به زیبایی طلا باشد
گولی: (کردی) یک گل
گومیش: (ترکی) نقره
گونای / گون آی: (ترکی) آفتابی، مهتاب، آفتاب، ماه
گونش: (ترکی) نور آفتاب، خورشید، آفتابی
گوهر الشریعه: (فارسی / عربی) زن والا و نفیس در شریعت و دین
گوهر: (فارسی) سنگ قیمتی، اصل، نژاد، ذات، سرشت
گوهرافروز: (فارسی) افروزنده گوهر
گوهربانو: (فارسی) بانوی اصیل و بزرگووار
گوهربگیم: (فارسی / ترکی) گوهر خانم، خانمی که مانند گوهر است

گوهر تاب: (فارسی) درخشنده مانند گوهر
گوهر تاج: (فارسی) تاج جواهر نشان
گوهر شاد: (فارسی) قیمتی و خوشحال
گوهر شاه: (فارسی) بهترین و بزرگترین گوهر
گوهر شید: (فارسی) جواهری که مانند خورشید میدرخشد
گوهر ناز: (فارسی) مانند گوهر زیبا
گوهر نگار: (فارسی) جواهر نشان
گوهرین: (فارسی) جواهر نشان
گویچک: (ترکی) زیبا، رعنا، قشنگ، خوشگل، دلپسند
گیتا: (فارسی) دنیا، جهان، کاینات، گیتی
گیتی ناز: (فارسی) کسی که موجب افتخار دنیااست
گیتی: (فارسی) دنیا، جهان، کاینات
گیسو: (فارسی) موی بلند سر
گیسیا: (کردی) دارای گیسوان بلند و سیاه
گیشا: (فارسی) زیبا و باطراوت
گیل دخت: (گیلکی) دختر گیلانی
گیلان: (فارسی) سرزمین گیل ها، جلگه
گیلانا: (گیلکی) دختر زیبای گیلانی
گیلدا: (ارمنی) طلا، زر
گیلدیک: (ترکی) گل نسترن
گیلنار: (گیلکی) انار گیلان

❖ (گ) پسرانه و دخترانه

گردآفرید / گردآفرین: (فارسی) پهلوان و دلاور آفریده شده، نام یکی از شخصیت های شاهنامه
گلاب: (فارسی) مایع خوشبو که از تقطیر گل سرخ به دست می آید، منسوب به گل، زیبارو و لطیف
گلبو: (فارسی) دارنده بو و عطری مانند گل
گلشاد: (فارسی) گل شاد و خندان، شادان مثل گل

❖ (ل) پسرانه

لابان / لاوان: (عربی) سپید، سفید

لاوی: (عبری) دوست خوب و نزدیک

لاوین: (فارسی) نوازشگر، آواز خواندن همراه با نوازش

لایق: (فارسی) شایسته، سزاوار، درخور، برازنده، باکفایت

لبیب: (عربی) خردمند، دانا

لسان الدین: (عربی) زبان گویای دین

لطف الدین: (عربی) لطف و محبت دین

لطف اله: (عربی) لطف و محبت پروردگار

لطف علی: (عربی) دارنده لطف و محبتی همچون علی (ع)

لطیف: (عربی) نرم و نازک، نیکو

لقمان: (عربی) نام مردی خردمند در زمان حضرت داوود (ع)، نام سوره‌ای در قرآن

لهراسب: (فارسی) دارنده اسب تیز پا

لیام: (فارسی) محافظ، حامی

لیبرا: (لاتین) آزاد و رها

لیث: (عربی) شیر، اسد، برج اسد

❖ (ل) دخترانه

لاچين: (ترکی) پرنده شکاری، شاهين

لادبن: (فارسی) بوته گل

لادن: (يونانی) نوعی گل زینتی نارنجی رنگ

لارا: (ترکی / کردی) پری دریایی، ناز و ظریف

لاره: (کردی) طناز

لاریسا: (يونانی) نفیس، با ارزش، گرانها، نوعی سکه نقره‌ای، قلعه، دژ

لاله دخت: (فارسی) دختری زیبا همچون گل لاله

لاله رخ: (فارسی) دختری که چهره‌ای زیبا همچون لاله دارد

لاله رو: (فارسی) دختری که چهره‌ای زیبا همچون لاله دارد

لاله زار: (فارسی) منطقه‌ای که پر از گل لاله است، دارنده چهره‌ای سرخ و لطیف

لاله: (فارسی) نوعی گل سرخ رنگ، نوعی چراغ

لاله‌وش: (فارسی) مانند لاله

لاویا: (کردی) نوازش شده، ناز پرورده

لایه: (فارسی) طبقه، پرده، پوست، قشر، ورقه

لبخند: (فارسی) خنده کم، تبسم

لتکا: (فارسی) باغ، گلستان

لطیفه: (عربی) نرم و نازک، نیکو

لعل: (فارسی) سنگ قیمتی و گرانها به رنگ سرخ

لعیا: (عبری) نام فرشته، خجسته و زیبارو

لقا: (عربی) دیدار، ملاقات، چهره، صورت

لمیا: (عربی) زن سیاه لب یا گندمگون لب

لنا: (بین المللی) نور، درخشندگی، دختر زیبا، سخاوتمند، مهربان

لنیا: (سانسکریت) دختر بانمک

لوتوس: (فارسی) گل نیلوفر آبی، درخت صدر

لورا: (یونانی) چنگ، نام نوعی ساز موسیقی

لونا: (لاتین) ماه، الهه ماه، قمر

لؤلؤ: (عربی) مروارید

لیا: (عبری) لعیا، زیبارو، خجسته

لیان: (فارسی) درخشان، تابان

لیانا: (فارسی) بانوی درخشان و زیباروی

لیدا: (لاتین) بانو، خانم

لیدیا: (فارسی / فرانسوی) دختری که رتبه بالا دارد، مایه‌ی افتخار، بانوی دارا و عشرت طلب

لیزا: (عبری) بنده پاک خدا

لیلا: (عربی) شب بلند، یکی از نواهای قدیمی موسیقی

لیلان: (فارسی) جلگه، سردسیر

لیلی: (عربی) لیلا، شب بلند

لی‌لی: (فارسی) نازک، ظریف

لیلایا: (فارسی) شب، لیل

لیلان: (لاتین) نام گل، نور، نوربخش

لینا: (انگلیسی) آبخار کوچک

لیندا: (لاتین) قشنگ، زیبا

لئا: (عبری) دختری که رو به سوی خدا دارند

❖ (م) پسرانه

- ماتیار: (فارسی) کمک کننده به مادر، یار مادر
- ماجد: (عربی) گرمی، بزرگوار، خوشخو، بخشنده
- مداح: (عربی) ستایشگر، مدح کننده، آفرین گو، مداح
- مداحین: (عربی) مداحان، مدح کنندگان، ستایشگران
- مادیار: (فارسی) یاور و کمک کننده مادر، مدد کار برای مادر
- مادیس: (فارسی) مانند ماه
- مارتیا: (پهلوی) جوانمرد، انسان
- مارتیک: (ارمنی) رزم آور، جنگجو
- مارتین: (آشوری) پیشوا، رهبر
- ماردین: (کردی) شجاع
- مارکو: (ایتالیایی) چکش بزرگ
- مازیار: (فارسی) صاحب کوهستان
- ماشاء الله: (عربی) آنچه خداوند خواست، در هنگام تحسین و تعجب گفته می شود
- ماکان: (فارسی / عربی) آنچه بوده است، شجاع
- مالک اژدر: (عربی) صاحب اژدها
- مالک اشتر: (عربی) صاحب شتر
- مالک: (عربی) صاحب، دارنده، حاکم، پادشاه، نام فرشته نگهبان دوزخ
- ماموستا: (کردی) معلم، مدرس، استاد
- مامون: (عربی) درامان، مورد اعتماد
- ماندا: (فارسی) پروردگار
- ماندنی: (فارسی) پایدار، جاوید، با دوام، به یاد ماندنی، فراموش نشدنی
- مانوش: (کردی) نام کوه

مانی: (فارسی) می مانی، جاوید

مانیار: (فارسی) یار ماندگار

ماه برزین: (فارسی) دارای جلال و شکوهی مانند ماه

ماه فرزین: (فارسی) ماه وزیر، رئیس الوزراء، رئیس اعظم

ماهان: (فارسی) منسوب به ماه، نورانی و زیبا مانند ماه

ماهد: (عربی) گستراننده، نام پروردگار

ماهداد: (فارسی) داده ماه

ماهر: (عربی) آزموده، استاد، تردست، حاذق، زبردست، کاردان، کارکشته، متبحر

ماهند: (فارسی) مثل ماه

ماهیار: (فارسی) یار و همنشین ماه

مباح علی: (عربی) شریف و حلال، علی پاک

مبارز: (عربی) جهادگر، جنگجو

مبارالدین: (عربی) جهاد کننده در راه دین

مبارک: (عربی) بابرکت، خجسته، فرخنده

مبین: (عربی) واضح کننده، آشکار کننده

متعلم: (عربی) آموزنده، دانش آموز، دانشجو، تعلیم دهنده

متین: (عربی) محکم، استوار، سخت

مجاهد: (عربی) مبارز، تلاشگر، کسی که از اسلام دفاع کند

مجتبی علی: (فارسی / عربی) شریف و برگزیده، بزرگوار و پسندیده

مجتبی: (عربی) برگزیده، پسندیده

مجد: (عربی) بزرگی، بزرگوار، جلال، سربلندی

مجدالاسلام: (عربی) کوشا و تسلیم شدن

مجدالدین: (عربی) باعث سربلندی و جلال دین

مجدود: (عربی) کامروا، خوشبخت

مجدوب علی: (عربی) بزرگوار شیفته، شریف و دل‌باخته، توانا و شیدا
مجلل الدوله: (عربی) دولت باشکوه و با عظمت
مجید رضا: (عربی) بزرگوار و خشنود
مجید: (عربی) بزرگوار، گرامی، از صفات پروردگار
مُجیر: (عربی) پناه دهنده، فریاد رس
مُجیرالدین: (عربی) فریاد رس در دین و آیین
محاسب: (عربی) حسابدار، شمارنده، آمارگر، حسابگر، یکی از صفات خداوند
محب اله: (عربی) دوست دارنده خدا
محب اله: (عربی) دوست دارنده دین
محب علی: (عربی) دوستدار علی (ع)
محبت اله: (عربی) دوستدار الله
محبت علی: (فارسی / عربی) شریف و مهربان، بزرگوار و دلدادگی
محبوب علی: (فارسی / عربی) یار و توانا
محتشم: (عربی) توانا، بزرگ، باشکوه
محدث: (عربی) گرد آورنده و بیان کننده احادیث
محراب: (عربی) بالای خانه، صدر مجلس، پیش نماز در مسجد، جای ایستادن
محرم علی: (عربی) راز دار و شریف
محرم قلی: (عربی / ترکی) بنده راز دار
محرم ولی: (عربی) دوست راز دار، سر پرست راز دار
محرم: (عربی) حرام شده
محسن علی: (عربی) بزرگوار و صالح و نیکو، شریف و صالح، بلند قدر و نیکو کار
محسن: (عربی) نیکو کار
محضر: (عربی) آستانه، درگاه، پیشگاه
محمد ابراهیم: (عربی) بسیار تحسین شده و پدر مهربان

- محمد احسان: (عربی) ستوده و بخشش
- محمد اردلان: (عربی / کردی) ستوده و مقدس
- محمد ارسلان: (عربی / ترکی) ستوده و شجاع
- محمد اسلام: (عربی) ستوده و فرمانبر
- محمد اسماعیل: (عربی / عبری) ستوده و اطاعت کننده امر خداوند
- محمد اصلان: (عربی / ترکی) ستوده و شجاع
- محمد اعلا: (عربی) ستوده و برتر
- محمد افضل: (عربی) ستوده و برترین
- محمد اقبال: (عربی) ستوده و خوشبختی
- محمد امید: (عربی / فارسی) ستوده و آرزو
- محمد امین: (عربی) ستوده و امانتدار
- محمد آزاد: (عربی / فارسی) ستوده و بخشنده
- محمد آرتین: (عربی / فارسی) ستوده و پاک
- محمد آرتین: (عربی / فارسی) ستوده و دلیر
- محمد آرسام: (عربی / فارسی) ستوده و نیرومند
- محمد آرش: (عربی / فارسی) ستوده و درخشنده
- محمد آرشا: (عربی / فارسی) ستوده و مقدس
- محمد آرشام: (عربی / فارسی) ستوده و نیرومند
- محمد آرهان: (عربی / ترکی) ستوده و درستکار
- محمد آزاد: (عربی / فارسی) ستوده و آسوده
- محمد آیدین: (عربی / ترکی) ستوده و نورانی
- محمد آیین: (عربی / فارسی) مسلمان، کسی که پیرو دین حضرت محمد (ص) است
- محمد باقر: (عربی) بسیار تحسین شده و شکافنده علم و دانش
- محمد بسام: (عربی / کردی) ستوده و خوشرو

- محمد بشیر: (عربی) ستوده و مژده دهنده
- محمد بصیر: (عربی) ستوده و آگاه
- محمد بهراد: (عربی / فارسی) ستوده و جوانمرد نیکو
- محمد بهروز: (عربی / فارسی) ستوده و سعادتمند
- محمد بهنام: (عربی / فارسی) ستوده و خوشنام
- محمد پارسا: (عربی / فارسی) بسیار ستایش شده و با تقوا
- محمد پدرام: (عربی / فارسی) ستوده و آراسته
- محمد پوریا: (عربی / فارسی) ستوده و بسیار دارنده
- محمد تقی: (عربی) تحسین شده و پرهیزگار
- محمد تکین: (عربی / ترکی) ستوده و پهلوان
- محمد ثائر: (عربی) ستوده و قصاص کننده
- محمد جاوید: (عربی / فارسی) ستوده و جاودان
- محمد جلال: (عربی) ستوده و شکوهمند
- محمد جلیل: (عربی) ستوده و بزرگوار
- محمد جمال: (عربی) ستوده و زیبا
- محمد جمیل: (عربی) حضرت محمد زیبا (ص)
- محمد جواد: (عربی) بنده ستوده شده خداوند و بخشاینده
- محمد حامد: (عربی) ستوده و ستایشگر
- محمد حسان: (عربی) ستوده و بسیار نیکو
- محمد حسن: (عربی) تحسین شده و زیبا
- محمد حسین: (عربی) تحسین شده و پسندیده
- محمد حلیم: (عربی) ستوده و صبور
- محمد حمید: (عربی) ستوده و فرخنده
- محمد حمید: (عربی) ستوده و فرخنده

- محمد حیدر: (عربی) ستوده و دلاور
- محمد خطیب: (عربی) حضرت محمد سخنور و ناطق
- محمد داوود: (عربی / عبری) ستوده و محبوب
- محمد ذاکر: (عربی) ستوده و یاد کننده
- محمد راشد: (عربی) ستوده و دیندار
- محمد رحیم: (عربی) ستوده و بسیار مهربان
- محمد رسول: (عربی) ستوده و فرستاده شده
- محمد رشاد: (عربی) بسیار تحسین شده و رستگار
- محمد رشید: (عربی) ستوده و شجاع
- محمد رضا: (عربی) شاکر و خشنود
- محمد رئوف: (عربی) بسیار تحسین شده و مهربان
- محمد زانا: (عربی / کردی) بسیار تحسین شده و دانشمند
- محمد زانیار: (عربی / کردی) ستوده و دانشمند
- محمد زاهد: (عربی) بسیار تحسین شده و پرهیزگار
- محمد ساجد: (عربی) ستوده و سجدہ کننده
- محمد سالار: (عربی) بسیار تحسین شده و بزرگ
- محمد سام: (عربی / فارسی) ستوده و آتش
- محمد سامن: (عربی) ستوده و تپل
- محمد سبحان: (عربی) ستوده و پاک
- محمد ستار: (عربی) ستوده و پوشنده
- محمد سرور: (عربی / فارسی) ستوده و پیشوا
- محمد سعد: (عربی) ستوده و مبارک
- محمد سعید: (عربی) بسیار تحسین شده و خوشبخت
- محمد سلیم: (عربی) ستوده و سالم

محمد سینا: (عربی / فارسی) بسیار تحسین شده و نافذ

محمد شاهد: (عربی) ستوده و گواه

محمد شایگان: (عربی / فارسی) ستوده و سزاوار

محمد شریف: (عربی) بسیار تحسین شده و بزرگوار

محمد شفیق: (عربی) ستوده و مهربان

محمد شکور: (عربی) بسیار تحسین شده و شکرگزار

محمد شکیب: (عربی / فارسی) ستوده و بردبار

محمد صادق: (عربی) ستوده شده و راستگو

محمد صالح: (عربی) بنده ستوده و نیکو کار خداوند

محمد صدر: (عربی) ستوده و پیشوا

محمد صدرا: (عربی) بسیار تحسین شده و بلند مرتبه

محمد صدیق: (عربی) بسیار تحسین شده و راستگو

محمد طاها: (عربی) ستوده شده و طالب حق و هدایت کننده

محمد طاهر: (عربی) ستوده و پاک

محمد عابد: (عربی) ستوده و عبادت کننده

محمد عادل: (عربی) بسیار تحسین شده و دادگستر

محمد عباس: (عربی) ستوده شده و شجاع

محمد عطا: (عربی) ستوده و هدیه خداوند

محمد عظیم: (عربی) ستوده و بزرگ

محمد علی: (عربی) ستوده شده و بلند مرتبه

محمد علیم: (عربی) ستوده و دانا

محمد غدیر: (عربی) ترکیب دو اسم محمد و غدیر (ستوده شده - آبرگیر بین مکه و مدینه)

محمد فاتح: (عربی) ستوده و پیروز

محمد فاضل: (عربی) بنده ستوده و با فضیلت

- محمد فرزام: (عربی / فارسی) ستوده و شایسته
- محمد فرساد: (عربی / فارسی) ستوده و دانشمند
- محمد فرشاد: (عربی / فارسی) ستوده و شادمان
- محمد فرید: (عربی) ستوده و بی مانند
- محمد فیاض: (عربی) ستوده و جوانمرد
- محمد فیض: (عربی) ستوده و سعادتمند
- محمد قادر: (عربی) ستوده شده و توانا
- محمد قلی: (عربی / ترکی) بنده ستوده شده
- محمد کریم: (عربی) ستوده و بخشنده
- محمد کسری: (عربی / فارسی) ستوده و پادشاه صاحب شکوه و جلال
- محمد کمال: (عربی) بسار تحسین شده و خردمند و فرزانه
- محمد کمیل: (عربی) ستوده و کامل
- محمد کیا: (عربی / فارسی) کسی که در عظمت و بزرگی شبیه حضرت محمد (ص) است
- محمد ماهان: (عربی / فارسی) ستوده شده و زیبا همچون ماه
- محمد مبین: (عربی) ستوده و آشکار کننده
- محمد متین: (عربی) ستوده و با وقار
- محمد مجید: (عربی) ستوده و بزرگوار
- محمد محمود: (عربی) بسیار تحسین شده و ستوده
- محمد مصطفی: (عربی) ستوده و برگزیده
- محمد معین: (عربی) ستوده و یاری کننده
- محمد ملک: (عربی) بسیار تحسین شده و فرمانروا
- محمد مهدی: (عربی) ستوده شده و هدایت شده
- محمد نادر: (عربی) بسیار تحسین شده و کمیاب
- محمد ناصر: (عربی) ستوده شده و یاری کننده

- محمد نبی: (عربی) بسیار تحسین شده و پیام رساننده
- محمد نصیر: (عربی) ستوده شده و یاری کننده
- محمد نظیر: (عربی) ستوده و همتا
- محمد نعیم: (عربی) ستوده شده و صاحب نعمت
- محمد نقی: (عربی) ستوده شده و برگزیده
- محمد نوید: (عربی / فارسی) ستوده و خبر خوش
- محمد نیکان: (عربی / فارسی) ستوده و نیکو
- محمد وحید: (عربی) ستوده و بی همتا
- محمد وریا: (عربی / لاتین) حضرت محمد درشت هیكل و بلند بالا
- محمد ولی: (عربی) ستوده شده و دوست
- محمد هادی: (عربی) بنده ستوده شده خدا و هدایت کننده مردم
- محمد هامان: (عربی / فارسی) ستوده و مشهور
- محمد یار: (عربی / فارسی) یار و دوستدار حضرت محمد (ص)
- محمد یاسر: (عربی) ستوده و آسان
- محمد یاسین: (عربی) ای انسان ستوده شده
- محمد یاشار: (عربی / ترکی) ستوده و جاویدان
- محمد: (عربی) ستوده، ستایش شده، نام پیامبر اسلام
- محمد خالد: (عربی) ستوده و جاودان
- محمل: (عربی) علت، سبب، جهت، انگیزه، تخت روان، کجاوه
- محمود رضا: (عربی) ستوده شده و خوشحال
- محمود محمد: (فارسی / عربی) ستوده و ستایش شده
- محمود: (فارسی) ستوده، ستایش شده
- محنت: (عربی) آزمون، آزمایش، امتحان، رنج، سختی، مشقت، غم و غصه
- محي الدين: (عربی) زندگی بخش دین

محیی: (عربی) احیا کننده، زنده کننده
مختار علی: (عربی) پسندیده و شریف و بزرگوار
مختار: (عربی) اختیار دار، با اختیار، برگزیده و بهتر
مدد علی: (فارسی / عربی) شریف و دستگیر، بزرگوار و حمایت کننده
مدد: (عربی) مساعدت، یاری، استمداد، حمایت، دستگیری، کمک، یآوری
مدرس: (عربی) آموزگار، آموزنده، استاد، دبیر، مربی، معلم
مدریک: (فارسی) انسان فهیم، کسی که درک می کند
مدیح: (عربی) ستایش، قصیده، مدح، آفرین، ثنا
مراد خان: (فارسی) رهبر و سالار
مراد علی: (فارسی / عربی) کسی که حضرت علی (ع) را پشتیبان و رهبر خود قرار داده
مراد: (عربی) منظور، خواسته، مقصود، اراده شده
مرتضی علی: (فارسی / عربی) خشنود شده و بزرگوار
مرتضی: (عربی) پسندیده، برگزیده
مرحمت اله: (عربی) خداوند بخشایشگر، خداوند مهربان، خداوند احسان کننده
مرد افکن: (فارسی) توانا، قوی، زورمند
مرد علی: (فارسی / عربی) شجاع و بزرگوار
مرداس: (فارسی) نام پادشاهی پارسا و بخشنده
مرداویج: (فارسی) مرد آویز، همآورد مردان قدرتمند
مردوار: (فارسی) مثل شجاع
مرزبان: (فارسی) مبارز، پهلوان، نگهبان، سرحد دار
مرسل علی: (عربی) فرستاده شده و شریف و بزرگوار
مرسل قلی: (عربی / ترکی) فرستاده شده و بنده
مرسل: (عربی) فرستاده شده
مرشد علی: (فارسی / عربی) ارشاد کننده و توانا

مرشد: (عربی) راهنما، هدایت کننده، لقبی برای معرکه گیر
مرشید: (عربی) مرشد، راهنما، رهبر، پیشوا، مرد کامل
مرصاد: (عربی) کمین گاه، رصد خانه
مرغوب: (عربی) پسندیده، دلپذیر، دلپسند، نیک، نیکو، خوب، زیبا
مروان: (عربی) صندوق، کمد لباس، گنجی لباس
مروت علی: (عربی) جوانمرد شریف و بزرگوار
مروت: (عربی) جوانمردی، غیرت، مردانگی، انسانیت، انصاف، راد منشی
مزدا: (اوستایی) خدا، دانا، خردمند
مزدا: (فارسی) دانای بی همتا، آفریدگار
مساعد: (عربی) سازگار، مطلوب، مناسب، موافق، یاور، همراه
مستان: (فارسی) از خود بی خود شده
مستجاب: (عربی) اجابت شده، مقبول، پذیرفته شده
مستحب: (عربی) جواب داده شده
مستعلی: (فارسی / عربی) سرخوش و برتر
مسعود: (عربی) نیک بخت، خجسته، فرخنده
مسلم: (عربی) باور کرده شده، تسلیم شده، حتمی، قطعی
مسلمان: (عربی) مؤمن، مسلم، متدین به دین اسلام، پیرو دین اسلام
مسیب: (عربی) رها شده، آزاد شده
مسیح اله: (عبری / عربی) رهبری خدا
مسیح: (عبری) منجی، نجات دهنده، لقب حضرت عیسی (ع)
مشتاق: (عربی) آرزومند، مایل و راغب
مشرف الدین: (عربی) دارای اشراف بر دین
مشرف: (عربی) ناظر، نگرنده
مشعوف: (عربی) خرسند، خرم، خندان، شاد، شیفته، دلباخته، خوشوقت، شادان

مشمول: (عربی) فراگیر، سرباز، آماده

مشهود: (عربی) دیده شده، آشکار

مشیت: (عربی) اراده و خواست خدا

مشیت: (عربی) اراده و خواست خداوند

مُشیر الدین: (عربی) مشاور در دین، مشورت دهنده در دین

مُشیر: (عربی) مشورت کننده، تدبیر کننده

مُشیرالدوله: (عربی) مشورت کننده، مشاور، تدبیر کننده

مصباح: (عربی) چراغ، وسیله روشنی بخش

مصدق: (عربی) گواهی شده، راستگو، باور شده، تصدیق کننده

مصر علی: (عربی) اصرار کردن و بلند قدر، پافشاری و شریف

مصطفی: (عربی) برگزیده

مصفا: (عربی) تصفیه شده، صاف شده، پاک

مصلح الدین: (عربی) اصلاح کننده دین

مصلح: (عربی) اصلاح کننده، نیکو کار

مصلحت الدین: (عربی) خیر اندیشی و خیر خواهی در دین

مصلحت: (عربی) خیر، صلاح، صلاح جویی، خیر اندیشی، خیر خواهی، نیک اندیشی

مصیب: (عربی) راستکار، صواب یابنده

مصیر: (عربی) باز گشت، فرجام کار، رجوع کردن، رجعت

مطلب: (عربی) خواسته، مراد، مقصود، مسئله، موضوع، نکته، مبحث

مطلّم: (عربی) درنگ کردن

مطهر: (عربی) تطهیر شده، پاک شده، پاک، پاکیزه

مُطیب: (عربی) معطر شده، خوشبو

مطیع اله: (عربی) فرمانبر و پیرو پروردگار

مطیع: (عربی) فرمانبر

- مظاهر: (عربی) نشانه ها و محلهای ظهور
- مظفر علی: (عربی) پیروز و کامروای بلند مرتبه
- مظفر: (عربی) پیروز، کامروا
- مظفرالدین: (عربی) پیروز و کامروا در دین
- مظهر: (عربی) محل ظهور، جای آشکار شدن، نشانه
- معاد: (عربی) محل بازگشت، رستاخیز، آخرجهان
- معارف: (عربی) حکمت ها، دانش ها، معرفت ها، فرهنگ، علوم
- معبود: (عربی) عابد، پرستشگر، دلدار، دلبر، مورد ستایش
- معصم: (عربی) چنگ زنده به دامن کسی
- معتضد: (عربی) یاری کننده، یاری گیرنده
- معمد: (عربی) کسی که مورد اعتماد است
- معذر: (عربی) عذر خواه
- معراج: (عربی) نردبان، پلکان، آنچه بوسیله آن بالا روند
- معرفت اله: (عربی) فضیلت خدا
- معرفت علی: (فارسی / عربی) شریف و با فضیلت، کمال برتر
- معرفت: (عربی) آگاهی، دانش، عرفان، عقل، علم، فضیلت، کمال، اطلاع، شناخت، دانایی، فهم
- معروف: (عربی) خوشنام، سرشناس، مشهور، زبانزد، نامداز
- معزالدین: (عربی) کسی که دین را گرامی بدارد
- معصوم علی: (عبری / عربی) شریف و پارسا
- معظم: (عربی) بزرگ، عظیم، شمرده شده
- معمار: (عربی) استاد، طراح، سازنده، مهندس، سازنده عمارت
- مُعمر: (عربی) سالخورده، کسی که عمر طولانی کرده
- مُعید: (عربی) کسی که کاری را تکرار کند
- معین: (عربی) یاریگر، یاری کننده، پشتیبان

مفرد: (عربی) ساده، تنها، فرد، یکتا، واحد، مستقل، ممتاز، تک، یگانه
مفضل: (عربی) برتری داده شده، افزون کرده، نیکویی کننده و بخشنده
مفید: (عربی) سودمند، سود بخش، موثر، نتیجه بخش، بارور، بافایده
مقبل: (عربی) روی آورنده، صاحب اقبال، خوشبخت
مقتدا علی: (عربی) پیشوا علی (ع)، پیشوا و بلند قدر
مقتدا: (عربی) پیشوا، رهبر، مرشد
مقتدر: (عربی) قادر، توانا
مقداد: (عربی) بسیار قطع کننده، قاطع
مقدس: (عربی) پاک، پاکیزه، شایسته پرستش و احترام، بسیار با ارزش و گرامی
مقدم: (عربی) برتر، پیشگام، پیشاهنگ، پیشرو، پیشوا، رهبر، پیشتاز
مقرب: (عربی) قرین، نزدیک، محرم، محشور، مصاحب
مقصود: (عربی) مراد، نیت، خواش
مقیم: (عربی) ماندگار، ساکن، پیوسته، ثابت
مقیما: (فارسی / عربی) ماندگار بودن در جایی، مقیم محلی بودن
ملک آرا: (فارسی / عربی) آنکه موجب آرایش و رونق مملکت است
ملک علی: (فارسی / عربی) فرمانروای برتر
ملکا: (عربی) پادشاه، خداوند
مناف: (عربی) کوشنده و بختمند
منان: (عربی) بخشایشگر، بخشنده، منت گزار
منت علی: (عربی) برتر و بلند قدر
منتصر: (عربی) پیروز، غالب، فاتح
منتظر: (عربی) امیدوار، چشم به راه، گوش به زنگ، نگران، در حال انتظار
مُنذر: (عربی) آگاه سازنده، ترساننده
منشور: (فارسی) انعکاس دهنده و انتشار نور، تجزیه نور

منصور: (عربی) یاری کرده شده، نصرت داده شده، پیروز
منظم الملک: (فارسی / عربی) آراسته و دارای ثروت
منعم: (عربی) توانگر، دارا، ثروتمند
منفرد: (عربی) تک، یگانه، بی مانند، واحد
منوچهر: (اوستایی / پهلوی) بهشت رو
موحد: (عربی) توحید گرا، خداشناس، یکتا پرست، یکتا گرا، خداپرست، معتقد به خدا
موسی الرضا: (عربی) ترکیب دو اسم موسی و رضا (از آب گرفته شده - خشنود)
موسی: (عربی) از آب گرفته شده، نام پیامبر بنی اسرائیل
موعود: (عربی) وعده داده شده، مژده داده شده، نوید کرده
مولا علی: (فارسی / عربی) دوست علی (ع)، دوستدار و بزرگوار، دوستدار و بلند قدر
مولا قلی: (فارسی / ترکی) دوستدار و بنده
مولا: (عربی) آقا، ارباب، خواجه، سرور، صاحب، ولی
مولانا: (عربی) راهبر، سرور
مهابت: (عربی) ترس، شکوه، عظمت
مهاجر: (عربی) کوچ کننده، هجرت کننده، مسافر، دور از میهن
مهام: (عربی) مهم، کارهای بزرگ و سخت
مهان: (فارسی) بزرگان
مهبُد: (فارسی) سرور ماه، کسی که زیبایش از ماه بیشتر است
مهد یار: (عربی / فارسی) کنایه از یار و دوست حضرت علی (ع)
مهداد: (فارسی) داده ماه، بخشیده ماه
مهدی: (عربی) هدایت شده، ارشاد شده
مهدیقلی: (عربی / ترکی) بنده هدایت شده
مذهب الدین: (عربی) بی عیب و نقص در دین
مهر الدین: (عربی) محبت در راه دین

مهر پرور: (فارسی) با محبت، مهربان، مهر انگیز، پرورنده محبت و دوستی
مهر پویا: (فارسی) پوینده مهر و محبت
مهر راد: (فارسی) جوانمرد مهربان، حکیم با محبت، دانای مهربان
مهر شاد: (فارسی) شاد مهر، خورشید شاد، کنایه از کسی که مهربان و شاد است
مهر علی: (فارسی / عربی) با محبت و شریف
مهر یاد: (فارسی) یادگار خورشید
مهر یار: (فارسی) دوست و همنشین خورشید، دوست با محبت
مهراب: (فارسی) دوستدار آب
مهر اج: (سانسکریت) شاه، امیر
مهراد: (فارسی) بخشیده خورشید، بخشنده بزرگ
مهر از: (فارسی) راز خورشید، راز بزرگ
مهر اس: (فارسی) شتر پر زور و بارکش، هاونی که در آن گندم و مانند آن می کوبند
مهر ام: (فارسی) ماه آرام
مهر ان: (فارسی) درخشانی خورشید
مهر بود / مهر بد: (فارسی) سرور خورشید، کسی که درخشنده گیش از خورشید بیشتر است
مهر پویا: (فارسی) پوینده مهر و محبت
مهر تاش: (فارسی) همانند مهر، همانند خورشید درخشان
مهر داد: (فارسی) داده خورشید، داده شده از مهر و محبت
مهر دار: (فارسی) دارنده خورشید، با مهر و محبت
مهر سام: (فارسی) پسر خونگرم و مهربان، پسر خورسید
مهر نام: (فارسی) مشهور به مهربانی، مهربان و با محبت
مهر نیا: (فارسی) از نسل خورشید، زیبا و درخشان
مهر یاد: (فارسی) کسی که وجودش یادآور ماه است
مهر یار: (فارسی) ماهیار، یار و همنشین ماه

مؤمن: (عربی) امین، درستکار، مورد اطمینان، معتمد، موثق، مطمئن، قابل اعتماد

مؤذن: (عربی) اذان گو

مؤمن: (عربی) با ایمان، پارسا، پرهیزگار، دیندار، متدین، مذهبی، معتقد

میثاق: (عربی) عهد و پیمان

میثم: (عربی) مانده گار، کسی که زمین را با پاهایش محکم می کوبد، آب جاری، پای و سپل شتر

که محکم به زمین کوبیده شود

میخائیل: (عبری) میکائیل، شبیه خدا، نام یکی از فرشتگان خدا

میر احمد: (فارسی / عربی) امیر بسیار ستوده، فرمانده و امیر ستودنی

میر باقر: (فارسی / عربی) پیشوای بسیار دانا

میر توفیق: (فارسی) پیشوای پیروز

میر حسن: (فارسی / عربی) بزرگ و زیبا

میر حکمت: (فارسی) پیشوا و فرزانه

میر ستار: (فارسی / عربی) پیشوا و راز پوش

میر صادق: (فارسی / عربی) بزرگ و راستگو

میر طاهر: (فارسی / عربی) بزرگ و پاک، پیشوا و پاکیزه

میر ظاهر: (فارسی / عربی) پیشوا و آشکار

میر علی: (فارسی / عربی) پیشوا و شریف، امیر توانا

میر غفار: (فارسی / عربی) پیشوا و بخشایشگر

میر غنی: (فارسی / عربی) پیشوا و بی نیاز

میر قادر: (فارسی / عربی) پیشوا و توانمند

میر قاسم: (فارسی / عربی) پیشوا و قسمت کننده

میر محمد: (فارسی / عربی) امیر بسیار تحسین شده

میر محمد: (فارسی / عربی) بزرگ و ستوده شده

میر ولی: (فارسی) پیشوا و دوست، رئیس و سرپرست

میر وهاب: (فارسی) پیشوا و بخشنده
میر همت: (فارسی / عربی) پیشوا و تلاشگر، رئیس و مصمم
میر یونس: (فارسی / عبری) کبوتر بزرگ
میراب: (عربی) آبیاری، نگهبان آب، تقسیم کننده آب
میرحج: (فارسی / عربی) رئیس زیارت کنندگان کعبه
میرزا شادی: (فارسی) نویسنده خوشحال
میرزا علی: (فارسی / عربی) نویسنده علی، نویسنده شریف و بزرگوار
میرزا قدرت: (فارسی) نویسنده زبر دست و ماهر
میرزا: (فارسی) بزرگزاده، امیرزاده
میرزایار: (فارسی) نویسنده محبوب
میرعلم: (فارسی / عربی) پیشوا در حکمت و دانش
میرفتاح: (فارسی / عربی) پیشوا و کارگشا
میری: (فارسی) امیری، سرداری
میزبان: (فارسی) مهماندار، صاحب مجلس، صاحب خانه، پذیرایی از مهمان
میشا: (فارسی) گل همیشه بهار، همیشه
میعاد: (عربی) وعده گاه، جای وعده
میکائیل: (عبری) شبیه پروردگار
میلاد: (فارسی) زمان تولد، مهر داد
میلان: (عربی) خواهش، میل، آرزو
میهن یار: (فارسی) دوستدار وطن

❖ (م) دخترانه

ماء السماء: (عربی) باران

ماتان: (ترکی) سفید و زیبا

ماتيسا: (مازندرانی) ماه تنها

ماتینا: (مازندرانی) گل سرخ

ماجان: (فارسی) ماهگان، مانند ماه

ماجده: (عربی) گرامی، بزرگوار، خوشخو، بخشنده، مونث ماجد

مارال: (ترکی) آهو، زیبا

مارتا: (اوستایی / پهلوی) فنا پذیر دنیایی

ماردین: (کردی) نام شهری در ترکیه

مارگارت: (فرانسوی) نوعی گل سفید رنگ

مارگاریتا: (فرانسوی) نام گیاه دارویی

مارلین: (عبری) برج، پناهگاه

ماری: (عربی) مریم، نام گلی سفید و خوشبو

ماریا: (عبری) مریم، نوعی گل سفید و خوشبو

ماریان: (عبری) مریم، نوعی گل سفید و خوشبو

مارینا: (ارمنی) نهر آب، آب

مارینا: (ارمنی) نهر آب، آب

ماریه: (عربی) زن سفید رو و نورانی

ماگنولیا: (فرانسوی) نام نوعی گل درشت و خوشبو

مامک: (فارسی) مادر، مامان

مانا: (فارسی) جاویدان، پایدار

مانترا: (اوستایی / پهلوی) کلام مقدس، سخن ایزدی

مانترا: (اوستایی / پهلوی) کلام مقدس، سخن ایزدی

ماندانا: (فارسی) عنبر سیاه، ماندنی

مانک: (کردی) ماه

مانلی: (مازندرانی) برایم بمان

مانوشا: (کردی) نام یک کوه

مانیا: (یونانی) خانه سرای، شیفستگی

مانیان: (فارسی) بی نظیر، بی همتا

مانیکا: (فارسی) ماه خوب و زیبا

مانیلا: (فارسی) عشق و همراه

ماورد: (عربی) گلاب

ماه آفرید: (فارسی) آفریده ی ماه

ماه آفرین: (فارسی) آفریننده ماه

ماه بانو: (فارسی) بانویی که مانند ماه درخشان است

ماه بس: (فارسی) دختر بس است (دیگر دختر نمی خواهم)

ماه بگیم: (فارسی / ترکی) زنی که چون ماه می درخشد، زیبا

ماه به: (فارسی) بهتر از ماه

ماه پرن: (فارسی) زیبا و لطیف مانند ماه

ماه پری: (فارسی) زیبا همچون پری و ماه

ماه پیکر: (فارسی) کسی که اندامی چون ماه زیبا و خیره کننده دارد

ماه تابان: (فارسی) ماه تابان و نورانی، کنایه از زیبایی بیش از حد

ماه تاج: (فارسی) کسی که تاجی نورانی همچون ماه دارد

ماه جهان: (فارسی) ماه دنیا، کنایه از زیبا ترین در دنیا

ماه چهره: (فارسی) زیبا رو، کسی که چهره اش مانند ماه درخشان است

ماه خاتون: (فارسی) ماه بانو، زیبا رو

- ماه خانم: (فارسی) ماه بانو
- ماه خدا: (فارسی) مجازاً زیبا رو
- ماه رخسار: (فارسی) ماه چهره، چهره ای زیبا مانند ماه
- ماه زیور: (فارسی) زیبایی و زینت ماه
- ماه سمین: (فارسی) ارزشمند، خوب، عالی، ماه خوب، ماهروی زیبا و ارزشمند
- ماه سیما: (فارسی) ماه چهره، زیبا
- ماه شاد: (فارسی) زیبا روی شاد
- ماه صنم: (فارسی) کنایه از معشوق زیبا و ماهروی
- ماه طلعت: (فارسی) ماه چهره
- ماه عذار: (فارسی) ماه سیما، ماه طلعت، ماهرو، ماه چهره
- ماه لقا: (فارسی) ماه چهره
- ماه منظر: (فارسی) ماه چهره، زیبا رو
- ماه منیر: (فارسی) ماه درخشان، ماه نورانی
- ماه ناز: (فارسی) مهناز، ناز و زیبا همچون ماه
- ماه نساء: (فارسی) درخشنده ترین زن در میان زنان
- ماه‌بُد: (فارسی) همچون ماه
- ماهپاره: (فارسی) زیبا همچون تکه ای از ماه که جدا شده باشد، زیبارو
- ماهتاب: (فارسی) مهتاب، پرتو ماه، روشنی ماه، تابش نور ماه
- ماه‌دخت: (فارسی) دختری همچون ماه
- ماه‌دل: (فارسی) دل روشن و پاک
- ماه‌رخ: (فارسی) ماه چهره، کسی که چهره اش مانند ماه نورانی و درخشان است
- ماه‌رو: (فارسی) کسی که چهره ای همچون ماه زیبا و نورانی دارد
- ماه‌ره: (عربی) ماهر، استاد، زبردست
- ماه‌زاد: (فارسی) زاده ی ماه

ماهزر: (فارسی) ماه طلا

ماهسون: (فارسی / ترکی) دوستدار ماه

ماهک: (فارسی) ماه کوچک

ماهکان: (فارسی) منسوب به ماه کوچک، دختری کوچک و زیبا

ماهگل: (فارسی) کسی که چهره ای همچون گل و ماه و زیبا و نورانی دارد

ماهلین: (فارسی) هاله ماه

ماهناک: (فارسی) روشنایی مهتاب

ماهناک: (فارسی) روشنایی مهتاب

ماهوش: (فارسی) کسی که چون ماه زیبا و همچون عسل شیرین است

ماهنی: (ترکی) نغمه، آهنگ

ماهوار: (کردی) زیباتر از ماه

ماهور: (فارسی) پستی و بلندی، کوه پایه، تپه، تپه زار، توده، پشته

ماهوش: (فارسی) مانند ماه

ماهوین: (فارسی) مثل ماه، منسوب به ماه، زیبا

ماهی: (فارسی) مانند ماه، جانور آبی که انواع گوناگونی دارد

ماهین: (فارسی) همچون ماه نورانی و درخشنده

مایا: (اوستایی / یونانی) منش نیک، بخشنده، الهه فراوانی بهار و حاصلخیزی

مایسا: (ترکی) نام گیاه کوچک و یکساله که بسیار ظریف است

مائده: (عربی) خوردنی، خوان، سفره

مباح گل: (عربی / فارسی) پاک گل، حلال گل

مباح: (عربی) جایز، حلال، روا، شایسته، سزاوار

مبارکه: (عربی) با برکت، خجسته، فرخنده

مباهات: (عربی) سرافرازی، افتخار کردن، بالیدن

مینا: (فارسی) واضح کننده، آشکار

متانت: (عربی) محکم، استوار، سخت، نیرومندی، وقار و سنگینی

متینا: (عربی) محکم، استوار، سخت

متینه: (عربی) محکم، استوار، سخت، با وقار و سنگین

مجدوب: (عربی) جذب شده، شیفته

محال بانو: (عربی / فارسی) بانوی توانا و با قدرت

محبوبه: (عربی) دوست داشته شده، معشوق

محترم: (عربی) بزرگوار، مورد احترام

محدثه: (عربی) گردآورنده و بیان کننده احادیث

محسنه: (عربی) نیکو کار

مُحَنَّا: (عربی) کسی که مویش با حنا رنگ شده، مو قرمز

محیا: (عربی) حیات و زندگی

مدیسا: (عبری) زیبا روی مانند ماه

مدینه: (عربی) شهر

مرتبه: (فارسی) دفعه، درجه، شأن، منزلت، لیاقت، مقام، رتبه، طبقه، قدر

مرجان: (سریانی) نوعی جانور دریایی شبیه گیاه که متحرک است و به زمین نمی چسبد

مرجانه: (سریانی) مروارید کوچک

مرجون: (فارسی) گل همیشه بهار

مرسانا: (عبری) هدیه خدا

مرسانا: (عبری) هدیه روزگار

مرصع: (عربی) جواهر نشان، به جواهر آراسته

مرضیه: (عربی) برگزیده، پسندیده

مرمر خانم: (فارسی) نوعی سنگ که در رنگهای مختلفی دیده میشود

مرمر: (فارسی) نوعی سنگ که از رنگهای مختلف تشکیل شده

مروا: (فارسی) فال نیک، دعای خیر

مروارید: (فارسی) گوهری است سفید و درخشان که در درون صدف بوجود میاید

مری: (فارسی) مجرا، کانال، آب گذر، گوارا

مریلا: (عبری) شادی و شعفر، مسرور، مشعوف

مریم: (عربی) نام نوعی گل سفید بسیار خوشبو، نام مادر حضرت عیسی(ع)، نام سوره ای در قرآن
مجید

مژده: (فارسی) بشارت، خبر خوش

مژگان: (فارسی) مژه، موهای پلک چشم، کنایه از داشتن مژه های بلند

مستانه: (فارسی) سرمست، سرخوش

مستوره: (عربی) پوشیده، پنهان، پاکدامن

مسرور: (فارسی) شادمان، خوشحال

مسعوده: (عربی) مونث مسعود، نیک بخت، خجسته، مبارک

مشرف خانم: (عربی / ترکی) خانم ناظر و نگرنده

مشک جهان: (فارسی) خوشبو و خوش عطر در جهان

مشک ناز: (فارسی) خوش عطر و زیبا

مشکات: (فارسی) مکان نورانی، چراغدان

مشکدانه: (فارسی) دانه ای معطر که سوراخ کرده و به رشته می کشند

مُشکین: (فارسی) خوش عطر، خوشبو

مصر: (عربی) پا فشاری کننده، پر رو، سمج، اصرار کننده، حد میان دو چیز

مطهره: (عربی) تطهیر شده، پاک شده، پاک، پاکیزه

معصومه: (عربی) بی گناه، نگاه داشته شده از گناه

معظمه: (عربی) بزرگ شمرده شده

معقوله: (عربی) پسندیده، روا، شایسته، منطقی، عاقلانه

مقدسه: (عربی) پاک، پاکیزه، شایسته پرستش و احترام، بسیار با ارزش و گرامی

مقصوده: (عربی) مراد، نیت، خواهش

مکتوبه: (عربی) نوشته، نامه، نوشتار، نوشته شده

مکرم: (فارسی) بزرگ داشته شده، عزیز

مکرمه: (فارسی) بزرگ داشته شده، عزیز

ملاحت: (عربی) زیبایی، لطافت، نمکین بودن

ملایم: (عربی) نرم خو، صلح جو، دارای اخلاق خوش با دیگران، آرام

ملائکه: (فارسی) فرشته

مَلِک بانو: (فارسی) شاه بانو، ملکه

مَلِک تاج: (فارسی) شاه بانو، ملکه

مَلِک جهان: (عربی / فارسی) فرشته جهان، مجازاً زیبا ترین

مَلِک سیما: (فارسی) کسی که چهره ای چون فرشته دارد

مَلِک منتظر: (عربی) فرشته امیدوار، فرشته مراغب

مَلِک ناز: (عربی / فارسی) فرشته زیبا

ملکه: (عربی) شهبانو، شاه بانو، همسر پادشاه

ملودی: (فرانسوی) نغمه، نوا، آهنگ

ملورین: (فازسی) رویه شفاف، بلورین

ملوس: (فارسی) زیبا، ناز، قشنگ

ملوک: (عربی) پادشاهان

ملوکتاج / ملوک تاج: (عربی / فارسی) تاج شاهان

ملیحه: (عربی) زن با نمک، خوشایند

ملیسا: (یونانی) زنبور عسل

ملیسه: (یونانی) زنبور عسل

ملیکا: (یونانی) فرشته، ملکه

ملیله: (فارسی) رشته های باریک طلا و نقره که روی لباس با آنها نقش و نگار می دوزند

ملینا: (لاتین) نام نوعی گل

مُنا: (عربی) آرزوها

مناور: (فارسی) جای روشنی، اذان گفتن

منزلت: (عربی) شأن، مقام، درجه، رتبه، مرتبه، ارج، بها، پایه، ارزش

منصوره: (عربی) یاری کرده شده، نصرت داده شده، پیروز

منظر: (عربی) چهره، سیما، نگاه، نظر، جای نگریستن

منوره: (عربی) روشن، درخشان

منیجه: (کردی) سفید رو، پاکدامن، متکبر

منیر: (عربی) تابان، درخشان

منیره: (عربی) تابان، درخشان

منیژه: (فارسی) سفید رو، پاکدامن، متکبر

موژان: (فارسی) چشم زیبا و پر کرشمه

مولود: (عربی) زاییده شده، متولد شده

مومنه: (عربی) زنی که به خدا و رسول ایمان دارد

مونا: (عربی) آرزوها

مونس: (عربی) همدم، انس گرفته

مونیکا: (لاتین) راهنما، مشاور

مه آرام: (فارسی) زیبا روی آرام، زیبا روی صبور

مه جبین: (فارسی) ماه جبین، دارای پیشانی زیبا و درخشانده مانند ماه

مه جمال: (فارسی) دارای صورتی زیبا چون ماه

مه فروز: (فارسی) روشن کننده و نورانی مانند ماه

مه فروغ: (فارسی) پرتو ماه

مه نساء: (فارسی) درخشانترین زن در میان زنان

مه یاس: (فارسی) زیبا رو، زیبا مانند ماه و لطیف مانند گل یاس

مهپاره: (فارسی) ماهپاره، زیبا مانند تکه ای از ماه که جدا شده باشد، زیبا رو

مهتا: (فارسی) مانند ماه، زیبا و درخشان

مهتاب: (فارسی) روشنایی ماه، پرتو ماه

مهتاج: (فارسی) کسی که تاجی نورانی مانند ماه دارد

مهد علیا: (عربی) لقبی که به زنان مهم دربار شاهنشاهی نسبت می دهند

مهدا: (عربی) اول شب، قسمتی از شب

مهدخت: (فارسی) ماه دخت، دختر ماه، دختری که چون ماه می درخشد و زیبا است

مهدل: (فارسی) دختری که دلش مانند ماه روشن است

مه دیس: (فارسی) همچون ماه زیبا و درخشنده

مه دیه: (عربی) هدایت شده، ارشاد شده

مهر افروز: (فارسی) افروزنده مهر و محبت

مهر افروز: (فارسی) روشن کننده مهربانی، افروزنده مهر و محبت، مهرورزنده مهربان، روشن کننده

مهر و محبت

مهر اندیش: (فارسی) کسی که به مهر و محبت می اندیشد

مهر انگیز: (فارسی) بوجود آورنده دوستی و مهر، بر انگیزاننده محبت و دوستی

مهر آنا: (فارسی / ترکی) محبت مادر، عشق مادر

مهر بانو: (فارسی) بانویی که مانند خورشید درخشان است

مهر دخت: (فارسی) دختر خورشید، دختر با مهر و محبت

مهر شاد: (فارسی) دختری با محبت و شاد و خوشحال

مهر منیر: (فارسی) خورشید درخشنده و نورانی

مهر نساء: (فارسی) درخشنده ترین زن در بین زنان، با محبت ترین زن در میان زنان

مهر نور: (فارسی / عربی) نور خورشید، آفتاب زیبا

مهر: (فارسی) آفتاب و خورشید، دوستی و مهربانی

مهرآ: (فارسی) منسوب به مهر، بانوی مهربان، دختری که مثل خورشید درخشان است

مهر اندخت: (فارسی) دختر با مهر و محبت، مهربان

مهرانه: (فارسی) دارنده مهر، درخشانی خورشید، منسوب به محبت
مهرآوه: (فارسی) مانند خورشید، مانند مهر
مهرآتا: (فارسی / ترکی) محبت پدر، عشق پدر
مهرآذر: (فارسی) خورشید آتش
مهرآذین: (فارسی) خورشید آراسته شده
مهرآرا: (فارسی) مهر، مهربانی، محبت، زینت و آرایش، آراینده
مهرآسا: (فارسی) مانند خورشید
مهرآگین: (فارسی) آمیخته با مهر و محبت
مهرآور: (فارسی) آورنده محبت، آورنده خورشید
مهربان: (فارسی) با محبت، نیک اندیش
مهرتا: (فارسی) مانند خورشید درخشان، مانند مهر
مهرتاب: (فارسی) آفتاب، نور، گرمای خورشید
مهرخ: (فارسی) کسی که چهره ای زیبا مانند ماه دارد، ماه چهره، ماه رو
مهردیس: (فارسی) مانند خورشید، مانند مهر
مهرسا: (فارسی) مانند خورشید، مانند مهر
مهرسان: (فارسی) خورشید، چون خورشید درخشان، مثل محبت و مهربانی
مهرسانا: (فارسی) همانند خورشید
مهرسای: (فارسی) مانند خورشید
مهرشید: (فارسی) خورشید پر نور
مهرگل: (فارسی) گلی درخشنده مانند خورشید در میان سایر گلها
مهرناز: (فارسی) زیبا مانند خورشید
مهرنگ: (فارسی) به رنگ ماه، دختر زیبا و سفید رو
مهروز: (فارسی) نیکبخت، خوشبخت
مهروزه: (فارسی) نیک بخت، خوشبخت

- مهروش: (فارسی) مانند خورشید
- مهری: (فارسی) آفتاب و خورشید، دوستی و مهربانی
- مهرین: (فارسی) منسوب به مهر، با محبت
- مهریه: (فارسی) کابین، جهیزیه، جهاز، مهر، صداق
- مهژین: (کردی) ماه زندگی، روشنی زندگی
- مهسا: (فارسی) زیبا مانند ماه
- مهسان: (فارسی) زیبا، مانند ماه
- مهستا: (اوستایی / پهلوی) دختر سنگین، بانوی گرانسنگ، با وقار
- مهستی: (فارسی) ماه خانم، ماه بانو
- مهشاد: (فارسی) دختر زیبا و خوشحال
- مهشید: (فارسی) پرتوی ماه، مهتاب
- مهفام: (فارسی) کسی که همرنگ ماه است
- مهکامه: (فارسی) کسی که آرزویی مانند ماه نورانی و زیبا دارد
- مهگل / مه گل: (فارسی) ماه گل، کسی که چهره ای مانند گل و ماه زیبا و نورانی دارد
- مهلا: (فارسی) دوستانه، آهسته
- مهلقا: (فارسی) کسی که چهره اش مانند ماه زیباست
- مهنا: (عربی) گوارا، خوش آیند
- مهناز: (فارسی) ناز و زیبا همچون ماه
- مهنور: (فارسی) نور ماه، دختر زیبا رو، بانوی خوش چهره
- مهنوش: (فارسی) بسیار زیبا و ماندگار، زیبا و شیرین
- مهوش: (فارسی) زیبا مانند ماه
- مهوین: (فارسی) به رنگ ماه، زیبا رو
- مهیا: (فارسی) منسوب به ماه، بزرگمنش
- مهیاره: (فارسی) کسی که دستبندی از ماه دارد

- مهیتا: (فارسی) زیبا و درخشان مانند ماه
- مهیلا: (عربی) حرکت آهسته، روان
- مُهِیمَنه: (عربی) ایمن شده، محافظ
- مهین بانو: (فارسی) بانویی که مانند ماه زیبا است
- مهین تاج: (فارسی) تاج بزرگ، بزرگترین تاج
- مهین دخت: (فارسی) دختری مانند ماه
- مهین: (فارسی) مانند ماه
- مهینا: (فارسی) مهین، منسوب به ماه، زیبا روی
- می خانم: (فارسی) باده، ساغر، شراب، خمر
- میترا: (فارسی) مهر، نام فرشته مهر و محبت، فرشته نگهبان راستی، مظهر روشنایی
- میخک: (فارسی) نام گلی زینتی با رنگهای مختلف
- میخوش: (فارسی) آنچه که مزه ترش و شیرین دارد، ملمس
- میشکا: (مازندرانی) گنجشک
- میگل: (فارسی) شرابی که از گل گرفته شده
- میلا: (فارسی) لک لک
- میلانا: (عربی) خواهش، میل، آرزو
- میمنت: (عربی) برکت، خوش یمن، سعادت
- مینا بگیم: (فارسی / ترکی) خانم کیمیا
- مینا: (فارسی) آبگینه، شیشه شراب، نام گلی زیبا، نوعی پرند
- میناز: (فارسی) نازنین من
- مینایه: (فارسی) آبگینه، شیشه شراب
- مینو دخت: (فارسی) دختر بهشتی، حوری، زیبا رو، دختر آسمانی
- مینو دخت: (فارسی) دختر بهشتی، دختر آسمانی
- مینو رخ: (فارسی) کسی که چهره ای آسمانی چون بهشت زیبا را دارد، زیبا چهره

مینو: (فارسی) بهشت، آسمان

میهن تاج: (فارسی) تاج وطن

میهن دخت: (فارسی) دختر وطن

میهن: (فارسی) وطن، مسکن، بوم

❖ (م) پسرانه و دخترانه

محبت: (عربی) مهربانی، مهرورزی، دوستی، علاقه، مهر، عشق

محبوب: (عربی) دوست داشته شده، محبوب

مرحمت: (عربی) مهربانی و لطف

مسرور: (فارسی) شادمان، خوشحال

مسیحا: (فارسی) منجی بزرگ، منجی فرخنده

معصوم: (عربی) بی گناه، نگه داشته شده از گناه

مهرزاد: (فارسی) زاده‌ی خورشید

مهرک: (فارسی) شبیه به خورشید زیبارو

مهرنوش: (فارسی) زیبا، جاوید، همیشگی، همیشه، زیبارو

مهزاد: (فارسی) زاده ماه، زیبا، بزرگ زاده

❖ (ن) پسرانہ

ناجی: (عربی) رهنده، نجات یابنده

ناد علی: (عربی) بخوان حضرت علی (ع)

نادر: (فارسی) کمیاب، نایاب

نادر میرزا: (عربی / فارسی) ترکیب دو اسم نادر و میرزا (کمیاب - آقا)

نارسان: (فارسی) ناتمام، ناپایدار، ناکامل، ناقص، نارس، نا استوار

نازل: (عربی) ارزان، کم بها، کم قیمت، فروآمده، فرو فرستاده، پایین

ناصرح الدین: (عربی) پند و اندرز دهنده دین

ناصرح: (عربی) نصیحت کننده، پنددهنده

ناصر: (عربی) یاری کننده، یاور، یاری گر

ناصرالدین: (عربی) یاری گر دین، یاور دین

ناصر: (عربی) تر و تازه کننده، بسیار سبز

ناطق: (عربی) سخنگو، خطیب، سخنران، گوینده

ناطق: (عربی) نطق کننده، سخنگو، گوینده، سخنران

ناظر: (عربی) نظر کننده، بیننده، دیدبان

ناکو: (بلوچی) عمو

نام آور: (فارسی) معروف، مشهور، دارای نام و آوازه، نامدار

نامبد: (فارسی) صاحب نام

نامدار: (فارسی) معروف، مشهور

نامق: (عربی) نویسنده، نگارنده، تذهیب کننده

نامور: (فارسی) معروف، مشهور، نام آور، نامدار، دارای نام نیک

نامی: (فارسی) رشد کننده، نمو کننده، معروف، نامدار

نامیار: (فارسی) نام دوست، نام یار

ناهیدعلی: (عربی) ترکیب دو اسم ناهید و علی (پاک و بی آلاش - بلندمرتبه و بزرگوار)

ناهیرا: (آشوری) نور، روشنائی

نایب علی: (عربی) نماینده علی (ع)

نایب: (عربی) جانشین، نماینده

نایب: (عربی) جانشین، نماینده، خلیفه، مباشر، معاون، دستیار، قائم مقام

نبات علی: (عربی) ترکیبی از دو اسم نبات و علی (شیرین - شریف و بزرگوار)

نبی علی: (عربی) پیامبر بزرگوار، پیامبر بلندقدر و شریف

نبی: (عربی) پیامبر

نجات اله: (عربی) نجات یافته به وسیله خدا

نجات علی: (عربی) رستگاری علی (ع)

نجات: (عربی) رهایی، خلاصی، رستگاری

نجف سالار: (عربی / فارسی) ترکیب دو اسم نجف و سالار (نام شهری در عراق - رهبر)

نجف علی: (عربی) ترکیب دو اسم نجف و علی (نام شهر - بزرگوار، برتر)

نجف قلی: (عربی) ترکیب دو اسم نجف و قلی (نام شهر - بنده)

نجف: (عربی) نام شهری در عراق

نجم الدین: (عربی) چون ستاره‌ای در دین میدرخشد

نجم الدین: (عربی) درخشنده همچون ستاره دین

نجیب الدین: (عربی) شریف و بزرگوار در دین

نجیب: (عربی) شریف، بزرگ زاده، پاک دامن

ندرت اله: (عربی) ترکیبی از دو اسم ندرت و الله (کمیاب - خدا)

ندرت: (عربی) کمیاب، کمیاب، آنچه گاهی پیدا و آشکار شود

ندیر: (عربی) منفرد، تنها، غریب

ندیم: (عربی) همشین، دوست، هم صحبت، همدم، همراه

نذیر: (عربی) ترساننده، بیم دهنده

نرمان: (فارسی) نام روستایی در استان فارس

نریمان: (فارسی) دلیر، پهلوان، قهرمان

نژاد: (فارسی) اصل، نسب، گوهر، تبار، دودمان

نستود: (فارسی) نستور، از شخصیت های شاهنامه

نستور: (فارسی) از شخصیت های شاهنامه

نستوه: (فارسی) خستگی ناپذیر، مبارز، مرد جنگی که از جنگ و ستیز عاجز و خسته نشود

نشاط: (عربی) شادمانی، خوشی

نشان علی: (فارسی / عربی) ترکیبی از دو اسم نشان و علی (نقش، علامت - شریف و بزرگوار)

نصر: (عربی) یاری، کمک

نصرالدین: (عربی) یاری کننده دین

نصراله بیگ: (عربی / ترکی) ترکیب دو اسم نصراله و بیگ (یاری پروردگار - آقا و سرور)

نصراله: (عربی) یاری پروردگار

نصرت اله: (عربی) یاری پروردگار

نصرت بیگ: (عربی / ترکی) ترکیب دو اسم نصرت و بیگ (پیروزی و یاری - آقا، امیر)

نصرت علی: (عربی) یاری رساندن به علی (ع)

نصرت قلی: (عربی / ترکی) بنده پیروز، بنده یاری رساننده

نصرت ولی: (عربی) ترکیب دو اسم نصرت و ولی (پیروزی و یاری - دوست)

نصوح: (عربی) خالص، راست، درست

نصیب علی: (عربی) قسمت و سهم علی (ع)

نصیب: (عربی) بهره، روزی، بخت، تقدیر، سرنوشت، سهم کسی از چیزی، قسمت هر کس از

سرنوشت

نصیر: (عربی) یاری گر، مدد کننده

نصیرالدین: (عربی) یاری گر دین

نضیر: (عربی) تازه و شاداب، سبز و خرم، زیبا و تازه رو

نظام الدین: (عربی) موجب نظم و آراستگی دین
نظام علی: (عربی) سپاه علی (ع)
نظام: (عربی) نظم، آراستگی، ارتش، روش، حکومت، سپاه
نظر: (عربی) نگاه کردن، نگرستن، بینایی، فکر و اندیشه
نظر علی: (عربی) مورد توجه حضرت علی (ع)
نظیر: (عربی) شبیه، قرینه، مانند، مثل، مشابه
نعمان: (عربی) شقایق
نعمت اله: (عربی) احسان پروردگار
نعمت: (عربی) احسان، نیکی، مال، روزی
نعیم الدین: (عربی) سرور و خوشی دین
نعیم رضا: (عربی) ترکیب دو اسم نعیم و رضا (سرور و خوشی - خشنود)
نعیم: (عربی) فراوانی نعمت و مال، خوشی و خوشگذرانی، سرور
نعیما: (عربی) نعمت
نقد علی: (عربی) کسی که مورد سنجش علی (ع) قرار گرفته
نقی الدین: (عربی) پاک و پاکیزه در دین
نقی: (عربی) پاک، پاکیزه، برگزیده
نواب: (عربی) بسیار نیابت کننده، لقب شاهزادگان قاجار و صفویه
نوبخت: (فارسی) پیروز بخت، جوان بخت
نوتاش: (فارسی) همیشه، پیوسته
نوح علی: (عبری / عربی) علی آسوده و آرام (ع)
نوح: (عبری) آسوده
نوذر: (فارسی) از شخصیت های شاهنامه
نور بخش: (عربی / فارسی) روشنی دهنده، روشنی بخشاینده، نوردهنده
نوراحمد: (عربی) درخشندگی و روشنی چهره پیامبر اسلام (ص)

نورالدین: (عربی) روشنایی و درخشندگی دین
نوراله: (عربی) روشنایی و درخشندگی خداوند
نورآقا: (عربی / فارسی) روشنایی آقا و سرور
نورحسن: (عربی) روشنایی چهره حسن(ع)
نورحسین: (عربی) روشنایی چهره حسین(ع)
نورداد: (عربی / فارسی) ترکیب دو اسم نور و داد (روشنایی - عطا و بخشش)
نورعلی: (عربی) درخشندگی و روشنی چهره علی(ع)
نورمحمد: (فارسی / عربی) روشنایی و چهره نورانی پیامبر اسلام(ص)
نوروز: (فارسی) روز نو، روز تازه
نوروزعلی: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم نوروز و علی (روز نو و تازه - بزرگوار والا)
نوژن: (فارسی) طبیعت، نوعی کاج، صنوبر
نوش آذر: (فارسی) آتش همیشگی
نوشاد: (فارسی) تازه داماد، جوانی که تازه ازدواج کرده
نوشروان: (فارسی) انوشیروان، جاویدان
نوشیار: (فارسی) یار جاوید
نویان: (ترکی) امیر، سپاه، شاهزاده، لقب سلاطین و بزرگان ترک
نوید: (فارسی) خبرخوش، بشارت، وعده نیک
نویدرضا: (فارسی / عربی) ترکیبی از دو اسم نوید و رضا (بشارت - خشنود)
نوین: (فارسی) تازه و نو
نهاد: (فارسی) طبیعت، سرشت، ذات، نژاد، نسب، رسم، روش
نهام: (عربی) آهنگر، حداد
نهل: (فارسی) از شخصیت های شاهنامه
نهمت: (عربی) احتیاج، حاجت، نیاز، آرزو، سعی و کوشش، همت، حرص و شهوت به چیزی
نیازعلی: (فارسی / عربی) معشوق علی(ع)

نیاطوس: (فارسی) نیاتور، از شخصیت های شاهنامه
نیاک: (فارسی) پسری که خلق و خوی او مانند اجداد و نیاکانش است
نیاوش: (فارسی) پسری که شبیه اجداد و نیاکان خود است
نیاوش: (فارسی) مانند اجداد، شبیه نیاکان
نیاوند: (فارسی) از نسل نیاکان، ادامه نسل اجداد
نیت اله: (عربی) اراده خدا
نیت علی: (عربی) ترکیب دو اسم نیت و علی (قصد و آهنگ - بزرگوار)
نیت: (عربی) قصد، عزم، آهنگ
نیروان: (فارسی) نیرومند و قوی
نیک بخت: (فارسی) خوش اقبال، خوشبخت، سعادتمند، دولتمند، کامیاب
نیک داد: (فارسی) داده ی نیک، داده ی خوب
نیک زاد: (فارسی) پاک نژاد، پاک سرشت، پاک گوهر، زاده نیکی ها
نیک: (فارسی) خوب، خوش، زیبا، خیلی، زیاد
نیکان: (فارسی) خوبان، صالحان
نیکدل: (فارسی) طینت خوب، پاک دل، پاک فطرت
نیکراد: (فارسی) جوانمرد صالح و شایسته، جوانمرد نیک، جوانمرد بخشنده
نیکروز: (فارسی) سعادتمند، خوشبخت
نیکسان: (فارسی) مانند نیکی
نیکنام: (فارسی) خوشنام، نیکونام، کسی که نامش به نیکویی برده شود
نیما: (فارسی) نام آور، شهیر
نیواد: (فارسی) شجاعت و دلیری
نیواد: (فارسی) شجاعت و دلیری
نیهاد: (کردی) نهاد، سرشت، طبیعت، ضمیر، اساس، قاعده

❖ (ن) دخترانه

ناتاشا: (لاتین) بچه مسیحی

ناتالی: (فرانسوی) خوش شانس

ناجیه: (عربی) ناجی، نجات دهنده

نادره: (فارسی) مونث نادر، کمیاب، نایاب

نادی: (عربی) ندا کننده

نادیا: (فرانسوی) امید، آرزو، آرمان

نادیه: (عربی) مونث نادى، ندا کننده

نارتا: (فارسی / عربی) مثل انار، مانند آتش، سرخ گون، زیبارو

نارخانم: (عربی / ترکی) خانم سرخگون، زیبارو

ناردانه: (فارسی) دانه انار

ناردونه: (فارسی) دانه انار

نارسان: (عربی) نرسیده، نارس، ناپایدار

نارسیس: (یونانی) نرگس، خودشیفته، عاشق خود گشته

نارگل: (فارسی) گل انار

نارملا: (فارسی) شکوفه گل انار

نارمیل: (ترکی) غنچه، شکوفه، مخصوصا شکوفه گل انار

نارنج: (فارسی) میوه‌ای از گونه مرکبات

نارون: (فارسی) نوعی درخت

ناروین: (عربی) انار کوچک، سرخ گون و زیباروی

ناری: (فارسی / عربی) منسوب به نار، آتشین

ناریا: (کردی) قاصدک

نارین گل: (فارسی) گل انار

نارین: (فارسی) مانند انار، تازه

نارینا: (عربی) بانوی تر و تازه، دختر ظریف، دختر برافروخته و آتشین

نارینه: (ارمنی) نازک و ظریف

ناریه: (عربی) آتشین

ناز بانو: (فارسی) بانوی زیبا و با کرمه

ناز قیمت: (فارسی) زیبای باارزش

ناز: (فارسی) فخر، کرمه، افتخار

ناز آفرید: (فارسی) آفریده زیبا و با کرمه

ناز آفرین: (فارسی) آفریننده زیبا و با کرمه

نازبس: (فارسی) دختر بس است

نازبگیم: (فارسی / ترکی) خانم زیبا

نازبو: (فارسی) ریحان، نوعی گیاه معطر

نازپری: (فارسی) کسی که مانند پری زیبا و ناز است

نازجهان: (فارسی) کسی که باعث افتخار و نازش دنیا است

نازخاتون: (فارسی) بانوی زیبا و با کرمه

نازخانم: (فارسی / ترکی) بانوی زیبا و با کرمه

نازدار: (فارسی) ناز پرورده، ناز آفرین

نازدانه: (فارسی) دردانه، مورد علاقه پدر و مادر

نازدخت: (فارسی) دختری که رفتارش خوش آیند و جذاب است

نازدلبر: (فارسی) معشوقه زیبا و ناز

نازرخ: (فارسی) کسی که چهره زیبا و با ناز دارد

نازشیرین: (فارسی) دختری که زیبا و گرامی و عزیز است

نازک: (فارسی) زیبا و با کرمه

نازگل: (فارسی) دختری که مانند گل زیبا و لطیف است

نازگوهر: (فارسی) همچون جواهر زیبا و قیمتی

نازگیتی: (فارسی) کسی که وجودش موجب افتخار و زیبایی جهان است

نازلار: (فارسی / ترکی) زیبایی ها و قشنگی ها، نازها، دختری که زیبایی و ناز دارد

نازلوبگیم: (ترکی) خانم دارای ناز و عشوه

نازلی بگیم: (ترکی / فارسی) خانم دارای ناز و عشوه

نازلی: (ترکی) دارای ناز و کرشمه

نازمهر: (فارسی) مهرناز، زیبا چون خورشید، زیباروی مهربان

نازنوش: (فارسی) ناز و عشوه همیشه

نازنین چهر: (فارسی) کسی که چهره‌ای زیبا و ظریف دارد

نازنین زهرا: (فارسی / عربی) زهرای دوست داشتنی، زهرای عزیز و گرامی، زهرای زیبا

نازنین زین: (فارسی) دوست داشتنی و زینت پدر

نازنین فاطمه: (فارسی / عربی) بسیار دوست داشتنی و رانده شده از آتش

نازنین کوثر: (فارسی / عربی) باارزش و بخشنده

نازنین مریم: (فارسی) بسیار دوست داشتنی و پارسا

نازنین نور: (فارسی / عربی) دلربا، زیبا، قشنگ، درخشان

نازنین: (فارسی) دلربا، دوست داشتنی، زیبا، ظریف، قشنگ، ناز آلود، خوش اندام، لطیف

نازی: (فارسی) منسوب به ناز، پرناز، زیبا، جمیل

نازیار: (فارسی) یار باکرشمه و زیبا

نازیتا: (فارسی) مثل نازی، همانند ناز و کرشمه، زیبا

نازیک: (ارمنی) پر ناز، زیبا، جمیل

نازیلا: (فارسی) دختر باکرشمه و طناز

نازیه: (فارسی) پر ناز، دختر ناز و لطیف، دختر زیبا، دختری که مایه فخر و افتخار است

نانا: (فارسی) والدین، مادر بزرگ، نعا

نانسی: (فرانسوی) نام شهری در فرانسه

ناوک: (فارسی) نوعی تیر کوچک و نوک تیز که بوسیله کمان پرتاب می شود، استعاره از غمزه چشم و ناز و کرشمه

ناهیده: (فارسی) سیاره زهره، پاک، بی آلایش، مونث ناهید

نات: (عربی) شکر بلور شده، رویدنی، گیاه

نثار: (فارسی) فدا کردن، تقدیم، هدیه، اهداء

نجابت: (عربی) اصالت، پاک منشی، پاک نژادی، شرافت، عفاف

نجلا: (عربی) دختر چشم درشت

نجمه: (عربی) مونث نجم، ستاره

نجوا: (عربی) آهسته حرف زدن، پیچ کردن

نجیبه: (عربی) مونث نجیب، شریف، بزرگ زاده، پاکدامن

نجیمه: (عربی) مونث نجیم، نجیب، اصیل، وفادار

ندا: (عربی) بانگ، آواز

ندیمه: (عربی) همنشین، همدم

نذیره: (عربی) بیم دهنده و ترساننده، مونث نذیر

نرجس خاتون: (فارسی) بانوی بزرگ منش خوشبو، کدبانوی خوشبو

نرجس: (عربی) نرگس، گل سفید و کوچک و خوشبو

نرگس: (فارسی) گل سفید کوچک و خوشبو، کنایه از چشم معشوق

نرمین: (فارسی) مهربان، با محبت

نراکت: (فارسی) آداب دانی، ادب، تربیت، فهمیده و مودب بودن، خوش اخلاق، خوش معاشرت

نژلا: (فارسی) حوری چشم زیبا، نجلا، دختر چشم درشت

نساء: (عربی) زنان، بانوان

نساء بگیم: (عربی / ترکی) زنان، خانم خانم ها

نساء خانم: (عربی / فارسی) خانم خانم ها

نسترن: (فارسی / ترکی) نوعی گل زیبا و خوشبو، در ترکی به معنای نسیم و باد ملایم

نسرین: (فارسی) گلی است سفید و کوچک و پربرگ و خوشبو که به آن مشکین گل یا مشکین بو گویند

نسیه: (عربی) دختری با اصل و نسب، بانوی اصیل

نسیم: (عربی) باد خنک و ملایم

نسیمه: (عربی) باد بسیار ملایم، بوی خوش، مونث نسیم

نشانه: (عربی) آیه، اثر، علامت، نشان، هدف

نشمیل: (کردی) دختر خوشگل و قشنگ

نشمین: (کردی) دختر زیبارو و خوش اندام

نصیبه: (عربی) بهره، نصیب، تقدیر، سرنوشت

نضیره: (عربی) تازه، شاداب

نظافت: (فارسی) پاکسازی، پاکی، پاکیزگی، تمیزی، طهارت، نظیف بودن

نظمیه: (عربی) نظم دهنده، شهربانی، کلانتری

نظیره: (عربی) همتا، همانند

نعنا: (عربی) گیاه خوشبو و دارویی

نعیمه: (عربی) مونث نعیم، نعمت

نغمه: (عربی) آواز خوش، سرود، ترانه

نفیسه زهرا: (عربی) گرانمایه و درخشنده روی

نفیسه: (عربی) گرانمایه، قیمتی، نیکو، مرغوب

نقره: (فارسی) فلزی سفید رنگ و قیمتی که در ساختن زیورآلات بکار میرود

نقیبه: (عربی) بزرگ، سرپرست، ضامن

نگار: (فارسی) نقش، تصویر، بت، معبود، معشوق

نگارا: (فارسی) بانوی زیبا و خوش چهره، خوش صورت، دختر محبوب

نگاره: (فارسی) معبود، معشوق، نقش و نگار

نگارین زهرا: (فارسی / عربی) زیبا، آراسته، نیکو، درخشنده روی

نگارین: (فارسی) مزین، منقش، نقش دار، دلبر، محبوب، معشوق، آراسته، آرایش شده، حنا بسته

نگاه: (فارسی) تماشا، توجه، مشاهده، نظاره، چشم، دید

نگین: (فارسی) مهر پادشاهان، سنگ قیمتی که بر روی انگشتر نصب می کنند

نلا: (یونانی) درخشان

نلی: (سانسکریت / فارسی) نیلی، رنگ آبی سیر، لاجوردی

نلیا: (سانسکریت) نیلگون، به رنگ نیلی

نلین: (فارسی) رنگین کمان

نوا: (فارسی) نغمه، مال، دارایی، سود

نواز: (فارسی) نوازش، نواختن، نوازشگر، لطف و مهربانی، آرامش بخشیدن

نوازش: (فارسی) مهربانی، شفقت، دلجویی کردن

نویاوه: (فارسی) نورسیده، کودک، نوزاد

نوبر: (فارسی) میوه نورس، هرچیزی که تازه پدید آمده

نوبهار: (فارسی) آغاز فصل بهار

نور: (عربی) روشنایی، فروغ، رونق، شعاع

نورا: (فارسی) درخشان، نورانی

نورال: (فارسی) نورانی، منور، منیر، روشنایی

نورالزهرا: (عربی) نور زهرا، روشنایی زخرا

نورالعین: (عربی) روشنی چشم، نور چشم، عزیز و گرامی

نورالهدی: (عربی) نور هدایت و رستگاری، راستی و پیروزی

نوران: (فارسی) روشنایی، نورانی

نورانگیز: (عربی / فارسی) زیبا و تابان

نورآفرین: (عربی / فارسی) آفریننده نور و روشنایی

نورآی: (ترکی / عربی) ماه نورانی، مهتاب

نوربگیم: (عربی / ترکی) خانم زیبا، خانمی که می درخشد

نورجان: (عربی / فارسی) روشنایی جان

نورجهان: (عربی / فارسی) روشنایی بخش جهان

نورخانم: (عربی / ترکی) خانم درخشان، خانم روشنایی بخش

نورخدا: (عربی / فارسی) روشنی خدا

نوردخت: (فارسی) دختر روشنایی

نورس: (فارسی) هرچیزی که تازه پدید آمده، زیبارو و عزیزی که ناز دارد، گرامی و نازنین

نورسا: (فارسی / عربی) شبیه به نور، روشن و درخشان، زیبارو، روشنی دهنده

نورسان: (فارسی) مانند نور درخشان

نورسته: (فارسی) جوان، تازه

نورسما: (عربی) نور و روشنایی آسمان

نورصبا: (عربی) زیبارو

نورگل: (عربی / فارسی) گل روشنی بخش، گل درخشنده

نوروزدخت: (فارسی) دختر نوروز، پیام تبریک عید به دختر

نوری: (فارسی) منسوب به نور، فروغ، روشنایی، رونق

نوریه: (عربی) نورانی، درخشان

نوژین: (فارسی) زیبا، سرسبز و باطراوت، زندگی تازه

نوش آفرین: (فارسی) آفریده شده جاودان

نوش آگین: (فارسی) شیرین و گوارا

نوش زاد: (فارسی) زاده جاویدان

نوش ناز: (فارسی) دارای کرشمه و ناز شیرین

نوشا: (فارسی) شنوا، شنونده، شیرین، یادگیرنده، آموزنده

نوشه: (فارسی) جاوید، پایدار، خوشحال، شادمان، خوشبخت، سعادتمند، جاودان

نوشید: (فارسی) خورشید تازه و نو

نوشین: (فارسی) شیرین و گوارا

نوگل: (فارسی) گل تازه شکفته، کودک
نهال: (فارسی) درخت جوان و نورسته
نهالیه: (فارسی) درخت یا درختچه نارس، کودک نورسته
نهضت: (عربی) جنبش، قیام، انقلاب
نهیة: (عربی) عقل و خرد
نیارا: (فارسی) نور و روشنایی
نیاز: (فارسی) احتیاج، نذری که برای گرفتن مراد و حاجت به کسی بدهند
نیان: (کردی) رفیق، شریک زندگی
نیایش: (فارسی) دعا، ستایش، پرستش، دعا از روی تضرع و زاری
نیر: (عربی) نور دهنده، روشن، بسیار روشن
نیروانا: (سانسکریت) رسیدن به کمال
نیره اعظم: (عربی) خورشید
نیره عظمی: (عربی) روشنایی زیاد، روشنایی عظیم
نیره: (عربی) نوردهنده، روشن
نیک اختر: (فارسی) خوش طالع، خوشبخت
نیک دخت: (فارسی) دختر خوب و پسندیده
نیک سیما: (فارسی) دارای چهره خوب و پسندیده، زیبارو، خوشگل
نیک ماه: (فارسی) خوش چهره، زیبارو
نیک یار: (فارسی) دوست و همنشین نیکو و خوب
نیکا: (فارسی) خوشا، خوب، پسندیده
نیکادل: (فارسی) خوش قلب، خوش فطرت
نیکافرین / نیک آفرین: (فارسی) آفریننده خوبی و زیبایی
نیکامهر: (فارسی) ترکیبی از دو اسم نیکا و مهر (پسندیده - خورشید)
نیکتا: (فارسی) همانند نیکی، خوب، نکو، پسندیده

نیکتاج: (فارسی) کسی که تاج نیکو و زیبا بر سر دارد

نیکسانا: (فارسی) دختری همچون خوب و نیکو و مهربان

نیکناز: (فارسی) دارنده کرشمه و ناز، نیکو، خوب

نیکو: (فارسی) زیبا، خوب

نیکول: (فرانسوی / یونانی) پیروزی مردم

نیکولقا: (فارسی) زیبارو، زیبا چهره

نیکیتا: (فارسی) نیکو، خوب

نیل آی: (ترکی) ماه نیلی رنگ، ماه نقره ای، ماهی که روی رود نیل می تابد

نیل: (عربی) بدست آوردن مطلوب، رسیدن به مراد و مطلوب خود

نیلا: (فارسی) نیلی رنگ، کبود رنگ

نیلاب: (فارسی) آبی ملایم و آرامش بخش

نیلان: (یونانی) فرشته باران

نیلدا: (فارسی) آفریده شده از زلالی

نیلرام: (فارسی) نام فرشته برف و باران و تگرگ

نیلسا: (فارسی) شبیه به نیل، شبیه رنگ نیلی

نیلگون: (فارسی) نیلی رنگ، کبود رنگ

نیلوفر: (سانسکریت) نام نوعی گل که خواص دارویی دارد

نیم تاج: (فارسی) تاج کوچک

نینا: (عبری) زیبایی

نیوان: (فارسی) دارنده شجاعت

نیوشا: (فارسی) شنوا، شنونده

نیهان: (ترکی / کردی) پنهان

❖ (ن) پسرانه و دخترانه

نادین: (سانسکریت) فعال، پویا، الهه رودخانه

ناهید: (فارسی) سیاره زهره، پاک، بی آلایش

نجم: (عربی) ستاره

نُزْهَت: (عربی) پاکیزگی، پاکدامنی، خوش و خرمی، سیر و گشت

نصرت: (عربی) یاری، کمک، پیروزی

نفس: (فارسی) عمل دم و بازدم، مایه زندگی

نکیسا: (فارسی) مانند خوبی و نیکی

نورهان: (فارسی) سوغات، تحفه، ارمغان

نیار: (فارسی) درخت انار

نیرمان: (فارسی) نریمان، دلیر، پهلوان، شجاع

نیکی: (فارسی) خوبی، احسان

❖ (و) پسرانه

- واثق: (عربی) محکم، استوار، اطمینان کننده، اعتماد دارنده
- واجد: (عربی) یابنده، دارنده، از صفات پروردگار
- واحد: (عربی) یگانه، یکتا، از صفات پروردگار
- واحدعلی: (عربی) علی تک است
- وادیار: (کردی) اینطور که پیداست، ظاهر امر
- واران: (کردی) باران
- وارتان / وارطان: (ارمنی) نام پسر پادشاه اشکانی
- واصف: (عربی) ستایش کننده، وصف کننده
- واعظ: (عربی) وعظ کننده، پند دهنده، اندرز دهنده
- وافی: (عربی) تمام، کامل، وفا کننده
- واقف: (عربی) وقف کننده، داننده، آگاه، ایستاده
- والا: (عربی) بلند مرتبه، شریف، مقبول، شایسته، مشهور، برتر
- والاگوهر: (فارسی) والاتبار، والانژاد، اصیل، دارای اصل و نسب عالی، نجیب
- والح: (عربی) عشق، دوست داشتن
- والی: (عربی) حاکم، فرمانروا، از صفات پروردگار
- واهب: (عربی) بخشنده، عطا کننده، از صفات پروردگار
- وایتار: (کردی) سخنگو
- واینار: (کردی) با سواد، فارغ التحصیل
- وثوق: (عربی) اطمینان داشتن به کسی، اعتماد، استواری
- وجاسب: (فارسی) دارنده اسب بزرگ
- وجی اله: (عربی) صاحب قدرت و جاه پروردگار
- وحدت: (عربی) یکی بودن، یگانه بودن، یگانگی

وحید الدین: (عربی) بی نظیر و یگانه در دین
وحید: (عربی) منفرد، یگانه، بی نظیر
وحید علی: (عربی) علی بی نظیر است
ودایع: (عربی) امانت ها و سپرده ها
ودود: (عربی) بسیار مهربان، از صفات پروردگار
وراز: (فارسی) زورمند، گراز
ورازنده: (فارسی) شایسته، لایق، سزاوار، برازنده
ورد: (پهلوی / عربی) گل سرخ و گل در پهلوی، شیر بیشه و دلاور در عربی
ورد علی: (عربی) دلاور علی (ع)
وردین: (آشوری) گل‌های بسیار
ورزان: (کردی) محافظ، نگهبان، فصل‌ها
ورز گوهر: (فارسی) بزرگ مهر
ورشاد: (فارسی) وظیفه، مقرری
وریا: (لاتین / فارسی) قوی، درشت هیکل، حقیقت، چکش آهنی بزرگ
وستا: (فارسی) اوستا، نام کتاب مقدس زرتشتیان
وصال علی: (عربی) رسیدن به علی، پیوستن به علی، با علی بودن
وفاندیش: (فارسی) کسی که به وفا و پایداری در دوستی می‌اندیشد
وفادار: (عربی / فارسی) با وفا، صدوق، وفا خواه، وفامند، با ثبات، آنچه به تعهد و دوستی و عشق
وفادار است
وقار: (عربی) سنگینی، بزرگواری
ولایت علی: (عربی) دوستدار علی
ولکان: (رومی) خدای آتش، آتشفشان
ولی الدین: (عربی) نگهبان دین، دوست و یار دین
ولی اله: (عربی) یار خداوند

ولی بیگ: (عربی / ترکی) نام روستایی در شهرستان بیجار
ولی رضا: (عربی) دوست امام رضا(ع)
ولی قلی: (عربی / ترکی) دوست و یار و بنده
ولی محمد: (عربی) دوستدار حضرت محمد(ص)
ولی: (عربی) دوست، یار، نگهبان، بنده مقرب، کسی که عهده دار انجام کارهای دیگران باشد
ولید: (عربی) زاده، مولود، کودک، نوزاد، بنده
ولیداد: (فارسی) داده‌ی درست
ونداد: (اوستایی / پهلوی) امید، آرزو، بشارت دهنده پیروزی
وندافر: (فارسی) دارنده فر و شکوه، امید و آرزو
وهاب: (عربی) بخشنده، از صفات پروردگار
وهاج: (عربی) فروزان، روشن، تیز، تند
وهب: (عربی) ببخشش، بخشیدن، دادن بدون چشم داشت
وهومن: (فارسی) بهمن، روز دوم از هر ماه شمسی در ایران قدیم
ویام: (اوستایی) دستگیری کننده، یاری کننده، بخشنده
ویسه: (فارسی) عقل و دانش، از شخصیت های شاهنامه
ویکتور: (لاتین) پیروز شدن، ظفر یافتن
ویگن: (ارمنی) بیژن، پیروزمند، شجاع، جنگجو
ویهان: (فارسی) نیکان، بهانه، علت، سبب

❖ (و) دخترانه

وادی: (عربی) رودبار، رود، دره، صحرا، بیابان
وارتوش: (ارمنی) گل سرخ ظریف
واله: (عربی) حیران، سرگشته، شیفته، عاشق، مبهوت، عاشق بی قرار
والیه: (عربی) حاکم، فرمانروا، مونث والی
وانیا: (عبری) هدیه با ارزش پروردگار
وثیقه: (عربی) تضمین، ضمانت
وجاهت: (فارسی) جمال، خوشگلی، زیبایی، صباحت، قشنگی، پذیرش عام، خوبرویی
وجیهه: (عربی) نیکو رو، زیبا
وحدانه: (عربی) یکی، یکدانه
وحیده: (عربی) یگانه، بی نظیر، مونث وحید
ورتاج: (فارسی) گل سرخی که رویش به سمت آفتاب است
ورجا: (فارسی) ارجمند، گرانقدر
ورقا: (عربی) کبوتر ماده، فاخته
وریشه: (کردی) درخشش، برق
وسمه: (عربی) ماده‌ای سیاه رنگ که برای رنگ کردن ابرو بکار می رود
ولان: (کردی) جایی که گل زرد بسیار داشته باشد
وناز: (کردی) باوقار
ونوس: (فرانسوی) سیاره زهره، الهه‌ی زیبایی در یونان باستان
ونوش: (کردی) گل بنفشه
ویان: (کردی) دلربا، علاقه، محبت، عشق
ویانا: (اوستایی / پهلوی) دانایی، فرزاندگی
ویدا: (فارسی) آشکار، پیدا

ویستا: (فارسی / اوستایی) دانش، فرهنگ، یابنده و برخوردار، آگاه، دانشمند

ویشکا: (فارسی) آتش

ویولا: (ایتالیایی) نام نوعی ساز

ویولت: (فرانسوی) گل بنفشه

ویونا: (فارسی) مانند عروس، دختری که عروس شده، عروس زیبا

❖ (و) پسرانه و دخترانه

ورهرام: (پهلوی / اوستایی) نام ستاره مریخ

وسیم: (عربی) نیکوروی، خوب رو، زیارو، پریچهر، خوشگل، خوش منظر، چشم نواز

وصال: (عربی) به هم رسیدن، پیوستن

وفا: (عربی) به جا آوردن عهد و پیمان، پایدار در دوستی

وقار: (عربی) سنگین، متانت، آرامی، شکوه و جلال

وندا: (اوستایی) خورشید، خواهش، خواسته، ستایش کننده، نیایش کننده، آرزو

❖ (۵) پسرانه

- هابیل: (عبری) نفس، بخار
- هاتف علی: (عربی) ترکیبی از دو اسم هاتف و علی (آواز دهنده- بزرگوار)
- هاتف قلی: (عربی / ترکی) بنده آواز خوان
- هاتف: (عربی) آواز دهنده، آواز کننده
- هادی: (عربی) هدایت کننده، رهنما، رسانه، از نام های پروردگار
- هارون: (عبری) پیک، قاصد، نگهبان
- هاشم: (عربی) دوشنده شیر
- هاکان: (ترکی) خان، امپراطور، خان خانان، مرد با وجدان، سلطان
- هامان: (یونانی) مشهور
- هامون: (فارسی) دشت، صحرا، زمین هموار
- هامین: (پهلوی / اوستایی) تابستان، گرمابخش
- هانی: (عربی) مرد دلسوز و مهربان
- هاوار: (کردی) فریاد
- هاوش: (فارسی) امت، پیروان یک پیامبر
- هجیر: (فارسی) زیرک، خوب، نیکو
- هدایت اله: (عربی) کسی که پروردگار راه راست را به او نشان داده است
- هدایت: (فارسی) راهنمایی، راه راست را نمودن
- هر کول: (رومی) مرد قوی، پهلوان، قدرت در افسانه های یونان قدیم
- هرمان: (یونانی / کردی) پادشاه یونانی، همیشگی، جاودانه، خرد، هوش، عقل
- هرمز: (فارسی) نام پروردگار، نام سیاره مشتری
- هزار: (فارسی) الف، بلبل، هزارستان، عندلیب، یک هزار، ده صد
- هزار: (کردی) تهی دست، مسکین، مستمند، بی نوا

هژبر: (عربی / فارسی) شیر، دلاور، پهلوان، مرد دلاور، شیر نر، چاپار، حیدر، دلیر

هژیر: (فارسی) زیرک، خوب، نیکو، پسندیده

هستیار: (کردی) احساس کننده، ادیب

هشیوار: (فارسی) هوشیار، هوشمند، باهوش، خردمند

هلاکو: (مغولی) رئیس

هلال: (عربی) ماه نو

هلمت: (کردی) حمله، هجوم

همام: (عربی) پادشاه، بلند همت، دلیر، بخشنده، شیر درنده

همایون: (فارسی) خجسته، مبارک، نام یکی از آهنگ های موسیقی ایرانی

همت علی: (عربی) ترکیبی از دو اسم همت و علی (سعی و کوشش - شریف و بزرگوار)

همت: (عربی) قصد کردن، خواستن، اراده، سعی و کوشش

همدم علی: (فارسی / عربی) یار و یاور علی (ع)

همرنگ: (فارسی) همتا، همانند، دو چیز که به یک رنگ باشند

هوار: (کردی) قشلاق، خیمه سلطان در قشلاق

هوتن: (فارسی) قوی، خوش هیکل

هود: (عربی) هوابر، توبه کردن، پشیمان شدن، به حق باز گشتن

هوراد: (فارسی) جوانمرد خوب و نیک، مرد نیک نام، جوانمرد باخدا

هورام: (عبری) پیرو نیکی، مطیع خوبی، مرتفع، استوار، شکست ناپذیر

هورنگ: (فارسی) زیبا، خوب رو، رنگ خوب

هوشمند: (فارسی) باهوش، عاقل، دانا

هوشنگ: (فارسی) تنها

هوشیار: (فارسی) باهوش، خردمند، دانا

هوفر: (فارسی) شآن و شکوه نیک، دارای شآن و شوکت خوب، باشکوه و جلال

هومان: (فارسی) نیک اندیش

هومن: (فارسی) نیک اندیش، پاک نژاد

هونام: (فارسی) خوشنام، نیک نام، نام نیکو

هویدا: (فارسی) آشکار، پیدا، روشن و واضح

هیبت اله: (عربی) شکوه و عظمت پروردگار

هیبت: (عربی) ترس، شکوه، عظمت، بزرگی

هیراد: (فارسی) کسی که چهره ای خوشحال و شاد دارد، شخص خوش رو، گشاده رو، تازه رو

هیربد: (فارسی) پیشوای دین زرتشتی، خدمتکار آتشکده، قاضی و مفتی زرتشتی

هیرسا: (فارسی) پرهیزگار، پارسا

هیرش: (کردی) فشار، هجوم، اشک، یورش، حمله، زورمندی، یورشگری

هیرمان: (لری) به یاد ماندنی، ماندگار

هیرمند: (فارسی) نام رودی در سیستان

هیروان: (فارسی) محافظ و نگهبان آتش

هیروُد: (فارسی) نام یکی از پادشاهان اشکانی

هیژا: (کردی) گرامیف شایسته، گرانبها، محترم، بزرگوار، ارجمند

هیمان: (فارسی) تشنه عطشان، عاشق شدن، شیفته شدن، شیفتگی، دل دادگی

هیمن: (کردی) آرام، شکیا

هیئت: (عربی) شکل، صورت، حال، کیفیت، علم نجوم

❖ (۵) دخترانه

هاجر: (عربی) هجرت کننده، فایق، هر چیزی که بر نوع خود فضیلت دارد
هارا: (عبری) کوه، کوهستان
هاله: (یونانی) دایره ای نورانی که گرداگرد ماه ظاهر میشود
هالین: (کردی) آشیانه، خانهدف پناهگاه امن، دختری که نگین و آرامش خانه میباشد
هانا: (کردی) پناه، آرزو، فریاد
هانیتا: (فارسی) مسرور، شاد، پاکدامن
هانیدا: (لری) شادی بخش زندگی مادر
هانیل: (عبری) فرشته نوازشگر زنان
هانیه: (عربی) مادر دلسوز و مهربان
هاوژین: (کردی) همدم، یار زندگی، شریک زندگی
هایده: (عربی) توبه کرده، به راه خدا آمده
هایلین: (لاتین) فرشته بهشتی
هجران: (عربی) جدایی، دوری از دوستان و یاران
هدی: (عربی) رستگاری، راهنمایی، راستی، راه راست
هدیه زهرا: (عربی) پیشکش زهرا
هدیه: (عربی) تحفه، ارمغان، پیشکش
هستی: (فارسی) وجود، دارایی، ثروت، سرمایه
هلاله: (کردی) گلی زرد رنگ و خوشبو، آلاله
هلما: (عربی) خیلی صبور
هلن: (یونانی) روشنایی، نور
هلنا: (یونانی) هلن، روشنایی، نور
هلیا: (یونانی) خورشید، آفتاب

هليون: (عبری) خورشيد، مارچوبه

هما: (فارسی) پرنده ای افسانه ای که اگر سایه اش بر سر کسی بیوفتد سعادتمند میشود

همای: (فارسی) پرنده ای که او را مبارک دانند، هما

همتا: (فارسی) معادل، مساوی، مانند، نظیر

همراز: (فارسی) محرم اسرار، همدم، هم نشین، مونس، شخصی که از او هیچ چیز پنهان نکنند

همنواز: (فارسی) با هم نواختن، هم صدا شدن

همیشه بهار: (فارسی) همیشه جوان، همیشه سبز، نام گلی که در تمام طول سال میروید

هنا: (عربی) شادمانی، خوشبختی، فرخنده، مبارک

هنار: (کردی) انار

هنده: (فارسی) خنده

هنگامه: (فارسی) جمعیت مردم، معرکه، شور و غوغا، داد و فریاد

هنیا: (عربی) گوارا باد، نوش باد

هوبخت: (فارسی) خوشبخت، نیکبخت

هور: (فارسی) آفتاب، خورشید، ستاره، بخت

هورا: (کردی) آفرین، بارک الله، شاباش، مرحبا، تحسین، شادی

هورخ: (فارسی) کسی که چهره ای زیبا و درخشان همچون خورشید دارد

هوردخت: (فارسی) دختر زیبا و درخشان همچون خورشید

هورشاد: (فارسی) فرد شادی که همچون خورشید درخشنده است

هورشید: (فارسی) خورشید، آفتاب

هورناز: (فارسی) کنایه از کسی که همچون خورشید زیباست

هوروش: (فارسی) درخشان و زیبا چون خورشید، مثل خورشید، شبیه آفتاب

هوری: (فارسی) نور خورشید

هونام: (فارسی) دارنده ی نام نیک، خوشنام

هونیا: (فارسی / کردی) نیکو تبار، نیک نژاد، دارای نیای خوب

هیدا: (کردی) آرام، آهسته، بردبار

هیدیکا: (کردی) آرام، یواش، به آهستگی

هیلا: (فارسی) نوعی پرنده شکاری

هیلدا: (لاتین) پرتوان، نیرومند

هیما: (فارسی) بانوی عاشق

هینا: (کردی) ماهر

هیوا: (کردی) آرزو، امید، آرمان

❖ (۵) پسرانه و دخترانه

همدم: (فارسی) هم نفس، هم صحبت، مونس، همنشین

هومهر: (فارسی) دارای عشق و محبت، دوستی، نیک مهر

هویار: (فارسی) دارای خوبی و نیکی، یار خوب و خوش

هیدی: (کردی) آرام، آهسته، بردبار، پاورچین

هیرو: (کردی/فارسی) زیبارو، آتشین و سرخ گون، طبیعت، گل، گل ختمی، منسوب به آتش

❖ (ی) پسرانه

یابر: (عربی) ده یا آب و زمینی که پادشاه برای مدد معاش به کسی واگذار کند

یاحا: (عربی) احیا کننده، زندگی بخش

یادگار: (فارسی) یادبود، اثر و نشان که کسی از خود باقی میگذارد، آنچه از کسی به جا مانده و

خاطره او را زنده نگه می دارد

یار علی: (فارسی / عربی) دوست و یار امام علی (ع)

یار محمد: (فارسی / عربی) دوست و یار حضرت محمد (ص)

یارا: (فارسی) توانایی، نیرو، جرأت، زهره، دلیری، طاقت

یاردا: (فارسی) یار مادر

یاردل: (فارسی) یار دل و جان

یارسا: (فارسی) مانند یار، مددکار، پشتیبان، یاور، دستگیر، طرفدار، رازدار، مورد اعتماد، حامی،

خیرخواه

یارسام: (فارسی) یار آتش

یارشا: (ترکی) معنویت

یارفام: (فارسی) دوست خالص

یاسا: (اوستایی) قانون، حکم، سیاست، قصاص، کیفر

یاسان: (فارسی) لایق، سزاوار، درخور

یاسر: (عربی) سهل و آسان، کسی که شتر می کشد و گوشت آن را تکه تکه میکند

یاسین: (عربی) یا انسان، نام یکی از سوره های قرآن

یاشا: (ترکی) زنده و پاینده بمانی

یاشار: (ترکی) پاینده، زندگی کننده

یاشاسین: (ترکی) زنده باد، درود

یاشام: (ترکی) عمر، زندگی، زندگانی، مخفف کلمه یاشایش

یاقوت: (فارسی) سنگ معدنی گرانها به رنگ های سرخ، زرد، کبود که در جواهرسازی بکار میرود
یاور: (فارسی) مددکار، یاری دهنده، یار، پشتیبان، در اصطلاح ارتش سرگرد
یاورعلی: (فارسی / عربی) یاری دهنده امام علی (ع)
یحی: (عبری) مخفف کلمه یحیی، زنده کننده، زندگی بخش، تعمید دهنده
یحیی علی: (عبری / عربی) ترکیب دو اسم یحیی و علی (زنده کننده - بزرگوار)
یحیی: (عبری) تعمید دهنده، زندگی بخش، زنده کننده
یداله: (عربی) دست پروردگار، کنایه از قدرت پروردگار
یدی: (عربی) دو دست، نیکویی نمودن، احسان کردن، کاردان
یزداد: (فارسی) خداداد
یزدان: (فارسی) خدا، ایزد، در اصل جمع ایزد بوده اما اکنون به طور مفرد استعمال میشود
یزدگرد: (فارسی) آفریده خدا
یعثوب: (عبری) پادشاه، از شاهان و پیامبران بنی اسرائیل
یعسوب الدین: (عربی) رئیس بزرگ دین، از القاب امام علی (ع)
یعسوب: (عربی) پادشاه زنبوران عسل، مهتر زنبوران، سرکرده و پیشوای بزرگ قوم، رئیس بزرگ
یعقوب علی: (عربی) ترکیب دو اسم یعقوب و علی
یعقوب: (عربی) کبک نر، پدر یوسف پیامبر (ع)، نام پیامبری که به بردباری مشهور است
یلان: (فارسی) پهلوانان
یلسان: (فارسی) مانند پهلوان
یمین الدوله: (عربی) دولت توانگر و با سعادت، پشتیبان دولت
یمین الدین: (عربی) دست راست دین، پشتیبان دین
ینصر / یونصر: (عربی) یاری میکند
یوحنا: (عبری / یونانی) نام یکی از حواریون مسیح (ع)، در زبان یونانی به معنی انعام توفیقی خدا
یوزارسیف: (عبری) یوسف، افزوننده
یوسف علی: (عربی) ترکیب دو اسم یوسف و علی (افزوننده - شریف و بزرگوار)

یوسف: (عبری) افزوننده، نام پیامبری که به زیبایی مشهور است، نام پسر یعقوب پیامبر (ع)

یوشا: (سانسکریت) سپیده دم

یوشع: (عبری) نجات می دهد، نام یکی از پیامبران بنی اسرائیل

یونا: (عبری) خداوند می دهد، هدیه خدا

یونس: (عبری) کبوتر، نام سوره ای در قرآن، یکی از پیامبران بنی اسرائیل

یونسور: (عربی) مردد، نا امن، نا ایمن

❖ (ی) دخترانه

یادمهر: (فارسی) یادآورنده دوستی و محبت، یاد و خاطره مهر و محبت و دوستی، خاطره مهربانی

یارفر: (فارسی) دوست و همدم و یار صمیمی، باشکوه و با عظمت

یارگل: (فارسی) یاری که چون گل زیباست

یارناز: (فارسی) یاری که زیباست

یارنوش: (فارسی) یار و دوستی که چون عسل شیرین است

یاری: (فارسی) کمک، همراهی، مدد، یآوری، دستگیری، همکاری

یاس گل: (فارسی) گل یاس

یاس: (فارسی) نام گلی زینتی و بسیار خوشبو با رنگ های زرد و سرخ و بنفش و سفید، گل منسوب

به حضرت زهرا (س)

یاسمن: (فارسی) مترادف یاسمین، طبیعت، گل، گلی خوشبو، درختچه ای زینتی با گل های درشت

و معطر به رنگ های سفید و زرد

یاسمین زهرا: (فارسی / عربی) ترکیب دو اسم یاسمین و زهرا، یاسمن و روشن تر

یاسمین: (فارسی) گلی خوشبو به رنگ زرد یا سفید یا کبود

یاسمینا: (فارسی) یاسمن

یاشل: (لاتین) نام روستایی در لهستان

یاشیل: (ترکی) سبز کبود، سبز چمنی، کبود، سرسبزی

یامور: (ترکی) باران

یامین: (عبری) دست راست، کسی که به راه راست هدایت شده، نام همسر یعقوب (ع)

یسری / یسرا: (عربی) گشایش، راحتی

یسنا: (اوستایی / پهلوی) حمد و ستایش خداوند، پرستش، نماز

یکتا: (فارسی) تنها، بی نظیر، بی مانند، بی همتا، منحصر به فرد، از صفات پروردگار

یکتاره: (فارسی) یکبار، یک دفعه، یک مرتبه

یکی: (فارسی) یک از هر چیز، یک عدد، یگانه، یکتا، یک

یگانه: (فارسی) فرد، تنها، بی مانند، یکتا، بی همتا

یلدا: (سریانی) تولد و زایش، نام بلندترین شب سال که ایرانیان آن را گرامی میدارند، وقت ولادت، میلاد

یمن: (فارسی / عربی) شگون، فرخندگی، همایونی، نیکبخت گردیدن، مبارکی، در عربی به جانب راست بردن کسی

یمنا: (عربی) بانوی بابرکت

یوتاب: (فارسی) بی نظیر، درخشنده، بی مانند، درخشش نور خورشید

یوکابد: (عبری) خداوند بزرگ است، نام مادر حضرت موسی (ع)

یولدوز: (ترکی) اولدوز، ستاره

❖ (ی) پسرانه و دخترانه

یغما: (ترکی) تاراج، چپاول، غارت

نام‌های قدیمی پسرانه

الف

اهریمن	استفء	امداد	ایماش	ایرضعلی
ایافت	الخانی	ایسپر	انییا	اعتقاد
آتاش	آتاخان	اوزی خان	آقالار	اردوخان
آقابالا	انعام	افتخار	اوروج	الله باغیش
ایزی	ایواله	آقایار	اخلاق	اوزی
افراد	ادب	افسر	افغان	احکام
اولاد	ارباب	اهلمان	امیرستان	آتا
آتلی	اروجعلی	آتا قلیچ	آتا گلدی	آتمش
آیتال	آزیر	اروجقلی	آچیق	آقا جان
آقا قلی	آیت اله	آخان	اروج اله	آقا زر
آدیویوک	آقا ولی	آقاییک	آمد	اقامت
آزاد خان	آقا	آتاییک	آلجی	آغان
انصاف	آقا دده	ابن اله	اعتماد	آصف
التزام	انصافعلی	ابو تراب	الله بخش	ابیش
آقا میر	آتا کشی	اسم خان	آقا میرزا	آقام اوغلان
آقا کشی	آقا بابا	آقا خان	امامعلی	اهواز
اطراف	اصول الدین	آزمون	ابواله	امامت
اوستا شکر	اجاقعلی	اجاق قلی	آدینعلی	امیش
اختلاف	ابو طالب	اسلحه	ازبر	ازبر علی
اسهال	انتها	آقا وردی	اسویار	اطاعت
افراط	التماس	ابول		

(ب)

بهداشت	بیر	برجعلی	برادر	برکت
بیگعلی	بیگ بالا	بولود	بابا	باغبان
باد صباح	بالا خان	بابا کشی	باباش	بابا خان
بالا شیرین	بیوک آقا	بالا حسین	بیوک خان	بادام
بالا بیوک	بابا جان	بالاجا	بابالار	بیک
بیکشی	باغیش	بالا احمد	بالیش	بالا
بابا مراد	بیک بابا	بالا حسن	بالا قارداش	بدل
بالا اوغلان	بی بالا	بالا آقا	بالا میرزا	بابا قلی
بالعلی	برداشت	بیر	بئی اوعلان	بالام
بسم الله	بال اوغلان	بگلر	بدیر	

(پ)

پاشا	پاشا خان	پریروز	پنجعلی	
پشن	پیشان	پشنگ	پیر غلام	
پیر محمد	پایین دور	پسته	پیشقدم	

(ت)

توتعلی	ترمز	تمدن	تازه خان	
تسلیم	تهران	تبریز	تر خوش	
توپوش	توز آقا	تیمور تاش	تهراج	
توهین	تریت	تیغعلی	تاج الشعرا	

(ج)

جوزی	جمعه	جنگلبان	جناقرد
جمع اله	جمع علی	جنگعلی	جان کشی
جوروق	جم اله		

(چ)

چراغ	چراغعلی	چاکر	چوپان
چایی	چهل چراغ	چاپار	چلبی
			چشمعلی

(ح)

حاکم	حاجت	حاصل	حمایت
حکیم	حوت	حکومت	حسن جنرال
حقیقت	حاج بابا کشی	حاجی بالا	حاجی
حاجی بابا	حاج آقا	حاجعلی	حاج عمو
حسن بابا	حسین بابا	حسین پاشا	

(خ)

خاص	خداملعی	خصای	خاصای
خُدام	خوشی	خلیفه	خدمت
خداش	خانش	خدمتعلی	خُرملعی
خان عمو	خانکشی	خانلار	خُدان
خودکار	خنجر	خالص آقا	خندان آقا
خودی	خان جان	خان میرزا	ختائی
خدارت	خونا	خانگلدی	خدر
خان بابا	خطائی	خدا جان	خان اوغلان
			خان پاشا

(د)

دده کشی	دولت	درویش	داداش
داماد	درگاه	دده لر	دیوان خان
دده ش	درویش عمران	دوا خان	دستان
دهز خان	داداشعلی	دده علی	دستگیر علی
دردشت	دایانعلی	درویشعلی	دولتعلی
			دهقان

(ذ)

ذیقت	ذیقت اله
------	----------

(ر)

رهبر	روانعلی	رفیق	رضا بالا
راحت	رئیس	روان	روانبخش
روشن ضمیر	روایت	رهنما	رئیسعلی

(ز)

زینی	زینعلی	زیارتعلی	زیارت
زمان	زعفر	زیرک	زشت
زشتک	زیاد		

(س)

سیا بخش	ستون	سپهدار	سوزی
سوغات	سرتیپ	سرحد	سردار
سروان	سبزعلی	سوزعلی	سالمعلی
سواره	سبب علی	سابق	سرکش

سرشار	سلامعلی	سلام	سلامت
سرکار	سرخای	ساریخان	سید آقا
سپهسالار	سیاهی	ساورخ	سواد علی
سالم	سرخان	سفاهی	سنگر
ستعلی	سوقت	سرانجام	سهم اله
سعید خان	سوار آقا	سلطان	سواد
سوروخ	ساکت	سامی خان	سرباز
سرهنگ	سریش	سجائیل	سودومعلی

سیاست

ش)

شاه حسین	شاه محمد	شکار	شعاع
شیر علی	شاهمار	شکار علی	شیرینعلی
شاه حسن	شاهمراد	شاه اوغلان	شهمار
شماخی	شیخ وردی	شیخ نظر	شاهوردی
شوری	شاه بالا	شمی	شامعلی
شیر خان	شاه نظر	شیراز	شاهلار
شاه میرزا	شبان	شاه محمد تقی	شاه محمد نقی
شنبه	شمع	شمال	شهسوار
شاهدوست	شهدوست	شاه پلنگ	شیرستان
شاهسون	شهران	شجیل	شیربزرگ

ص)

صفرقلی	صدیر	صحبت	صبحعلی
صبر علی	صاحبعلی	صبراله	صلاح
صاحب خان	صدای	صمی	صبر حسین

صحتعلی	صبی	صلات	صنایع
صبر	صورتعلی	صاحب	

(ض)

ضابط	ضامن	ضرب	ضربعلی
ضامنعلی			

(ط)

طهران	طارف	طاقت	طالع
طومار	طهماس	طایفا	طریق
طریش	طاریف	طاقتعلی	

(ض)

ضلل السلطان	ظهیرالدوله	ظاهر	ظهیر
-------------	------------	------	------

(ع)

عذاب	عیار	عقاب	علمدار
عمو	عالی	عیواله	عامل
عاقل	عیدی	عاشق	عبا
علیش	علاف	علی مردان	عاشورا
عید	علی بابا	علی آقا	علی خان
عینی	علی شاه	عالیش	عمو کیشی
عباس میرزا	عون	عیوب	علی قوجا
علی بالا	عبیش	عروت	عروف
علی کیشی	عطا کشی	عمولر	عشایر

عبسی	عمو بالا	عظامعلی	علی صدا
علم	علمقلی	عدائیل	عزرائیل
علقمه	عرب	عربعلی	علی گل
عابیل	عبدالحمار	عمیلر	عبادت

(غ)

غارت	غواص	غازان خان	غنیمت
غلامعلی	غالب	غایب	غریب
غواض	غربت	غیرت	غیبعلی

(ف)

فراموش	فامیل	فیدعلی	فرصت
فضان	فرتاج	فتات	فاعیل
فضا	فتح آقا	فرضعلی	فرمان
فیاد	فرماندار	فشنگ	فروع الدین
فقه	فرود	فریاد	فانوس

(ق)

قلعه میرزا	قره خان	قلچ	قسم
قدیمعلی	قوشوتعلی	قره	قیزعلی
قیوم	قندعلی	قسمت	قنصور
قاضی	قشم	قره بالا	قسمت اله
قربان	قامت	قوجا	قاچاق
قاچای	قدیم	قازان خان	قیبله
قهرعلی	قران	قدمعلی	قنسول

قارداش	قريب	قارداش خان	قيطون
قانع	قاصد	قياس	قيام
قائم	قابل	قارداشعلی	قولعلی
قلم ميرزا	قلم	قلنج	قلعه
قوجاخان	قيضعلی	قره کشی	قوچاق
قلی خان	قلی بيک	قريبعلی	قربانعلی
قياسعلی	قیزل باش	قبله علی	

ک (ک)

کابوس	کوچک	کارگر	کلامعلی
کلام	کلب حسين	کابی	کوچک خان
کاتب	کتاب	کمک	کتابعلی
کافور	کافی الدین	کنذر	کامل
کاظم گل	کردستان	کوچک علی	کنتور
کتاب اله	کافر	کلب حسن	کلب علی

گ (گ)

گشنه	گرگ آقا	گمان	گل قارداش
گروهان	گلعلی	گل وردی	گل نظر
گمانعلی	گل آقا	گل اوغلان	گل بابا
گل ميرزا	گل کيشی	گرامی	گنج
			گنجعلی

ل (ل)

لشکر	لازم	لبخند	
------	------	-------	--

(م)

ملخ	معمار	ملایم	مخبر
منتظر	مصر علی	ملکعلی	مرد علی
مشهدی	میر داماد	مشکلات	ماشا الله
میری خان	مصلحت	میر حاجی	مزاهم
ممی	میر بابا	میرزا جان	میر آقا
میروردی	مهمان	میش	میرش
مشی	مرطوب	مداد	منشور
مشیم	میرزا کشی	مریش	مزاحم
میرزا	مجلل الدوله	منظم الملک	ملت
مهلت	ماسور	ماسیس	مرد وار
مرد آور	مقابل	مسافر	مفرد
معاد	مشروط	میخوش	مایل
مقصد	مشرف	معارف	محضر
مشهور	مولا	مار اسفند	ماه مهر
مرداویج	میران	مردان	محکوم
مشد علی	مزدا	مذهب	مصیر
میصر	میناب	مولا علی	

(ن)

نوح علی	نیسان	نظام	نبی اله
نظامعلی	نقد علی	ناز علی	نظر علی
ندرت	نماز	نماز علی	ناظم
نوشاب	نفت اله	نیت علی	ناظم السلام
ناد علی	نبی علی	نقشعلی	نیت

نبی	نظم اله	نبوت	نظر
نظام الملک	نر اوغلان	نوعی	ناواد
ناهمیم	نرسی	نظراله	

(و)

ولایتعلی	وزیر	وکیل	ولی خان
ولی قولی	ولایت	ورق	وفالو
وفا دار	وشمگیر	ور آقا	

(ه)

هنر	هنرمند	هخامنش	هزار
هجرت	هازار		

(ی)

یتیم	یادگار	یاشیل	یولداشعلی
یگان	یاشاسین		

نام‌های قدیمی دخترانه

(الف)

آشفته	آفت	افسرده	انقلاب
اذان	اوجاق	اسکناس	افاده
ایوان	ایسمت	آنا	آتا بگیم
آب حیات	آی خانم	آقا رخ	آغا بانو
آغا خانم	آقا باجی	آینه بگیم	آغا بگیم
آنام	اوصندوق	آینه	آغا مادر
آق قیز	آزم	ایراز	ارکناز
المناز	آنا بگیم	آرام تاج	القما

(ب)

باجی	بادام	بادامک	بی بی ماه
بی بی خانم	باجی گل	باد صبا	باسمه
بی زر	بگه خانم	بستی	بالا زر خانم
باجی قیز	باجی خانم	بالا بگیم	بگیم
بیوک خانم	بست گل	بسته گل	بانو گل اثر
بالا خانم	بالا جا خانم	بی بی	بگیم جان
بسه	بی بی سدی	بی بی بگیم	بی بی شاه
بی بی ده	بانو افسر	بانک	بی بی ناز
بی بی گل	باغدا گل	بالا دسته	بیان

(پ)

پنبه	پارچه	پاکت	پنیر
پولی	پسته گل	پناهنده	پرور
			پوره

(ت)

تابست	تومان خانم	تکذ بانو	تاج السلطنه
تازه	تاخره	تر گل	

(ث)

ثانیه	ثروت
-------	------

(ج)

جیبه	جمهره
------	-------

(چ)

چراغ	چمن	چمن ماه
------	-----	---------

(ح)

حلوا	حاضر	حسرت	حضرت
حُسن جهان خانم	حلیله	حکومه	حُسن جمال خانم
حُسن یوسف خانم			

(خ)

خرما	خارا	خرمن	خاصه
خانم تاج	خانم تاج اقدس	خانم باجی	خُرده
خانم ننه	خانم قیز	خانم کوچک	خانم آقا
خُرده خانم	خانم آقاسی	خانم	خانم بالا
خیال	خانه	خیریه	خانمی
خانم نازی	خاصه خانم	خواننده	خاور

(د)

دختر بس	دوشیزه	دختر خانم	دختر
دارائی	دگمه	دختر جان	دینار
دعا	دختر ناز	دختر گل	

(ر)

رميله	رودابه
-------	--------

(ز)

زیتون	زاده
-------	------

(س)

سماور	سرانداز	سدنا	سمندر
سیده خانم	سیده	ساده	سلطان بانو
سلطان خانم	سیم زر خانم	سیاه بگیم	ساده بگیم
ساندوخت	سرانگیز	سی گله	سلطنت

(ش)

شهین تاج	شاخ نبات	شاخ شمشاد	شریت
شابی	شالیزار	شاه جهان	شاه بگیم
شمس السلطنه	شاه صنم	شیرین ننه	شیرین بالا
شاه نساء	شمس الملوک	شاهزاده خانم	شاه نبات
شاهدیس	شب جوان	شهریور	شاه انداز
شاهزاده	شیشه	شکی	شیریندل
شیرین باجی	شفقالو		

(ص)

صرفی	صرفی ناز	صیده بانو	صاحب خانم
صندوق	صحنه	صبح ناز	صاحبه
صالومه			

(ض)

ضاء بگیم

(ط)

طوطی خانم	طی خانم	طوطی بگیم	طایفه
طوطی	طوطیه	طبیعت	طیاره

(ظ)

ظاهره
ظهیره

(ع)

عطریه	عزت الزمان	عناب	عنبر
عروس	عاقله	عطر	

(غ)

غایده

(ف)

فرانگیز	فرنگناز	فرنگ	فانی
فوزه	فَرک	فندوق	فصل بهار خانم
			فتنه

(ق)

قطره	قصه	قطار	قنداب
قیز تمام	قزلار	قزلار آغاسی	قیز قید
قوشا بگیم	قیز تیر	قوشی	قبیله
قشنگ	قیطران	قشنگ قیز	قندیل
قالسیس	قیز بس		

(ک)

کفتر	کشور	کاه گل	کوچری
کوچک خانم	کافیه	کتان	کنیز
کنیز رضا	کنیز زهرا	کنیز فاطمه	

(گ)

گیلاس	گوشواره	گوشواره	گل وردی
گل قید	گر جی خانم	گرامیدخت	گیل دیک
گل خاطر	گولی	گلجمین	گل باغی
گل درم	گلابی	گلین	گل خندان
گل ننه	گل قیز	گل بالا	

(ل)

لوله	لیاقت	لبو	لیمو
لفظ خوش	لیوان	لبخنده	لازمه
لشکر			

(م)

مشعل	منجوق	محال بانو	میخانم
منتظره	مشرف خانم	میخوش	مکتوبه
ملک منظر	ملک جهان	ماه بی بی	ماه طلعت
مقصوده	مرمر خانم	مرمر	ملک منتظر
مام مینه	مشجر	مکیه	مستقیم
مام آغا	مرزه	مخمل	مُرواری خانم
مه نسوور	مشک عنبر	مامان خانم	مامان
ماهی زر	ماهی	موهین	مهیده
میناور	ماهیه	مینجه	مرتبه

(ن)

نیمکت	نوشابه	ننه	ننه جان
نارنج	ننه قیز	ننش	ننه لر
ننه خانم	ننه بگیم	ننه باجی	نعنا
نعناع	نون و القلم	نهر سولدوز	ننه گل
ناز قید	نیر الدوله		

(و)

وظیفه	وسط	وزارت	وسیله
-------	-----	-------	-------

(ه)

هلو	همدم السلطنه	همی بس	
-----	--------------	--------	--

(ی)

ییلای	یادگار بگیم	یاخچی	
-------	-------------	-------	--

اسامی ترکیبی با محمد

محمد ابراهیم	محمد احسان	محمد اردلان
محمد ارسلان	محمد اسلام	محمد اسماعیل
محمد اصلان	محمد اعلا	محمد افضل
محمد اقبال	محمد امید	محمد امین
محمد آراد	محمد آرتین	محمد آرسام
محمد آرش	محمد آرشا	محمد آرشام
محمد آرهان	محمد آزاد	محمد آیدین
محمد آیین	محمد باقر	محمد بسام
محمد بشیر	محمد بصیر	محمد بهراد
محمد بهروز	محمد بهنام	محمد پارسا
محمد پدram	محمد پوریا	محمد تقی
محمد تکین	محمد ثائر	محمد جاوید
محمد جلال	محمد جلیل	محمد جمال
محمد جمیل	محمد جواد	محمد حامد
محمد حسان	محمد حسن	محمد حسین
محمد حلیم	محمد حمید	محمد خالد
محمد خطیب	محمد داوود	محمد ذاکر
محمد راشد	محمد رحیم	محمد رسول
محمد رشاد	محمد رشید	محمد رضا
محمد رئوف	محمد زانا	محمد زانیار
محمد زاهد	محمد ساجد	محمد سالار
محمد سام	محمد سامن	محمد سبحان
محمد ستار	محمد سرور	محمد سعد

محمد سعید	محمد سلیم	محمد سینا
محمد شاهد	محمد شایگان	محمد شریف
محمد شفیق	محمد شکور	محمد شکیب
محمد صادق	محمد صالح	محمد صدر
محمد صدرا	محمد صدیق	محمد طاها
محمد طاهر	محمد عابد	محمد عادل
محمد عباس	محمد عطا	محمد عظیم
محمد علی	محمد علیم	سمحمد غدیر
محمد فاتح	محمد فاضل	محمد فرزاد
محمد فرساد	محمد فرشاد	محمد فرید
محمد فیاض	محمد فیض	محمد قادر
محمد قلی	محمد کریم	محمد کسرا
محمد کمال	محمد کمیل	محمد کیا
محمد ماهان	محمد مبین	محمد متین
محمد مجید	محمد محمود	محمد مصطفی
محمد معین	محمد ملک	محمد مهدی
محمد نادر	محمد ناصر	محمد نبی
محمد نصیر	محمد نظیر	محمد نعیم
محمد نقی	محمد نوید	محمد نیکان
محمد وحید	محمد وریا	محمد ولی
محمد هادی	محمد هامان	محمد یار
محمد یاسر	محمد یاسین	محمد یاشار
محمد آرمین	محمد حیدر	

*برای پیدا کردن معانی اسامی فوق به بخش (م) مراجعه کنید.

اسامی ترکیبی با علی

علی احسان	علی احمد	علی ارشاد	علی اشرف
علی اصغر	علی اکبر	علی اکرم	علی التقی
علی الدین	علی النقی	علی اله	علی اوسط
علی آرمین	علی برات	علی پاشا	علی پناه
علی پویا	علی جان	علی حسن	علی حسین
علی حیدر	علی خان	علی داد	علی رام
علی رحمان	علی رضا	علی سا	علی ساجد
علی سالار	علی سام	علی سان	علی سجاد
علی سینا	علی شاد	علی شان	علی شاه
علی شریف	علی صاحب	علی صفدر	علی ضامن
علی عباس	علی عرشیا	علی عطا	علی عیسی
علی فدا	علی فرحان	علی قادر	علی قاسم
علی قلی	علی قنبر	علی کرم	علی کیان
علی گرشاد	علی گشاد	علی گل	علی ماهان
علی مبین	علی متین	علی محمد	علی محمود
علی مدد	علی مراد	علی مرتضی	علی مرد
علی مردان	علی مصطفی	علی موسی	علی مهدی
علی مهر	علی مهران	علی میرزا	علی والا
علی وردی	علی هان	علی همت	علی یار
علی یاشار	علی یاور	علی یون	

*برای پیدا کردن معانی اسامی فوق به بخش (ع) مراجعه کنید.

اسامی ترکیبی با امیر

امیر ابراهیم	امیر ابوالفضل	امیر اتابک	امیر احسان
امیر اردلان	امیر ارسلان	امیر ارشد	امیر ارشیا
امیر اسعد	امیر اسماعیل	امیر اصلان	امیر اعلاء
امیر افشین	امیر آزاد	امیر آرسام	امیر آرش
امیر آرشا	امیر آرشام	امیر آرمن	امیر آرمین
امیر بردیا	امیر بهراد	امیر بهزاد	امیر پارسا
امیر پاشا	امیر پدرام	امیر پرهام	امیر پوریا
امیر تارخ	امیر تیمور	امیر جاوید	امیر جمیل
امیر حسام	امیر حسن	امیر حسین	امیر حمید
امیر حیدر	امیر خان	امیر خدا کرم	امیر راد
امیر رحمان	امیر رحمت	امیر رسام	امیر رشید
امیر روز	امیر رهام	امیر سالار	امیر سام
امیر سامان	امیر سبحان	امیر سپهر	امیر سجاد
امیر سعید	امیر سلطان	امیر سلیمان	امیر سهراب
امیر سیاوش	امیر سینا	امیر شایان	امیر شکور
امیر شهاب	امیر صالح	امیر صبا	امیر صدرا
امیر طارق	امیر طاها	امیر طاهر	امیر عابد
امیر عارف	امیر عباس	امیر عبدالله	امیر عدل
امیر عدنان	امیر عرفان	امیر عطا	امیر علی
امیر عیسی	امیر فاضل	امیر فرحان	امیر فرزاد
امیر فرشاد	امیر فرنام	امیر قلی	امیر کامیار
امیر کسری	امیر کیارش	امیر کیان	امیر مانی
امیر ماهان	امیر مجید	امیر محراب	امیر محمد

امیر مأمود	امیر مسعود	امیر موسی	امیر مهدی
امیر مهدیار	امیر مهر علی	امیر مهاد	امیر مهیار
امیر مؤذن	امیر میلاد	امیر نظام	امیر نیکان
امیر وحید	امیر وهاب	امیر هوشنگ	امیر هومان
امیر یارا	امیر یاشار	امیر ش	امیر یل
امیر رضا			

*برای پیدا کردن معانی اسامی فوق به بخش (أ) مراجعه کنید.

اسامی ترکیبی با فاطمه

فاطمه اطهر	فاطمه اعظم	فاطمه آلاء
فاطمه آوا	فاطمه آیه	فاطمه بانو
فاطمه بشری	فاطمه بصیرا	فاطمه بگیم
فاطمه بهار	فاطمه ثمین	فاطمه ثنا
فاطمه جانا	فاطمه حسنی	فاطمه حورا
فاطمه دُرسا		
فاطمه دیبا	فاطمه رقیه	فاطمه ریحان
فاطمه ریحانه	فاطمه زهرا	فاطمه زهره
فاطمه زینب	فاطمه سارا	فاطمه سبا
فاطمه ستایش	فاطمه سرور	فاطمه سلما
فاطمه سلوا	فاطمه سما	فاطمه سنا
فاطمه سیما	فاطمه صبا	فاطمه صدیقه
فاطمه صغری	فاطمه طاهره	فاطمه طه‌ورا
فاطمه عذرا	فاطمه عطرا	فاطمه عظمی
فاطمه غزاله	فاطمه کوثر	فاطمه مانا
فاطمه محدثه	فاطمه محیا	فاطمه مرضیه
فاطمه مطهره	فاطمه معصومه	فاطمه مه‌دا
فاطمه مه‌لا	فاطمه ناز	فاطمه نازنین
فاطمه نرجس	فاطمه نساء	فاطمه نورا
فاطمه هدی	فاطمه هستی	فاطمه هلیا
فاطمه یاس	فاطمه یاسمین	فاطمه یکتا
		فاطمه یگانه

*برای پیدا کردن معانی اسامی فوق به بخش (ف) مراجعه کنید.

پرکاربردترین نامهای پسرانه در سالهای اخیر طبق آمار اداره کل ثبت احوال

۱-امیر حسین	۲-ابوالفضل	۳-علی
۴-محمد	۵-مهدی	۶-امیر علی
۷-علیرضا	۸-امیر محمد	۹-حسین
۱۰-محمد رضا	۱۱-محمد مهدی	۱۲-رضا
۱۳-امیر رضا	۱۴-محمد حسین	۱۵-محمد طaha
۱۶-محمد امین	۱۷-عرفان	۱۸-محمد جواد
۱۹-امیر مهدی	۲۰-علی اصغر	۲۱-یاسین
۲۲-امیر عباس	۲۳-سجاد	۲۴-پارسا
۲۵-طاها	۲۶-سینا	۲۷-متین
۲۸-دانیال	۲۹-یلیا	۳۰-نیما
۳۱-احسان	۳۲-آرمین	۳۳-عباس
۳۴-بنیامین	۳۵-مبین	۳۶-ماهان
۳۷-حمید رضا	۳۸-شایان	۳۹-محسن
۴۰-یوسف	۴۱-پرهام	۴۲-حسن
۴۳-آرین	۴۴-امیر	۴۵-آرش
۴۶-سبحان	۴۷-امید	۴۸-سعید
۴۹-عرشیا	۵۰-محمد پارسا	۵۱-هادی
۵۲-کیان	۵۳-میلاد	۵۴-مصطفی
۵۵-امین	۵۶-سهیل	۵۷-محمد علی
۵۸-مرتضی	۵۹-آرتین	۶۰-پوریا
۶۱-احمد رضا	۶۲-آریا	۶۳-حسام

۶۴-علی اکبر	۶۵-محمد یاسین	۶۶-پویا
۶۷-مجتبی	۶۸-حامد	۶۹-محمد متین
۷۰-احمد	۷۱-جواد	۷۲-امیر حافظ
۷۳-مهران	۷۴-سامیار	۷۵-آراد
۷۶-مانی	۷۷-یونس	۷۸-اشکان
۷۹-آرمان	۸۰-ابراهیم	

✧ پرکاربردترین نام‌های دخترانه در سال‌های اخیر طبق آمار اداره

کل ثبت

۱-فاطمه	۲-زهرا	۳-نازنین
۴-یسنا	۵-زینب	۶-ریحانه
۷-فاطمه زهرا	۸-باران	۹-رها
۱۰-ثنا	۱۱-کوثر	۱۲-مریم
۱۳-سارینا	۱۴-اسرا	۱۵-رقیه
۱۶-هستی	۱۷-محیا	۱۸-آیلین
۱۹-مهسا	۲۰-نرگس	۲۱-معصومه
۲۲-حلما	۲۳-آوا	۲۴-النا
۲۵-نیایش	۲۶-بهار	۲۷-ستایش
۲۸-مائده	۲۹-مینا	۳۰-آیناز
۳۱-هلیا	۳۲-سوگند	۳۳-سارا
۳۴-محدثه	۳۵-الینا	۳۶-آتنا
۳۷-فاطمیما	۳۸-یاسمین	۳۹-حسنا
۴۰-مهدیس	۴۱-هانیه	۴۲-حنانه
۴۳-پرنیا	۴۴-آیدا	۴۵-کیانا
۴۶-ملیکا	۴۷-زیبا	۴۸-الناز
۴۹-آیسان	۵۰-سارینا	۵۱-ندا
۵۲-نیوشا	۵۳-ماریا	۵۴-یلدا
۵۵-ملیحه	۵۶-حدیث	۵۷-پریا
۵۸-زینت	۵۹-مستانه	۶۰-کوکب
۶۱-عاطفه	۶۲-نازی	۶۳-یگانه
۶۴-مهدیه	۶۵-زینب زهرا	۶۶-مهلقا

۶۷-غزل	۶۸-صبا	۶۹-فاطمه معصومه
۷۰-نازنین رقیه	۷۱-جنت	۷۲-بتول
۷۳-اسما	۷۴-عسل	۷۵-ایلنا
۷۶-آذر	۷۷-ستاره	۷۸-ساقی
۷۹-حدیثه	۸۰-فائزه	۸۱-ساناز
۸۲-بهدخت	۸۳-اعظم	۸۴-منیر
۸۵-عارفه	۸۶-کیمیا	۸۷-لعیا
۸۸-خاطره	۸۹-یکتا	۹۰-وحیده
۹۱-نگار	۹۲-دُرسا	۹۳-سحر
۹۴-فرح	۹۵-آناهیتا	۹۶-زهره
۹۷-دریا	۹۸-مهتاب	۹۹-سهیلا
۱۰۰-ماندانا	۱۰۱-ونوس	۱۰۲-ذکیه
۱۰۳-کلثوم	۱۰۴-کتایون	۱۰۵-مهربان
۱۰۶-ساجده	۱۰۷-مهگل	